بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۷ - ۳۷

۲۰۵۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب قدیمی
ذخیره خوارزمشاهی
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۶۶۶۴
شماره ثبت کتاب
۲۳۱۶۸

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۸۰۱

خطی - فهرست شده
۶۶۶۴

معالجات آن ط اندر یاد کردن ...
کے ... اند جزو ششم اندر تشریح
طبقه عنبیه و آن نه باب است اول اندر یاد کردن اتساع حدقه ب
کردن ... عنبیه ج اندر یاد کردن نتو عنبیه د اندر یاد
الانفصال عنبیه ه اندر یاد کردن نزول الماء و معالجات آن جزو
هفتم اندر شناختن بیماریها چشم که از احساس ادراک ...
... باب است اول اندر یاد کردن بیماریها بیضیه ب اندر بیماریها
جلیدیه ج اندر یاد کردن تغیر قوت باصره د اندر یاد کردن
... کودکی ه اندر یاد کردن چشمی که برزاده باشد و اندر یاد کردن
رطوبت زجاجیه ز اندر یاد کردن بیماریها طبقه شبکیه ح
بیماریها عصب مجوف ط اندر یاد کردن بیماریها که ... افتد
افتد و عضله چشم ی اندر یاد کردن بیرون خاستن ... و معا
یا اندر یاد کردن ضعیفی بینایی و معالجات آن و الله اعلم
تمام ... فهرست ابواب بیماریها چشم و اکنون از معالجات
آن یاد کنیم و اسباب و علامات و شرح هر نوعی از انواع آن ...
و مشروح با معالجات مجرب گفته شود ... بالله التوفیق و ...

... اندر درد سر و شقیقه و این ... باب ...

... خواه

اندر یاد کردن صداعی که از ضعیفی
فم معده خیزد و معالجات آن

صداعی که از ... خیزد

سوم

اندر صداعی که از بی خواب بدید آید

چهارم

اندر صداعی کی از بن حماع بدید آید

پنجم

اندر صداعی کی از بن بخاری و بویی بدید آید

ششم

اندر صداعی کی از باد بیرونی تولد کند

هفتم

اندر صداعی کی از زخم و ضربه ای تولد کند

هشتم

اندر صداعی که از تولد کرم خیزد

نهم

اندر صداعی که از خمار تولد کند

دهم

اندر صداعی کی از امراض بالای خوانند

معالجات آن

...

اندر یاد کردن صداعی کی از اعراض تب باشد باب ...
شقیقه باب اول اندر یاد کردن صداعی کی از ضعیفی فم معده خیزد
و معالجات آن باید دانست که علامات این صداع آنست کی صداع تبع
گرسنگی باشد و اگر چنان باشد کی طعام از وقت عادت بستن افتد تا
با ... وقت ... چیزی خورد صداع قوی گردد و از هر کاری
کی ... مواد او باشد زود ملول و ضجر شود و از هر بویی ناخوش که بدو
رسد ... و صداع خیزد معالجات طریق علاج این ... انست
که باید ... کنند اندر آن انار ... و سیب و ... و این
بود در جمله اندر ... علاج این صداع ... علاج
... فم معده تولد کند و اندر آنکی با ضعیفی فم معده
... باشد گلنگبین و انیسون و مصطکی و شراب ...
... اصل است و ... گفته اند تا بدانجا رجوع نباید
... فم معده از سردی بود مصطکی و ... از هر یکی
... از هر یکی ... درم ... و عود خام از هر یکی
... و ... دو درم با گلنگبین ... شند و
... که در آن انیسون و قرنفل ... باشد ...
... و ... کرده و دارچینی و زیره و کشنیز
... و ... گفته شد اگر خواه
... و ... و ... و ...

[illegible] افزون [illegible] کوچک یا انک [illegible] ومصطکی [illegible]
عود خام ومصطکی وضمادها وروغنهای که در باب تقویت جگر [illegible]
ان کار داشتن وازانار دان ومویز وتمیو طعام ساختن ونعنع
کرده خوردن موافق باشد واکر او اکر ضعیفی معده ونیم معده
معده را برب غوره ورب انار ورب لیمو ساده بی عطر قوت دادن
باید برب آبی وشراب سیب وجوز اب خورد [illegible]
افکند وبسب جو اندر اب انار یا اب انار دان می باید خورد ودیکر
والمزاج معده وتباهی ان از کرمی وسردی می باید کرد ان شاء الله
دوم اندر یاد کردن صداعی که از قوت حس دماغ
کی از هر اوازی وهر بوی رنجور شود واوازها وبوی
باید وافعال دماغ همه بسلامت باشد ومجرای همه
غذاء غلیظ باید داد زچون سر بره وباچه وکندم وکشک جو
تا غذای دماغ غلیظ کردد وحس او باعتدال باز اید
بود اندر طعام تخم کوک وبرک او وساق خرفه وکشنیز تر
موافق است وماهی تازه موافق است
سوم
از پس خواب پدید اید علاج این رنج انست کی اول کاه
البست تن را از اخلاط پاک کنند بادروهای که مزاج او
کنند ودر پیشانی وصدغها او مالند ودرین رنج
اید بغایت سودمند بود واکر از خواب برخیزد
کی کرد لکن از پاک کردن بقیت خلط فرو نی غافل
چهارم اندر یاد [illegible] صداعی کی از بسیاری جماع پدید اید

ابدال

اسباب این صداع دو نوع است یکی خشکی است کی از بسیاری جماع تولد کند
انک [illegible] اخلاط فاسد باشد وبحرکت جماع کی مرکب است از حرکتهای بدنی
ونفسانی اذان اخلاط بخارها برخیزد وبدماغ بر اید وبر بخاند علاج
کی علامتها وخشکی ظاهر کردد علاج صداع خشک است وحقنهای کی
بکار داشتن که از سر بره وکوشت کبوتر بچه وروغن دنبه وبه کرده
کرده باشد وجمله تدبیرها انکی فرا اید باید کرد وبکاه باید کرد تا مزاج میل
دارد یا بکرمی وتدبیر موافق مزاج فرمود وجلاب پخته وخایه مرغ نیمبرشت
وماء اللحم وشوربا مرغ فربه وچسوها چرب باید دادن اما محرورد
مرغ نیم برشت زرده وسپیده باهم باید داد وبرماء اللحم کلاب واب سیب
داب کدو بر باید افکند ودر شوربا ها برک کوک واندکی کشنیز تر
وکدو اندر باید پخت وروغن کدو وروغن بنفشه در بینی وکوش
وکف پای ومقعد وناف بدان چرب کردن ومبرود را بر ماء اللحم
کهن ودارچینی وعسل بر باید افکند وخایه مرغ نیمبرشت باید دادن
وروغن بنفشه با روغن شبت امیخته بکار باید داشت ومعصو ساق
وبیه مرغ ومسکه بر نهادن ودر بینی وکوش نهادن وبالوده بشکر
بادام نیم کرم بر سر نهادن والله اعلم بلطفه واما کی علامتها
باشد تن را از خلط فرونی پاک باید کرد اکر فصد لا بق باشد بفصد واکر
بود با سهال ودماغ را بروغن کل وروغن مورد قوت دادن وبا
مورد وکل اندر آب پختن وبر سر چکانیدن وتا طعامی که خورده باشد
جماع نباید کردن واکر فصل تابستان بود وتن پاک کرده بود ومردی
غسل کردن باب سرد وبینی بروغن کل چرب کردن وتخفیف باع
پنجم اندر یاد کردن صداعی که از بوی ناخوش پدید اید
[illegible]

۱۰

مساعدت کنند در حال دکل اکحل یا قیفال باید کشود واکر مانعی بود از کشادن رک
تدبیر حجامت کنند واکر رک زنند از پس رک زدن طبع را باب میوه ها وفلوس خیار چنبر
یا بحقنه نرم باید کشادن صفت حقنه بگیرند کشک جو وبنفشه وخطمی وخطمی
وانجیر وخرفه وکتان بسته از هر یکی بیست درمسنگ هر سه درمکیمن ونیم اب بپزند
تا یکمن برود بپالایند وده درمسنگ روغن کل وده درمسنگ روغن بنفشه ودو استار
فانید ونیم درمسنگ بوره یا نمک دروی حل کنند وبکار دارند چنین که وزن همه [illegible]
بود صفت حقنه دیکر بگیرند برک چغندر وبپزند وازان وازان اب چغندر ده [illegible]
بستانند وده درمسنگ ابکامه وده درمسنگ روغن بنفشه بر افکنند وبکار برند صفت
حقنه قوی تر بگیرند بابونه وشبث از هر یکی بیست درمسنگ انجیر بیستی با نوده عدد بنفشه
وخطمی از هر یکی ده درمسنگ بپزند چنانک رسم است وبپالایند ویک درمسنگ نمک ویک درمسنگ
بوره وده درمسنگ انکبین در وی کدازند وانرا کی حقنه ممکن نشود وتب نباشد استفراغ بحب
قوقیا کنند واکر کسی را حرارت قوی باشد وتب نباشد از حب قوقیا چاره نباشد وانرا کی تب اید
از پس فصد هر بامداد اب کسنی واب عنب الثعلب دهند با پنج درمسنگ فلوس خیار چنبر وانرا کی
تب سخت کرم نباشد اب کاکنج واب عنب الثعلب از هر یکی سی درمسنگ بستانند وپنج درمسنگ
فلوس خیار چنبر ودو درمسنگ صبر ودانکی ونیم زعفران در وی حل کنند وبدهند و
اما تدبیر ضمادها انرا کی با آماس تب باشد اب عنب الثعلب وصندل سرخ وفوفل وزعفران
وکل ارمنی وصبر وسبزی که بر سر اب باشد همه را جمع کنند وبر سر می نهند صفت
ضمادی دیکر برک مورد وکلنار وکل سرخ وعدس وسماق ونار پوست همه بپزند وخرقه
بدان تر می کنند وبر سر می نهند صفت ضمادی دیکر برک مورد وکلنار ونار پوست هر یکی
ودر سرکه بپزند واندکی شک وعود خام وقصب الذریره بکوبند وشراب کهن بر چکانند
وبا مورد وکلنار کی پخته است بسرشند وبر سر می نهند وانرا کی مدت دراز کردد

ضمادها

۱۱

ضمادها معتدل بر می نهند چنانک با قوت قبض قوت تحلیل دارد صفت ضمادی معتدل
انار شیرین وترش بشکافند با پوست ودر شراب کهن بپزند وبسایند وضماد کنند صفت
ضمادی دیکر صندل برک مورد تازه وبرک سرو تازه وبرک بید وخطمی واکلیل الملک
بکوبند وابرا ان بکشند واکر بپزند وبفشارند وابرا ان بستانند روا باشد وروغن
سوسن یا ابراج با شراب کهن یاسمین وجوشی دو سه بدهند واندکی مرزنجوش
وکل ارمنی وشبیانی کونه واندر خرقه بسته با وی بجوشند وبدست در وی
بمالند وبفشارند وخرقه بدان تر می کنند وبر سر می نهند صفت ضمادی
تحلیل کننده بگیرند مر یک درمسنگ کندریک درمسنگ صبر سه درمسنگ
مورد اسپیج یک درمسنگ موم پنج درمسنگ روغن کل بیست درمسنگ موم کرد و
کل بکدازند وداروها بکوبند وبسرکه تر کنند وبدین موم وروغن بسرشند وبر
خرقه کتان طلی کنند ونیم کرم بر سر نهند وانرا کی حاجت تحلیل بیشتر باشد
بدل سرکه شراب کنند وبدل روغن کل روغن [illegible] یا روغن یاسمین یا روغن شبت پخته تازه وانرا
کی باد در سر بی خوابی باشد روغن کل وروغن بنفشه بر سر می نهند وانرا کی درد
قوی تر باشد روغن کل افیون تر کنند از روغن بنفشه کنند وانرا کی رنج بی خوابی
قوی تر باشد روغن بنفشه فرو ستر کنند از بهر انک روغن کل درد بیشتر [illegible]
وروغن بنفشه خواب آرنده تر است وطعام کشکاب ومزوره کدو ومغز بادام وانرا کی
صداع از ان باشد کی مغز بجنبد دو درمسنگ اسطوخودوس بکوبند وباجلاب بدهند
وطعام مغز مرغان خانکی ومغز بزغاله وبره تر دهند واز پس مغزها اب انار ترش
وشیر دهند وانرا کی خون بسیار رفته باشد وتب نبود زرده خایه مرغ نیم برشت
وکوشت مرغ خانکی دهند وصندل وسیب آبی وکل سرخ وبنفشه وبرک مورد می بویند
با اندکی کافور وانرا کی جراحت کوچک باشد برک مورد خشک ومر با روغن نیم
با مر بپزند وبر جراحت نهند وانرا کی جراحت بزرک باشد لکن استخوان نرسیده باشد

جراحت بروغن گل بمالند و بدو زند و اکسیرین بر نهند صفت آن انزروت
عنزروت و صبر و کندر از هر یکی ده درمسنگ دم الاخوین و مرداسنگ از هر یکی
پنج درمسنگ همه بکوبند و با سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش
بدان تر کنند و بر جراحت نهند و اگر دارو خشک بر جراحت بر آکنند سپیده
خایه و موی خرگوش روا بود و اگر در جراحت ضمادها که یاد کرده آمد
بر می نهند و ضمادها و روغنها همه نیم گرم بر نهند مگر آنگه که عقل شوریده باشد و حرارت
سخت قوی بود و باقی علاج جراحت اندر باب جراحت تمام گفته شود ان شاء الله

باب هشتم اندر یاد کردن صداعی که از تولد کرم خیزد
صداعی است که هندوان دعوی میکنند که از اندرون کاسهٔ سر کرم تولد میکند
و از حرکت آن صداع قوی خیزد علامات علامت وی آنست که بیمار بوی سخت
ناخوش می یابد چنانکه چیزی ناخوش بوی نزدیک وی بود و صداع با طنین بود
و باد و وی و حرکت کند صداع قوی تر شود علاج نخست دماغ وی
از ماده بد پاک باید کردن بحب اصطمخیقون و حب قوقیا و ایارج فیقرا
و ایارج فیقرا بهینی بر کشیدن و حل کرده اندر بینی چکانیدن و آب برگ سداب
فشارده و آب برگ شفتالو فشارده و آب برگ درخت توت با صبر خوردن و در
چکانیدن و عطسه آوردن نافع بود باب نهم اندر یاد کردن
صداعی که از خمار خیزد طریق علاج این صداع آنست که نخست قی فرماید
بسکنجبین و آب نیم گرم و اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب اندر آب بجوشند و سکنجبین
با آن آب بدهند تا قی کند تا معده پاک شود صواب بود و اگر
ممکن نشود یک درمسنگ ایارج فیقرا و نیم دانگ یا دانگی سقمونیا بهم بسرشند
و بدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زود تر افتد و ایارج اندر معده درنگ
بسیار نکند تا از وی حرارتی بیفزاید و اگر مانعی باشد که ایارج نتوان داد

استفراغ باب انار ترش و شیرین کنند سقمونیا ترکیب کردن چنانکه یاد کرده آمد کنند
و با شحم انار بکوبند و آب آن بگیرند و قدر صد درم از آن آب ده درم شیر خشت یا شکر
در آن حل کنند و نیم دانگ سقمونیا مشوی در گلاب حل کنند و با آن بیامیزند و باز
خورد و مطبوخ هلیله نیز صواب باشد و اگر از استفراغ مانعی باشد بیاید خفت
با خویشتن داری خفته ساختن با شراب که در معده باشد بگوارد و نشان گوارید
آن باشد که بول او از آن حال که هست بگردد و رنگین شود و کف پا بآب و روغن بنفشه
و نمک مالیدن و پایها بآب گرم اندر نهادن و مالیدن سخت نافع باشد خاصه آنگه
با بونه و بنفشه در آب پخته باشند و چون از خواب برخیزد در گرمابه رود
و آب خوش بسیار نیم گرم بر سر و تن ریزد تا باقی قوت شراب که در سر باشد تحلیل کند
و صابحو اورد و چون از گرمابه بیرون آید تا یک ساعت تمام نگردد طعام نباید خوردن
و آنچه خورد چیزی که گرمی فزاید نشاید خوردن و ماهی تازه خورد و برگ کوکل با انگبین
سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند آن موافق بود و آنگه که بغذا قوتی حاجت
آید خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت دراج و طیهوج و جوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله
بغوره و زرشک و سماق و مانند این صواب باشد و کرنب و عدس خوردن خمار را
موافق بود و آنگه که تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر کسی که معدهٔ او ضعیف
باشد و از مضرت آب سرد بترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب سیب ترش
و شراب ریواج و مانند این بآب همی آمیزد و میخورد و اگر زر در آب خورد روا باشد
و باید دانست که هر شرابی که مخمور خورد سرد کرده باید مگر شراب ریواج
و خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را برنجاند و اگر کسی این
شربتها نتواند خوردن شراب انگور سپید رقیق مروق ممزوج مخمور چنانکه
یک نیمه آب باشد و یک نیمه شراب بنبید وقت خواب اندکی کشیز خشک و شکر بر دهان

و روغن گل یا ترب بر سر می نهند اگر بدین تدبیرها زایل نشود از روغن بابونه
و روغن گل و روغن سوسن باز ایل بود روز دوم طعام خوردن و گرمابه رفتن
و شراب بکار بردن هم بدین ترتیب باشد و چون اندکی گشاده شود ریاضتی
آهسته و از وجه که بزبان مرو بادبیج خوانند و گاشت در خراسان این دیده
است و در نیسابور آنرا عامه باد بیج خوانند و آن انزاری باشد یا چادر شبی
یا چیزی که چهار گوشه از طنابی کرده و بر هر سر از چوبی نهاده در
اندرون آن تا چون تاوه شود و ریسمانها در جایگاهی بمیخ استوار کنند و بچه
را چنان که در گهواره خوابانند در آنجا خوابانند معلق او بجنبانند و می جنبانند
تا در خواب شود اما این بیمار را اگر تخته بدین صفت سازند و بر آن خوابانند
بهتر باشد با سر سخن کتاب دویم و از پس ریاضت تا دو ساعت نگذرد طعام نخورد
و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی اندر همه انواع
صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از بن ران تا بقدم می باید مالید و در خمار
از سر که و ابکامهٔ ترش پرهیز باید کردن از بهر آنکه هر دو عصبها را زیان دارد
صفت سفوفی که خمار را زایل کند بگیرند تخم کرنب و تخم کاسنی و زرشک پاک کرده و
سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی دانگی استادراست
همه را بکوبند و بیزند و مقدار سه درمسنگ با اندکی کافور از دو جونا
یک طسوج تا نیم دانگ باندازهٔ قوت حرارت و گرمی مزاج اندر آب غوره یا اندر
آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاعی که از آرد جو و سنبل ساخته باشند
معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر مقداری نمک در آن کنند که گوارنده تر
باشد و اگر این فقاع بآب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی صندل
سپید و بوی گلاب و کافور و بوی شاسپرم سرد کرده و گلاب برو کنده سخت
سودمند باشد

و اگر بامداد آن روز که شراب خواهد خوردن یک شربت شراب افسنتین خورد شراب
هضم شود و خمار نیارد و اگر باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند که هر که پنج سعد
بعدد کوبنه بخورد آن روز مست نشود و شراب مورد ساده ناشتا بخورد خمار
سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد
زکریا الرازی رحمة الله علیه چنین می آورد که سخن بسیار گفتن و چیزی
بسیار خواندن خمار باز دارنده بود و روغن گاو با زهره شراب است و تیزی شراب
از معده باز دارنده است باب دهم اندر صداع ضربانی
جالینوس رحمة الله علیه صداع ضربانی را از جملهٔ آمار دماغ شمرده است
از بهر آنکه هر کجا ضربان باشد دلیل تمتلی باشد و دل با گوشت مزاحمت کرده
بقوت انفصال که از لوازم امتلا است تولد کند و درد عصب صعب و ضربان تبع
آن باشد معالجات نخست معلوم باید کرد که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی
غلیظ و سرد است و عسر علامتها صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد
استفراغ با یارجات بزرگ باید کرد و از پس استفراغ ما الاصول با روغن
بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش
بویانیدن و غذاها لطیف کننده دادن و از پس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره
با یارج فیقرا و آنچه بدین ماند باید فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه
او خانهٔ خنک دور از هوا باید و آوازها از وی دور و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر
و گل سرخ و شاهسپرم و کشک جو می نهند و می مالند و بر ساق حجامت کنند و
ضمادها خنک بر سر می نهند صفت ضمادها بگیرند بنفشه و گل سپید و نیلوفر
و بابونه از هر یکی ده و مثقال اکلیل الملک یک درمسنگ کشک جو چند همه داروها
بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب عنب بزنند و بر زنند تا آب آن بشد برود
و آنچه از وی ماده دور کند

وجدا از بر آتش بدارند که قوام بالوده کیرد و نیم کرم کنند و بر سر نهند
و ابزاری نرم کرد سر اندر کرد اند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر بینی
و صدغ می‌مالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ بینی بزنند **باب**
اندر یاد کردن صداع مزمن و معالجات آن طریق علاج این صداع آنست که
چون ماده غلیظ و عسر باشد نخست موی سر باز کنند و دو مثقال فرفیون
و بوره و سداب دشتی و تخم هزار اسفند از هر یکی یک مثقال خردل دو
همه را بکوبند نرم و باب مرزنجوش بسرشند و بر سر نهند و اگر تر سنگ
ازین ضمادها حرارتی افزاید آن اخلاط را بسبب آن خابه مرغ و روغن گل و
سرکه بسرشند **صفت** ضماد که تحلیل بکند فرفیون ده درم موم زرد
سی درم روغن زیت صد و بیست درم موم در روغن بگدازند و فرفیون بسایند
و در آن موم و روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر نهند و اگر
ماده صفرائی بود علاج قرانیطس کنند **باب دوازدهم** اندر یاد کردن صداع
که از اعراض تب باشد گاه بود که در نوبت تب بدید آید و با تب زایل شود
گاه باشد که صعبی صداع بیمار را بی قرار کند و تب بدان سبب تیزتر گردد
گرمتر شود و گاه باشد که اگرچه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم
علامت این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب بول سپید
باشد و دوم آنکه گاه باشد که بول شوریده باشد همچون بول خران که گاهی باشد که
شوریده را علامت آن باشد که صداع خواهد بود چنانکه بقراط فاضل گوید
خاثرا مثل بول الحمیر فصاحبه صداع حاضر او سیحدث و گاه باشد که علامت
بود که صداع زایل شود و ماده تحلیل می‌پذیرد **علاج** آنجا که سبب صداع تیزی
خلط و گرمی تب باشد لخلخه بگلاب و سرکه و روغن گل بر سر می‌باید نهاد

فصل سال زمستان بود این لخلخه را نیم گرم کنند **ه** و اگر تابستان بود یا تب سخت گرم بود سرخ
کرده بر نهند و بامدادها مطبوخ بنفشه و نیلوفر و بابونه می‌نهند و می‌مالند و شربت اسبغول و شکر
و کشنیز تر و گل و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر چنانکه کشنیز و بنفشه و گل سرخ را استاد
شکر بود زهر سه و بسته جو و مانند آن بخار از دماغ باز می‌دارند و نطولها که در بابها گفته
یاد کرده آمده است بکار می‌دارند و موی سر سترده و کلابونه و بنفشه می‌برند و ضمادی کنند
سودمند بود **ه** و آنجا که سبب این صداع بسیاری خلط بود علامتها آن ظاهر باشد نخست
استفراغ باید کردن بعد از آن بدین تدبیرها که یاد کردیم مشغول بودن **ه** اکنون از نطولها
بعضی اینجا یاد کنیم تا بابهای دیگر رجوع نباید کرد **نطول** بنفشه بابونه نیلوفر دو مشت بابونه
یک مشت در آفتابه کنند و آب در کنند و سر آن محکم کنند و بپزند و چون پخته شود و حرارت آتش
کم شود سر آفتابه بگشایند و بیشتر دو بر آرند تا بخار بیرون شود و در طشتی کنند و روغن گل
بر سر ازین کنند و سر بیمار بدان دارند و چادری بسر بیمار اندر کشند تا بخار آن پراکنده نشود و بعد از آن
آن آب از آفتابه بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن لخلخه و نطول آنست که اندر ابتدای این علت
چیزها و رادع بکار بدارند یعنی چیزها که ماده علت را باز کردانند مگر آنجا که از تخفیف سر
بیرون آمده است اما سیده باشد و درد سر بدان ماند که درنهای سر باز می‌شود چیزهای
نرم کننده و تحلیل دهنده با آن بیامیزند تا درد بنشاند و تحلیل کند **ه** و اگر در هفته نخستین
دگرگون اتفاق نیفتاده باشد یا قوت ضعیف بوده باشد یا مانعی دیگر بوده باشد شکم را حقنها
نرم باید راندن **صفت حقنه نرم** بگیرند جو پوست کنده دو استار بنفشه و نیلوفر از هر یکی
یک استار عناب بانوه عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو من آب بپزند تا یک من
باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم از آن بستانند و یک استار شکر سرخ اندر آن کدازند و یک
استار روغن بنفشه بر آن چکانند و بزنند تا آمیخته شود و نیم گرم بکار دارند **ه** و اگر کشکاب بجای
روغن گل حقنه کنند روا باشد **ه** و اگر حقنه ممکن نشود شیافی از بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا

بسازند و بکار دارند **ه** و اگر شیاف نیز ممکن نبود آب میوه‌ها که از خرما هندی و عناب و سپستان و
و بنفشه جوشانیده باشند و خیار چنبر و شیرخشت اندر آن حل کرده بدهند تا طبع نرم شود **ه**
و اگر شیرخشت حاضر نباشد عوض از شکر کنند و این همه در علاج درد سر صفرائی و سرسام گرم
موافق باشد **باب سیزدهم اندر شقیقه** شقیقه درد نیم سر را گویند و بعضی مردم
هر یکچندی بنوبت باز آید و ماده علت بیشتر اندر عضله صدغ افتد **علاج** آنرا که غلبه خون ظاهر
باشد رگ پیشانی و رگ بینی زدن سود دارد و ایارج فیقرا در همه انواع شقیقه نافع بود
و آنرا که درد شقیقه بنوبت باز می‌آید پیش از نوبت استفراغ باید کردن چنانکه در درد سر
یاد کرده آمده است و زعفران طلی کردن و گفته اند مداد دبیران بر پیشانی مالند شقیقه را سود
بود **ه** و آنرا که ماده صفرا اندر معده بود نقیع صبر اندر آب کاسنی سود دارد **ه** و اگر درد شقیقه
دایم باشد شریان صدغ باید کردن تا انتشار تولد نکند والله اعلم **گفتار**
دوم اندر یاد کردن دردهای سر از هر جنس و انواع آن و این گفتار هشت فصلست **فصل**
اول اندر درد سر گرم بی ماده **فصل دوم** اندر صداع گرم صفرائی **فصل سوم** اندر صداع
گرم خونی **فصل چهارم** اندر صداع سرد بی ماده **فصل پنجم** اندر صداع بلغمی **فصل**
ششم اندر صداع سودائی **فصل هفتم** اندر صداع که از بادهای غلیظ تولد کند
فصل هشتم اندر صداعی که از خشکی تولد کند **فصل اول** اندر صداع گرم بی
و اول از ضماد و لخلخه آغاز کرده شود و بعد از آن شربت و تدبیر دیگر که در علاج درد سر
گرم بی ماده بکار باید داشت باید دانست که اسباب صداع گرم بی ماده پنج نوع است **یکی**
مقام بسیار کردن اندر آفتاب گرم و گرمابه گرم و نزدیک آتش **دوم** سخن بسیار گفتن و شنیدن
و چیزی با آواز بلند خواندن **سوم** خشم گرفتن **چهارم** چیزهای گرم بوییدن و خوردن **پنجم**
طعامها که خورد از وقت عادت درگذراند **علامتها** آن پنج نوعست **یکی** جوش آمدن
و آسایش از هوای خنک و آب سرد و مانند آن **دوم** تشنگی غلبه کردن **سوم** گرم‌خوابی و خشکی چشم و بینی

و مانند آن
چهارم درد سر گرانی نبود یقین **علاج آن** صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر می‌بویند
و روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بید هر کدام حاضر باشد با سرکه و گلاب بهم بزنند در
پیش سر که موضع دماغ است می‌کنند آنرا که خشکی بیشتر باید سرکه زیادت کنند از روغن و آنرا که
میانه باید سرکه و روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید سرکه یک وزن روغن کنند یا چهار یک بمقدار
حاجت و حسب مشاهده می‌کاهند و می‌فزایند و میزان روغن و سرکه و گلاب **چنین باید** روغن
ده درم گلاب ده درم سرکه دو درم یا سه درم **ه** و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ خطمی
و ساق خرفه و برگ کاهو و عنب الثعلب و برگ رز و سرغین تر بکوبند و با این سرکه و گلاب و روغن
بیامیزند و یا از آن ضمادی سازند و بر سر می‌نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد بسته جو
اسبغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر می‌نهند و هر وقت که گرم شود
از ضماد بردارند و دیگری سرد کرده بر نهند و این ضمادها از بس سرد دارند از بهر آنکه پس سر
مبدا جایگاه عصبهاست و ضمادها خنک عصبها را زیان دارد و گلاب بر سر نهادن سخت نافع
بود و اندکی بر نهادن درد سر را زیادت کند و چون صداع در انحطاط افتد این ضماد
بدین خنکی بکار نباید داشتن **ه** و اگر روغن بابونه با آن بیامیزند بکار توان داشتن و خنکیها
بمقدار حاجت می‌کاهند و باید دانست که صداعی که از آفتاب بود زود درد باید یافتن و علاج
کردن تا زود زایل شود **ه** و اگر بزودی علاج نکنند عسر گردد و این معالجات که گفته آمد اندر
صداع گرم بی ماده بغایت مفید باشد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را لطیف از جانب
دماغ بر آرد بدین سبب اندر علاج آن استفراغ خلطی که گمان افتد که بیشتر استحاله یافته باشد
و الا آفت قوی‌تر گردد و روغن گل و شیر زنان سرد کرده اندر بینی چکانیدن سودمند بود و شربت
بست جو و شکر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و کشکاب و طعام مزوره از آب غوره
یا آلو سیاه یا لخشه ماهی و طفیشل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بادرنگ و از
برگ خرفه و چغزات سازند یا برگ خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع خشک باشد آنکه
گفته آمد از آب آلو و آب خربوزه سازند و ماهی خرد بسرکه پخته موافق بود و آنجا که از بهار

حاضر نباشد نان معسول سود مند بود و این چنان باشد که نان اندر آب سرد کنند و یک ساعت بنهند
پس از آن اذوی برون ارند و انرا بدوغ ترش یا باب انار یا باب غوره یا سرکه خوش کنند و بخورند و اگر باب
غوره تر کنند روا باشد و اگر کسی خواهد که دنجه دارد از برگ کدو و برگ کاهو و اسفاناخ سنبوسه
سازند و خورند و از میوهای خشک چون امرود و جینی و سیب و بهی و انار ترش و ترشی ترنج و لیمون
ماننده این نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه بکوبند و با بست
و شکر بدهند نافع باشد باذن الله و تاییده **فصل دوم** اندر درد سر صفراوی
اما علامت درد سری که از صفرا بود هفت نوعست **اول** زردی روی و جبینی **دوم**
تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان **سوم** سوزش سر **چهارم** بی خوابی و خشکی چشم و بینی
پنجم نبض سریع **ششم** خیالات زرد در پیش چشم امدن **هفتم** ضجری و زود خشم
گرفتن **علاج** نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کردن **اما** انجا که [illegible]
عظیم باشد استفراغ بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب الو و آب میوهها و خرما
هندی و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت باید کرد تا هر دو مقصود یکجا
حاصل شود و انجا که حرارت بدان عظیمی نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر
و مانند این باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شراب غوره و اب تخمها و بست و شکر
باید کرد و انجا که در حلق و سینه درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب الو و کشک
و لعاب اسبغول باید کرد و انجا که حاجت اید که بخار اندماغ باز دارند و حرارت را تسکین کنند
هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل
سرخ از هر یکی استار است بکوبند و شکر بوزن هر سه بامداد و شبانگاه دو درم
یا سه درم با اب سرد بخورند بخار از دماغ باز دارد و حرارت بنشاند و انرا که
طبع خشک باشد و درد شکم بود و باد و قراقر رنجه دارد شیافی از صابون سازند
تا طبع نرم دارد یا نوله و نمک بسیار در اب کنند و بشم پاره یا بپنبه پاره بدان تر کنند

در آب یا گلاب یا مینو بپالایند و چون انگور الو باشد نیم وزن ان شکر بر نهند
و بقوام آرند طبع را نرم کند و در همه بیماریهای گرم نافع بود و اگر حاجت اید نیم دانگ
سقمونیا یا دانگی در وی حل کنند طبع را نرم کند و استفراغ تمام حاصل شود **صفت**
جلابی که طبع را نرم کند و درشتی حلق و سینه را سود مند بود و [illegible]
و القوه دانگی با علت حرارتی رنجه دارد با اب یا مینو بجای ماء العسل بود **بگیرد**
شکر طبرزد یکمن اب سه من باتش نرم بپزند و کفک از برد ازند و بقوام اورند و با اب سرد
میخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر منی شکر یکمن لعاب اسبغول و سه من
اب یا گلاب بر افکنند و بپزند و بقوام اورند **صفت** مطبوخ هلیله بگیرند هلیله
زرد مقشر بست درمسنگ انرا بیکمن اب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند بپالایند
و سی درمسنگ شیرخشت اندرو هفتاد درمسنگ ازین مطبوخ حل کنند و بپالایند تا بخورد
و اگر شیرخشت حاضر نباشد چهل درمسنگ ترنجبین یا سی درمسنگ بران کنند یا سی درم
ازین جلاب که یاد کرده امد **صفت** نقیع هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم
الو سیاه صد و سی درمسنگ هلیله را بکوبند اندرهاونی سنگین و ازین اب الو اندک اندک
در وی می چکانند و همی سایند تا اب قوت هلیله بستاند پس بپالایند و سی درم جلاب
یا بیست درم ترنجبین بران افکنند و بپالایند و باز خورد **صفت** نقیع شبی دیگر هلیله زرد
مقشر و خرما هندی و صمغ [illegible] دانه بیرون کرده عناب دانه بیرون کرده سپستان
از هر یکی سی عدد [illegible] خیار چنبر و بنفشه خشک از هر یکی ده درم و ده مثقال الو سیاه [illegible]
همه در سه من اب گرم تر کنند و یکشبانروز بنهند و هر بامداد هفتاد درمسنگ از ان اب بپالایند
و بیست درمسنگ شکر در افکنند و بخورد **صفت** مسهلی لطیف بگیرند انار ترش و شیرین [illegible]
باز کنند و دانه با پیه او بکوبند و بفشارند و صد درمسنگ ازین اب با ده درمسنگ جلاب
یا شیرخشت بخورد **صفت** مطبوخ بنفشه بگیرند عناب بیست عدد سپستان [illegible]

بنفشه خشک هفت درمسنگ بپزند و بپالایند و بیست درمسنگ شکر و بیست درمسنگ ترنجبین و بیست درمسنگ
فلوس خیار چنبر در وی حل کنند و بپالایند تا بخورد **صفت** حب بنفشه بگیرد دو درم گل سرخ دانگی
سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسبغول بسرشند و حب کنند **صفت** نقیع صبر بگیرند اب
کسنی فشاده بگیرند صبر اسقوطری بست درم بریکدیگر بنهند و در شیشه کنند و انرا افتاب
نهند و بوقت حاجت سه یا چهار اوقیه بپالایند و باز خورد و اگر کسی را در اسهال دردی با سوزش
بود بر هر شربتی یک درمسنگ کثیرا سوده بر افکنند و انرا که حرارت سخت غالب باشد
و در حلق و سینه درشتی نبود اگر مقداری سرکه با اب سرد بیامیزند و بخورد طبع
اجابت کند و صفرا بیاورد **صفت** ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوکنار و شاف
مامیثا و صندل سرخ و صندل سپید و گل سپید و فوفل از هر یکی یک جزو افیون نیم جزو
همه را بکوبند و بپزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند
و بر سر نهند بر بالای ضماد و انرا که درد بی طاقت بود و قوت قوی نشود و حرارت عظیم
باشد افیون در اب کاهو حل کنند و طلی کنند اگر ساکن نشود و درد بی قرار باشد یک طسوج
کافور و یک طسوج افیون در روغن بنفشه یا روغن سد حل کنند و در گوش و بینی چکانند
و این همه پس از استفراغ کنند و طعام ازان نوع که در باب گذشته یاد کرده امده است و انرا
که صفرا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کرده باشد **علامت** وی انست
که با صداع منش گشتن بود و شهوت طعام ضعیف باشد و طعام کم گوارد و [illegible]
و تهی معده صداع قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد **علاج** نخست تدبیر
قی باید کرد بسکنجبین و اب نیم گرم و اگر بخت ماهی تازه خورد پس سکنجبین با اب برگ خیار
خورد قی تمام بر اید و هر بامداد لقمه چند نان باب غوره یا با شراب غوره و شراب لیمو
و شراب الو و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر می نهند **اگر** با اسهال
صفرا حاجت این تدبیر ان باید کرد چنانکه درین باب یاد کرده امده است قی کنند و ادویه استفراغ

بابونه و برگ مورد و گل سرخ الوده باب بپزند و سر بدان اب می شویند و روغن بابونه یا روغن
مورد با مینو و شمع سرخ در وی حل کنند و بر سر می نهند تا دماغ را بابقا قوت دهد
و اگر برگ سرو در روغن [illegible] صواب باشد و همچنین استفراغ بهلیله زرد با ایارج
فیقرا سرشته سخت نافع بود **و اگر** این صداع که مراد از خون بود **علامت** ان [illegible] نوعست
یکی گرانی سر و چشم و گرانی اندامها و ماندگی بی سببی ظاهر **دوم** غنودن بسیار و کاهلی
و تمطی و تثاوب **سوم** شیرینی دهان **چهارم** سرخی چشم و روی و برخاستن رگها آن
پنجم دمیدن دهان و پدید امدن دملها و بثرها و در خواب چیزهای سرخ دیدن
و خویشتن را الوده دیدن و خاریدن سر و رگ و جای حجامت و خون امدن از بینی و بن
دندانها و مقعد **علاج** نخست رگ قیفال یا اکحل باید زدن و اگر قوت و فصل و سال مساعد بود
خون بمقدار حاجت بیرون کردن **و اگر** قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را پس از فصد بمطبوخ
هلیله و مسهلات که در باب گذشته یاد کرده امده است نرم کردن و شربت و غذا [illegible]
و نقول همه از ان نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ
پیشانی یا رگ [illegible] باید زدن یا بر ساق حجامت باید کردن و پایها در اب گرم نهادن
و باب گرم شستن و بعد از استفراغ چیزهای خنک بوییدن **و اگر** این صداع سرد بود
و بی ماده بود ان سه نوعست **یکی** انکه اندر سر و چشم حرارت نباشد و گرانی نباشد و از
بینی تری نپالاید **دوم** انکه اندیشهای فاسد بسیار کند همه از جنس دعوی و نامردی
سوم بول دقیق و سپید باشد **معالجه آن** جالینوس رحمه الله علیه میگوید علاج درد سر
و بیماری که بی ماده بود سرد یا گرم پس دشوار نیست و صداع سرد بی ماده را روغن
سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و انرا که سردی سخت غالب باشد روغن
فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش
و روغن بان و روغن حب الغار همه اندرین باب نافع باشند و [illegible] گرم کرده بر سر نهادن

وشبت و بابونه اندر آن نخس و آن اب بوسر دهنش و ما لیون دود کرد اید کمو دوانواکی
دو تن خلط بد نبود اکر در افتاب نشیند و سر برهنه کند سود مند بود و شراب
انکوری خوش بازیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطراسالیون و مانند
این سود مند بوده اکر در معده خلطی بد بود کی بخاران بدماغ براید و انواکی باد برد
و سرما زده باشد غرا المقر بایداد ده و مسهلی باید دادن تا طبع نرم شود و از آب سرد
خوردن بپرهیز ما بیرون آمدن و از همه حرکتهای بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع
و غیر آن باز باید داشتن و طعام نخود آب و روغن زیت کنند تا دچر دل و شقتی و زیره و کرد
و بلبل و حلتیت و سیر و مانند این باید کرد و اکر طبع خشک باشد چغندر بخردل و انکامه حل
کرده و انجیر خشک در ما آ لعسل فرغاره کرده اکر بدهند موافق باشد و اکر صداع
بلغمی باشد علامت آن هفت نوع است یکی کرانی سر و چشم دوم کسلانی و دیر کاری
سوم بسیار خفتن و کران خوابی چهارم فراموش کاری پنجم پالودن تریها از بینی
و بسیاری اشک و بسیاری آب جهان و آرزوی اب نا کردن ششم بول غلیظ و سپید
هفتم نبض بطی و متفاوت و باید دانست کی همیشه از رنگ روی و چشم بتوان در
کی ماده صداع کدام خلط است مگر انجا کی خلطی دیگر جز انک سبب صداع است اندر همه تن اصل
باشد بسبب درد انجا کشیده شود از بهر انک عضو درد مند زبون باشد و اخلاطها از او
کشیده شود و او دفع نتواند کردن بدین سبب ممکن است کی اکر چه ماده صداع بلغم باشد
از بهر کشیده شدن خون بموضع درد و حوالی آن رنگ روی و رنگ چشم میل بسرخی دارد
یا بلمس کرم بود معالجات نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کردن بحب اصطمخیقون
و حب قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و مانند آن و اکر ممکن شود حقنه
تیز کردن چنانک در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و از پس استفراغ غرغره کردن
و روغنهای کرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولهای موافق بر سر ریختن

و عطسه آوردن و بخورها سوختن و طلی موافق بر سر کردن صفت حب اصطمخیقون
از قرابادین شاپور سهل کی سید صاحب ذخیره رحمة الله علیه در ذخیره آورده است
ایارج فیقرا ده درمسنگ هلیله زرد و افتیمون و غاریقون و بسفایج و نمک هندی
از هر یکی دو درمسنگ تربد سپید ده درمسنگ شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی دو درمسنگ
مقل ازرق شش درمسنگ مقل را در آب کی انیسون در آن پخته باشند حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حبها سازند شربت دو درمسنگ و نیم این نسخه را نسخه گزیده می خوانند
نسخه دیگر صفت بگیرند هلیله کابلی شش درمسنگ امله و افسنتین رومی و غاریقون و سقمونیا
از هر یکی سه درمسنگ اسارون و انیسون و تخم کرفس از هر یکی دو درمسنگ تربد سپید هفت
درمسنگ افتیمون پنج درمسنگ ایارج فیقرا نه درمسنگ قرنفل یک درمسنگ فانید چهار درمسنگ
داروها را بکوبند و بیزند و فانید در آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام عسل باز آید داروها بدان
بسرشند و بکوبند تا همه معجون یک چیز گردد پس حبها سازند چند بلبلی شربت دو مثقال این
نسخه گنده است صفت حب صبر بگیرند صبر اسقوطری سه درمسنگ مصطکی یک درمسنگ و نیم
بکوبند و باب کرفس بسرشند و حب کنند شربت دو مثقال صفت حب ایارج بگیرند ایارج
فیقرا یک درمسنگ شحم حنظل دانگی و نیم تربد یک درمسنگ و نیم افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ
مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند چنانک دو سه ست باب کرفس صفت نسخه دیگر ایارج
فیقرا شش درمسنگ هلیله کابلی مقشر چهار درمسنگ تربد سپید هشت درمسنگ نانخواه
و انیسون از هر یکی دو درمسنگ نمک هندی دو درمسنگ شحم حنظل سه درمسنگ کثیرا دو درمسنگ
حب کنند باب کرفس چنانک دو سه ست هر هفته دو درمسنگ و نیم بدهند صفت حقنه تیز
بگیرند شحم حنظل یک مشت بسفایج دو مشت بوره نه درمسنگ شبت یک دسته کوچک افتیمون یک مشت
همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا بسیکی باز آید و مقدار صد درمسنگ از آن آب بگیرند و یک
اوقیه روغن بابونه باوی بیامیزند و بدان حقنه کنند صفت حب قوقایا بگیرند ایارج
فیقرا ده درمسنگ شحم حنظل سه درمسنگ و دو دانگ سقمونیا دو درمسنگ و نیم تربد و اسطوخودوس

صفت نسخه دیگر صبر و سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصاره افسنتین و اکر
عصاره نباشد افسنتین عوض آن کنند از هر یکی راستا راست حب کنند باب کرفس شربت
یک درمسنگ تا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اکر با این حب یک مثقال ایارج فیقرا
مرکب کنند سخت نافع بود و نواحی دماغ را پاک کند و مراعات معده و پاک کردن
آن بقیء صبر و بضمادهای قوی کننده باید کرد صفت نقیع صبر نسخه ابن سرابیون
هلیله سیاه و بلیله و آمله و بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یکی
ده درمسنگ سنبل الطیب و قصب الذریره از هر یکی سه درمسنگ شکاعی و بادآورد از
هر یکی پنج درمسنگ شحم حنظل دو درمسنگ همه را در دو من و نیم آب بپزند تا بکمی از یکمن
باز آید پس پالایند و یک اوقیه صبر اسقوطری سوده اندرین آب افکنند و اندر شیشه
کنند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه در خورد قوت شخص دهند صفت
ضمادی کی بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد بگیرند شک و رامک و عود خام از هر یکی
سه درمسنگ گل سرخ چهار درمسنگ سنبل و مصطکی از هر یکی دو درمسنگ مشک دانگی
همه را بکوبند و باب مورد کوفته یا باب تمام بسرشند و هر وقت کی معده خالی باشد
بر معده نهند حاجتی بر ببر مراعات معده از بابهای علاج معده طلب باید کرد صفت
غرغره کی دماغ را از رطوبتها پاک گرداند خداوندان سبات و نسیان و صرع و فالج را
سود دارد بگیرند ایارج فیقرا و خردل و سعتر و زوفا خشک و عاقرقرحا و بورق
پنج کبر از هر یکی راستا راست همه بکوبند و بسرکه عنصل تر کنند و بانگبین بسرشند
و حبها سازند و نگاه دارند و وقت حاجت از آن اندر سکنجبین عنصلی حل کنند یا اندر
ابکامه و بدان غرغره کنند و بلبل و کندش و چند بید ستر بکوبند نرم و بسرشند با عطسه
آرد و نطول کی اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار دارند و انجا نیز بگویم تا مشکل
نشود صفت آن بگیرند برگ کلاک و دو عن گل و خرفه بدان نر می کنند و بر سر می نهند
و بعد از آن سرکه عنصل کنند و اندکی جند بید ستر با آن بیامیزند و ضماد تمام و بود نه

دشتی و سعتر و زوفا راستا راست کوفته بسرکه عنصل تر کنند و بر سر نهند
صفت حب صبر کی بوقت خواب بر طریق شبیار بکار دارند صبر اسقوطری
دوازده درمسنگ هلیله کابلی چهار درمسنگ مصطکی سه درمسنگ گل سرخ
و انیسون و زعفران از هر یکی یک درم کثیرا دو درم حب کنند چنانک دو سه ست
شربت دو درمسنگ بوقت خواب نسخه دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل
دانگی نیم سقمونیا نیم دانگ مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند باب کرنب یا باب کرفس
یا باب بادیان این یک شربت بود صفت حب ایارج مرکب ایارج فیقرا یک درمسنگ
شحم حنظل دانگی نیم افتیمون دو دانگ انیسون دانگ نیم مقل و کثیرا از هر یکی
دانگی حب کنند باب کرفس و انجا کی حاجت آید ایارج روفس و ایارج جالینوس و
لوغاذیا دادن صفت حبی کی بوحنا بن ماسویه کرده است ایارج فیقرا هفت درم
غاریقون سه درم بسفایج سه درم فراسیون سه درم تربد ده درم بزر الانجره
پنج درم افتیمون چهار درم حبها سازند چون بلبل شربت دو درمسنگ یا دو
مثقال بر سبیل شبیار هر سه شب یک شربت بدهند صفت نسخه دیگر ایارج
فیقرا یک درم تربد مجوف یک درم شحم حنظل و ملح نفطی از هر یک دو دانگ سقمونیا
و انیسون و عود خام و مقل از هر یکی دانگی حب کنند چنانک دو سه ست و این اکی این
حبها فایده ندهد بگیرند بیست درم مویز منقی دانه بیرون کرده و هفت درم افتیمون
اندر یکمن آب بپزند تا دو بهر برود بپالایند و چهار درم ایارج ارکاغانیس
در آن حل کنند و یک درم نمک دشتی و ناشتا بدهند صفت غرغره بگیرند
ایارج فیقرا و عاقرقرحا کوفته و بیخته اندر سکنجبین با جرابکامه حل کنند و بدان غرغره
و خردل کوفته اندر سکنجبین یا اندر ابکامه غرغره کردن موافق بود صفت غرغره
دیگر مجرب عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست بیخ کبر همه را بکوبند و بانگبین بسرشند

وبسرکه عنصل حل کنند و بکار دارند غرغره دیکر مرزنکوش خشک و سعتر و انار دانه
وصبر از هریکی دا استاد است در سکنکبین عسلی حل کنند و بکار دارند صفت نطول
بودنهٔ دشتی و نمام و شیح و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنکوش و قیصوم
وشبت و برک غار همه را بپزند چنانک در سمست و سر بخار ان دارند و ان اب بر سر او
می چکانند بدان صفت کی در بابهای کذشته کفته امده است صفت طلی نافع بکوبند
فرفیون و بروغن یاسمین بسایند تا چون مرهم شود و بر پیشانی طلی کنند چنانک ....
بیشانند صفت سعوط نوشادر و تربد از هریکی یک درمسنک شونیز چهار درمسنگ
واندر بعضی نسختها بعوض تربد بورق اورده اند همه بکوبند و ببیزند و بباد روغن یاسمین
یا روغن بادام تلخ بر سر شند و اندکی در اندرون بینی طلی کنند و روغن یاسمین و روغن
قسط و روغن سداب و روغن شبت و روغن بابونه و روغن بادام تلخ کرم کرده در بینی
و کوش چکانند سود مند بود و انجا کی درد صعب باشد نیم دانک جندبیدستر و نیم دانک
فرفیون بروغن سوسن بکدازند و در بینی چکانند و مرزنکوش و نمام و سداب و بابونه
و نسرین می بویاند و بلبلاب و عود هندی و سنبل روس و هیوفاریقون می سوزانند
و بلبلاب و کندش و جندبیدستر نرم بکوبند و در بینی بدمند و همی بویایند تا عطسه ارد
و اندر کرمابهٔ کرم نشستن و اب کرم بر سر ریختن و روغنهای کرم مالیدن سود مند
بود صفت طلی بکیرند فرفیون و بروغن سوسن یا روغن یاسمین بسایند تا چون
مرهم شود و طلی کنند در حالی درد بنشیند صفت طلی دیکر محمد زکریا رحمه الله
علیه می کوید جندبیدستر و فرفیون و افیون و خردل همه برابر بشراب کهن بسایند
طلی می کنند ه ثابت می کوید صبر و مر و فرفیون از هر یکی صمغ عربی و زعفران
از هر یکی درمی و نیم جندبیدستر یک درمسنگ قسط دو درمسنگ کندر سه درمسنگ
انزروت یک درمسنگ و نیم افیون یک درمسنگ بشراب پخته بسایند و اندکی طلی کنند چنانک

غلیظ شود و مزمن بود بران نهند و بر بندند و انرا کی دماغ کرم و ضعیف باشد این
داروها بسپیده خایهٔ مرغ بسایند و روغن کل و سرکه با ان یار کنند و انرا کی با صداع
سرد بی خوابی بدید اید روغن شبت بر سر می نهند و در کوش و بینی می چکانند و شبت
و بابونه و سوسن اسمان کون در اب بپزند و آن اب بر سر او می ریزند و انرا کی بدین علاجها صداع
ساکن نشود سبل کنند اکر ساکن نشود بر هر دو جانب کردن داغ نهند و طعام نخود اب
بروغن زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند تا وکنجشک بریان
کرده و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو و قلیه ابکامه و کوشت سرهای از سبلی حل کرده و بروغن
زیت بریان کرده و اکر انکی بکرمی حاجت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کنند و حلوا بعسل مواکر
ادشکر باشد و طعام هوج کمتر باید خورد و بسیار باشد کی از صعبی درد سر او از یا طل
شود اب کرم بسیار بر سر او باید ریختن و روغن کرم یا نفط اندر کوش او باید چکانید و انرا کی
مادهٔ بلغمی اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی انست کی با
صداع منش کشتن و کرانی معده و آروغهای ترش بود و اکر قی کند رطوبتهای ترش باشد
برابد یا بلغمی بی طعم و هر ساعتی دهان پر از آب می شود علاج او نخست قی باید کردن
بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و انکبین و نمک چنانک معلومست و از پس قی اندکی کلکلنج
و انیسون و مصطکی و زیره و مانند این خورد و اکر دیکر روز ایارج فیقرا کی بعسل معجون کرده
باشند مقدار سه درمسنگ یا سه مثقال بدهند صواب باشد و انرا کی صداع پیوسته باشد
هر بامداد نقیع صبر دهند بدین نسخه نقیع صبر سعد و سنبل و افسنتین رومی و تفاح
اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یکی مشتی همه را بر تر جز انک ... شود
و قوت داروها کیرد با لایند و مقدار نیمن ازین اب ده درم صبر در افکنند و در ... نهند
کنند و در آفتاب نهند و هر ساعتی شیشه را بجنبانند از پس سه روز هر بامداد مقدار ده ...
بیالایند و سه درمسنگ روغن بید انجیر در افکنند یا روغن بادام تلخ و بدهند و چهار دیکر کی

و طلیها کی پیش ازین فصل یاد کرده امده است همه موافق باشد و انرا کی بدین تدبیرها صداع زایل
نشود داغ کردن صواب باشد یکی بر میان سر و یکی بر پس سر بالای مغاک پس کردن و دو
بر صدغ باید نهاد سود مند باشد و طعام و شراب هم ازین نوع باید کی یاد کرده امده است
و خرما تشیب و زیتون پس از طعام خوردن موافق بود فصل ششم اندر یاد کردن صداع سوداوی
و معالجات ان ه علامتهاء صداع سوداوی پنج نوعست ه یکی وسواس و اندیشهاء تباه
دوم بی خوابی ه سوم تیرکی دیدن وی ه چهارم درد سر و کرانی کمتر از ان باشد کی اندر
صداع بلغمی باشد ه پنجم مزاج و تدبیر کذشته و سالهاء عمر ران کواهی دهند بر خلاف
علاج ان تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حبهای کی در باب علاج مالیخولیا
یاد کرده امده است باید داد و همه تدبیرها از ان نوع باید ساخت دان حب بحث موافق باشد
صفت ان هلیله سیاه ده درم چهار دانک افتیمون نیم درم غاریقون دو دانک نمک نفطی و بسفایج
و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یکی دانکی حب کنند چنانک در سمست این جمله یک شربت
باشد صفت نقیع صبر هلیله سیاه و هلیله و املهٔ مقشر و بوست بیخ بادیان
و بوست بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یکی ده درمسنگ سنبل و فقاح الاذخر از هر یکی
سه درم شکاعی و بادآورد از هر یکی پنج درمسنگ همه را اندر دو من نیم اب بپزند تا بمقدار
نیمن باز اید بیالایند و ده درمسنگ صبر سوده در افکنند و اندر آفتاب نهند سه بیج ... جنبل
بایست حد مسنک بحسب مشاهده و اندازهٔ قوت دهند و انرا کی مادهٔ سودا اندر معده
بود و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی مزاج سوداوی باشد و اروغ ترش
و مالیخولیا بود علاج آن نخست قی باید کرد و انرا کی دارو قی قوی تر باید خربق سپید اندر ...
و کوشت باهرخ بپزند و بیالایند و با سکنکبین عسلی بیامیزند و بدهند و اکر نمک نفطی یک درمسنک
و تربد زرد یک درمسنک و خردل نیم درمسنک بکوبند و بعسل بسرشند و اندر مطبوخ ترب و شبت

و لوبیا سرخ حل کنند کی کفته امده است و بدهند صواب بود و استفراغها دیکر چنانک در باب
مالیخولیا یاد کرده امده است بکنند فصل هفتم اندر یاد کردن صداعی کی از بادها غلیظ
تولد کند ه علامتها صداعی کی از بادها غلیظ تولد کند پنج نوعست ه یکی درد صعب و کرانی
ه دوم تمددی که در قعر چشم بدید آید ه سوم خلیدن و کردیدن درد از جای بجای
چهارم طنین و دوی ه پنجم انک اکر بخارها بسیار باشد رکها سر ضربان کند و خیالها
پیش چشم آید و کاه باشد کی درد و سدر تولد کند معالجات تدبیر صواب درین علاج آنست
کی معده و تن را از مادهٔ فاسد کی بادها و بخارها از وی خیزد پاک کنند بحب ایارج و حب قوقایا
و نقیع صبر و از پس انک تن پاک کرده باشد هر بامداد نانشتا دکرما بود دو شی نیز
و می زنجوش و جندبیدستر و مشک بوئیدن و تخم بادیان پیش بینی دود کردن و روغن
بادام تلخ در کوش چکانیدن سود مند بود صفت سعوط نافع ایارج فیقرا یک درمسنگ
جاوشیر و جندبیدستر و افیون از هر یکی نیم درمسنگ شکر چند وزن همه داروها
همه نرم بسایند و مقدار دانکی در بینی دمند و اکر در شیر زنان حل کنند و اندر بینی چکانند صواب
بود بادها را بشکند بندها را بکشاید و صداع کهن را سود مند بود و از جنسها بخار انکیز
و باد ناک پرهیز کند صفت حب ایارج ایارج فیقرا از هر یک ده درم هلیله زرد و هلیله
کابلی از هر یکی پنج درم انیسون و نمک هندی از هر یکی دو درمسنگ همه را بکوبند و بسرشند و حبها
سازند شربت یک خوردن دو درمسنگ و نیم تا سه درمسنگ اکر در تن مادهٔ سوداوی باشد پنج درم
افتیمون زیادت کنند و انرا کی بادها اندر معده تولد کند و از معده بسر بر اید علامتها جز ...
کی یاد کرده امده است انست کی صداع بیخ ضعف و درد معده باشد و هر وقت کی طعامی
باد ناک و بخار انکیز خورد صداع زیادت کردد و چون طعام هضم شود ساکن تر کردد و درد
از میان سر اغاز کند ه علاج ان نخست معده را تنقیه باید کردن بحب ایارج فیقرا دهند و از پس
ایارج فیقرا ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و اکر حاجت اید نقیع صبر دهند با روغن بید انجیر

صفت ما الاصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یکی ده درمسنگ
بیخ اذخر و انیسون از هر یکی پنج درمسنگ مصطکی و نانخواه و تخم ... از هر یکی
سه درمسنگ افتیمون هفت درمسنگ سلیخه پنج درمسنگ اسطوخودوس
هفت درمسنگ غاریقون پنج درمسنگ بوزیدان ... سه درمسنگ جمله را
بکوبند چنانک درشت شود و با لاینل و هر بامداد مقدار سی درمسنگ گرم کنند
روغن بادام تلخ بر افکنند و بدهند و اگر ده درمسنگ صبر هم در ما الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و از پس سه روز هر بامداد مقدار ده درمسنگ
یا بانزده درمسنگ یا دو مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و انجیرین
سنجبینا و دوا المسک تلخ و دوا المسک شیرین و تریاق بزرگ و مثرودیطوس اگر
حاضر باشد هر هفته یکبار بخورد و روغن بید انجیر و مصطکی در معده مالیدن هر
بامداد در گرمابه رفتن و اندر طعام زیره و نانخواه و دارچینی کردن سودمند بود
و آب که بخورد باید پخت و اندر آن آب مصطکی در افکندن و گلشکر با مصطکی و زنجبیل
سود دارد و هر شب باید فرمود تا پایها را و رانها را تا بقدم بمالند و کشتی ...
کمان و شکر اندکی بخورد بدین تدبیر کار از جانب سر منع شود فصل هشتم اندر
یاد کردن صداعی که از خشکی خیزد علامتها صداع خشکی چهار نوعست یکی
بیخوابی دوم خشکی بینی و چشم سوم سبکی سر و بسیار باشد که سر همچنان سبک بماند
که هر ساعت سر سبک کند ... از هر اندک بندارد که جا ستنها او را از کار رو خواهد استاد
و چنان بندارد که بدان حرکت جا ستنها تیزتر شود و آنرا که خشکی غالب شود چشمها
فرو رود علاج آن در جمله چیزها تری فزاینده و تری کی آرنده باید فرمود و نگاه باید کرد
تا مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی و تدبیری موافق مزاج باید فرمود و جلاب کنند و خانه
نیم پخت و ما اللحم و شوربا مرغ فربه و سر و پاچه باید داد و ... اما خانه ...
زرده و سپید

زرده و سپیده بهم باید داد و بو ما اللحم گلاب و آب سیب و آب کوک و آب کدو بر پا افکند
و در شوربا ها برگ کوکنار و ... و ... که کشنیز تر و اسفاناخ و کدو و ... باید پخت
و روغن گل و روغن بنفشه در بینی و گوش چکانیدن و کف پای و مقعد و ناف
بدان چرب کردن و صبر و دوا ... ما اللحم شراب کهن و دو جیل و دارچینی بر پا افکند
و خایه مرغ زرده نیم سپیده باید داد و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته بکار
باید داشت و مغز ساق گوساله و پیه مرغ و مسکه بر سر نهادن و در بینی و گوش
نهادن و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن و الله الشافی بلطفه
تمام شد گفتار دوم اندر بیماریهاء سر و معالجات آن و اکنون از گفتار سوم آغاز کنیم

گفتار سوم اندر بیماریهاء چشم از هر جنس و علامات و معالجات آن و این گفتار هفت جزوست

جزو اول اندر شناختن مزاج چشم و آنچ بدان تعلق دارد از معالجات و این جزو هفت بابست

باب اول اندر مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد

ب اندر یاد کردن اصول و قانون علاج
بیماریهاء چشم ج اندر یاد کردن اسباب بیماریها ء چشم د اندر یاد کردن داروهاء
چشم از هر جنس ه اندر یاد کردن مدبر کردن داروها ء چشم و اندر یاد کردن
آنک چشم بیمار چگونه باید کشود و دارو چگونه باید کشید ز اندر یاد کردن آنک چشم چگونه
نگاه باید داشت تا درست بماند و درد مند نشود

باب اول

اندر مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد ه بباید دانست که مزاج
خاصه چشم گرم و تر سرشت ه و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته
است حرارت بدو می رساند ه و سبب تری آنست که مبداء طبقها را و دماغست
اما نشان گرمی او آنست که حرکتها زود دارد و بود و رگها او ظاهر و میل بسرخی
دارد و بلمس گرم باشد ه و نشان تری او آنست که بزرگ بود و در مصر و اشک بسیار آید

و نشان سردی آنست که رگها او ظاهر نباشد و حرکت او زود و سبک نباشد و بلمس سرد
بود ه و نشان خشکی آنست که حدقه در دیده خرد بود و بلمس صلب باشد و اشک بیرون اندک آید
و حرکتها او سبک باشد ه و بباید دانست که گرمی و تری چشم اندر ... از گرمی و تری
لونها دیگر باشد و از بهر آنک بسبب تری هوا شب اندک تری باید بسبب ... از دیگران
و چشم مردمان صقلاب ازرق از بهر آنست که هوا مسکن ایشان سردست و مزاج ایشان سرد
و چشم بربر هم بسبب سردی و خشکی مزاج بربری ازرق شود و گرمی و تری چشم سیاه و دژن
از گرمی و تری دیگر لونها ست و بدین سبب است که بیرا علت آب فرو آمدن و علتها دیگر
که از بسیاری خارد تولد کنند بیشتر افتد و چشم شهلا و شعلا معتدل باشد و چشمی که خطرها ... و
چیزها ء دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزها ء روشن و در فشان بگریزد نشان
اعتدال باشد و قوت مزاج و آنچ برخلاف این باشد نشان ضعیفی و نامعتدلی باشد و آنچ از دور
دشوار بیند آنست که روح باصره یعنی شعاع چشم چنان کمست که دران مسافت اندر پراکنده
شود و آنک از نزدیک تمیز نتواند کرد و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف
و صافی نبود و بقوت حرکتی که اندرین مسافت افتد شعاع بصر او لطیف افتد و آنک از دور و نزدیک
دشوار بیند روح باصره او اندک و تیره باشد و الله اعلم

باب دوم

اندر یاد کردن اصول و قانون علاج بیماریهاء چشم بیماریهاء چشم چهار جنس است یکی
سوء المزاج ساده ه دوم سوء المزاج با ماده ه سوم تفرق الاتصال چون جراحت و ریش
و آماسها ه چهارم بیماریهاء ترکیبی یعنی آفتها که در ترکیب اجزاء چشم افتد چون چول
و بیرون خاستن چشم و مانند آن ه و علاج این هر چهار جنس است ه یکی بگردانیدن مزاج
ساده ه دوم استفراغ ماده ه سوم علاج تفرق الاتصال ه چهارم بصلاح باز آوردن
هیئت چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزاء چشم افتد ه اما بگردانیدن مزاج ساده
داروهاء باید که ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب گرمست داروهاء او چون آب
عنب الثعلب و آب کسنه و آب سپیدهٔ مرغ و مانند این باشد ه و اگر

و اگر مزاج غریب سردست داروهاء او چون مشک و مامیران و وج و بلیل و مانند این بود
و اگر مزاج ترست داروهاء وی سرمه و توتیا و قلیمیا بود ه و اگر خشکست داروهاء آن
شیر زنان و مغز پاچه ... و سپیده خایه مرغ و لعاب اسبغول و مانند این بود ه و اما
استفراغ از چشم بهفت وجه توان کرد ه یکی آنک طعام و شراب کمتر خورد و سبکتر و سزاوار تر
و از هر چ بد گوار بود و بخار انگیزد پرهیز کند ه دوم آنک اگر تن ممتلی باشد نخست تن را
از خلط پاک کند ه سوم آنک دماغ را بداروها ء که پاک کننده دماغ است پاک کند و حجامت
کردن و رگ قیفال زدن که اندر سر است گشادن اندرین باب سود مند بود و حجامت اندر
موضع آن یاد کرده آمده است ه چهارم آنک ماده را از راه بینی فرو کشند تا از چشم باز گردد
از بهر آنک بود که تن را جای لمت و صواب تن بجذب نه کنی تا نخست تن پاک نکند و تا ماده
فرو انگیزد بدین طریق مشغول نشاید بودن و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن
است بداروها ء که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمده است ه پنجم آنک گوشه چشم بگشاید
ششم آنک بداروهاء که اشک آرد ماده را از چشم فرو بالاند ه هفتم آنک اگر ماده از عضوی بچشم
میل آید آن عضو را از آن ماده پاک کنند و تدبیر آن عضو مشغول باشند و علاج تفرق الاتصال
بداروها کنند که تری کمتر کند و خشکی صعب نیفزاید و سوزش اندک نباشد چون مرهم
زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند آن از بهر آنک هر داروی که
مزاج او بمزاج چشم نزدیک مانند است چشم را زیان دارد و هر چ اندک مخالف او ست
و ازین نوعست که یاد کرده آید سود مند بود از بهر آنک مزاج چشم گرم و ترست بیکی
سببا اندر بیشتر حالها داروهاء تری فزاینده چشم را زیان دارد و هر دارو که تریها را
لختی کمتر کند و سوزنده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد ماده
بیماری قبول نکند و آنچ بدو برسد از خود دفع کند و بر حال سلامت بماند و این معنی
اصلی بود گفت اندر بیشتر علاجها ء چشم چشم نگاه باید داشت و تدبیر بصلاح آوردن

هیئت چشم و زایل کردن آفت کی در ترکیب اجزاء چشم افتد بعضی بفصد و استفراغ باشد
و بعضی بانواع حیلتها کی اندر جایگاه خویش گفته آید. و بباید دانست کی قانون علاج
آنست کی طبیب پیش از آنک دست بچشم خواهد بردن نگاه کند تا با درد چشم هیچ اماسی
یا صداعی هست یا نه. اگر اماس هست نگاه کند تا مادهٔ اماس کدام خلط است و علامتها
کدام خلط ظاهرتر است و نگاه کند کی ماده اندر همه تن است یا اندر سر است اگر اندر همه تن
باشد نخست باستفراغهاء کلی مشغول باید شدن و تن را از آن ماده پاک کردن پس باستفراغ
دماغ مشغول باید شدن و از آن ماده پاک کردن. اگر ماده رطوبتی بود غلیظ یا ماده بادناک
داروهاء مسهل فرماید خوردن چون حب صبر و حب الایارج و حب قوقایا و مانند این اگر
پاک کند پس باقی را ایارج لا فرو کشیدن گیرد و چشم را بآب حلبه و شبت باده می شویند و چون
چند کی تن پاک شد و ماده نخستین آغاز کند دارو کشیدن آغاز کند و گرمابه بکار داشتن فرماید
و اگر ماده رطوبتی رقیق با خون یا صفرا آمیخته باشد نخست فصد باید کرد پس مسهل دادن
پس ماده از سر فرو کشید پس بعلاج چشم مشغول گردد و هیچ وجه پیش از استفراغ دست
بچشم نشاید بردن و هیچ دارو نشاید کشیدن خاصه داروی محلل و اگر ماده دیگر بود گرمابه
و چیزهاء محلل سودمند بود. و اگر ماده خونی باشد و رگهاء چشم از خون غلیظ پر بود
و فصد کرده شود و پس رگها بر حال خویش باشد گرمابه بکار داشتن و از پس گرمابه طعام
لطیف خوردن و مقداری شراب صرف خوردن دماغ گرم کند و سدها بگشاید و خون را
لطیف کند و ایارج فیقرا و حب قوقایا دادن سود دارد و شیاف احمر لین کشیدن و ضمادهاء
محلل نهادن باقی ماده را زایل کند. و اگر اماس ظاهر نباشد لکن ماده پیوسته بچشم می آید و
منفعت علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده از بیرون قحف دماغ همی آید یا از درون
قحف اگر از بیرون قحف همی آید سرخی چشم و روی و گرمی سر و پیشانی و پری رگها بر آن گواهی دهد
رگهاء سر گشادن و سل شریان صدغ کردن و داغ نهادن و ضمادهاء قوی کننده بکار داشتن

سودمند بود. و اگر از درون قحف همی آید و دغدغهٔ بینی و عطسهٔ بسیار و خارش چشم
و بینی بر آن گواهی دهد فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجهاء دیگر کی در علاج نزل
یاد کرده آید سودمند بود و اگر کی همه علاجها صواب کرده آید و رمد بر حال خویش
باشد از طریق صواب بر نباید گشتن از بهر آنک ممکن باشد کی ماده سخت غلیظ و عسر
باشد و قدری دراز باید تا آن ماده لطیف گردد و تحلیل پذیرد و اگر کی رمد صعب
سخت باشد دست بچشم نشاید بردن الا پس از آنک استفراغها کرده آید و تن و دماغ را
پاک کند و سل شریان صدغ کند و دماغ را بضمادها قوی کند و قوت دهد چنانک در بیماریهاء
سر یاد کرده آمده است و اگر استفراغ ناکرده و اگر استفراغ ناکرده و این شرطها کی گفته
آمد بجای نا آورده بعلاج چشم مشغول شوند رنجی عظیم زیادت شود و جنایتی بزرگ
کرده باشد و حقنه اندر همه بیماریهاء سر و چشم کی با ماده باشد سودمند بود و این قوانین
واجب بود نگاه داشتن والله اعلم

باب سوم اندر یاد کردن اسباب بیماریهاء چشم کی با ماده بود

اسباب بیماریهاء چشم کی با ماده بود هفت است
یکی آنک مزاج چشم ضعیف باشد و ماده را کی از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند
کرد. دوم آنک مزاج دماغ بقیاس با مزاج معده و دیگر احشا ضعیف بود و بخارها
کی از احشا بر آید قبول کند و یا مزاج چشم قوی تر از وی باشد و ماده را دفع کند
و بچشم می فرستد. سوم آنک اندر تن اخلاط بد بسیار باشد و بهمه اندامها
نصیب تمام می رسد. چهارم آنک قوت غاذیهٔ چشم ضعیف باشد غذا اگر کی بدو
رسد هضم نتواند کردن بدان سبب کی مادتها فرونی در وی گرد آید و سبب بیماری
گردد. پنجم آنک منفذها کی اخلاط از آن راه بچشم می آید فراختر باشد
بدان سبب مادتها بدو بیشتر آید. ششم آنک منفذها کی فضله از آن راه از چشم بیرون
آید تنگ تر باشد بدان سبب اخلاطی کی بدو فرو آید در وی بماند. هفتم آنک چشم در زیر
دماغ است و فضلهٔ ناگواریده از دماغ بدو فرود آید بر طبیب واجب بود کی این اسباب

و بمنع آن مشغول شود والله اعلم

باب چهارم اندر یاد کردن داروهاء چشم از هر جنس

داروهاء چشم هفت جنس است یکی داروهاست
کی منفذهاء بسته را بگشاید. دوم داروهاست کی منفذهاء گشاده ببندد و این را
بتازی مسدّد گویند و مغرّی نیز گویند و گشاینده را مفتّح گویند. سوم داروهاست
کی چشم را بزداید. چهارم داروهاست قابض. پنجم داروهاست پزاننده. ششم
داروهاست بوسانند. هفتم داروهاست خدر کننده یعنی داروها کی عضو را بی حس
کند تا اندر درد آگاهی نیابد. اما داروها کی منفذهاء گشاده را ببندد بعضی خشک است
و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم. آنچ از زمین است توتیاء فرونی کی اکثر کند
و چیزی کی اشکل کرم همی برد سودمند بود خاصه اگر در چشم رستنی و بثره باشد لکن بکار
داشتن آن پس از استفراغ باید و پس از آنک رگهاء ماده از چشم بازداشته باشد و
تن و دماغ پاک کرده بود از بهر آنک اگر از تن مردی برو می رسد یا اگر اندر طبقهاء چشم
ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد افزاید و بیم باشد کی طبقه را بسوزاند
و بخورد. و این داروها مثل اقلیمیاست و اسفیداج و توتیاء مغسول و ارزیز
سوخته و طین شاموس و نشاسته. و اگر کی در طبقهٔ قرنیه قرحه باشد اگر
بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد. نوع دوم کی
نرم و لزج باشد و تر است و بعضی شوینده تر است و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر
و بعضی پزاننده تر و تحلیل کننده تر و حاجت بدین نوع از بهر چهار معنی است. یکی آنک
هیچ یکی ازین نوع سوزاننده نیست. دوم آنک گاه بود کی حاجت افتد کی دارو اندر
چشم دیر بماند و سیلان نکند چون کثیرا و صمغ و نشاسته لزج است باید کرد دارو
بیامیزند تا بصحبت او دارو در چشم دیر بماند و این منفعت یافته باشد. سوم دارو
چشم بعضی سنگهاست و زمینی است و درشت است و چشم عضوی حساس و نرم
و نازک است و طاقت ملاقات داروهاء زمینی ندارد خاصه چون دردمند بود

ازین نوع داروهاء نرم با وی بیامیزند تا ملاقات آن چشم را نرنجاند. چهارم
آنک گاه بود کی بچیزی نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را کی از مادهٔ گرم و تیز تولد کرده
باشد زایل کند و چشم را بشوید و تیزی و گزندگی کی خلط بد از وی باز دارد چون شیر
زنان و آنچ لطیف و دقیق است از سپیدهٔ خایهٔ مرغ. شیر شوینده تر است و سپیدهٔ خایهٔ
مرغ بیشتری ماده را باز دارد و تر است و نرم کننده تر. و آب حلبه نیز نرم و شوینده است
لکن پزاننده است و میل بگرمی دارد گرم و معتدل است. و داروهاء جنس دوم
کی منفذهاء بسته بگشاید دو نوع است. نخستین چون زنج است. و دار چینی و فرفیون
و حلتیت و سکبینج آنجا بکار آید کی از پس طبقهٔ قرنیه بثره یا مادهٔ غلیظ باشد و قوت
داروهاء پزاننده و تحلیل کننده بدان نمی رسد و اثر نمی کند ازین نوع داروها با داروها
پزاننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها بگشاید و قوت دیگر داروها بموضع آفت
رساند. نوع دوم چون زهرهٔ جانوران است و آب بادیان و غیر آن این داروها کی نخست
گرم باشد و از وی درشتی تولد نکند این نوع دوم آب را کی بچشم فرود آید باز دارد
و اما داروهاء جنس سوم دو نوع است. یکی نوع آنست کی وسخ را و اثر قروح را
ببرد اید چون قلیمیا و کندر و صبر و مانند آن. این نوع دوم داروهاست کی سبل
و جرب و ظفره و مانند آن پاک کند. چون نوشادر. و قلقطار. و توبال مس.
و مس سوخته از بهر آنک این همه سوزاننده است. و بباید دانست کی از داروهاء
نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی معتدل است و اندر زدودن کمتر از
دیگرهاست و بدین سبب گوشت رویاننده است. و داروهاء جنس چهارم کی قابض
است یک نوع است سوزاننده و درشت است چون زنج و زنگار و ... جرب
مزمن و خشک ریشه را بر دارد. و داروهاء جنس پنجم قابض است و دو نوع است قوت
بعضی معتدل است و بعضی قوی تر. معتدل تر آنست گل سرخ و عصارهٔ لحیة التیس
و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی. این نوع آنجا بکار آید کی از چشم درد ...

آب کمتر آید و نوع دوم اقاقیاست و عصاره عوره و عصاره سماق و مامیران و خام و جلنار
و ضماد کنند و مانند آن منفعت این نوع در چشمها در درد کمتر از مضرت باشد لیکن
بکار آید که خواهند تا اجزاء چشم قوی تر و درست باشد و قوت بصر تیزتر و آب دویدن
باز ایستد و اما داروها جنس ششم نرم اند و تحلیل کننده بود چون آب حلبه و حضض هندی
و بارزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مر اما قوت تحلیل
مر از همه قوی تر است و زعفران با قبضی که در وی است نرم است و نرم کننده بود این داروها
در علاج بثره و قرحه و آماس چشم بکار آید و آنجا که خواهند تا رطوبتهاء غلیظ را و ریم را که اندر پس
طبقه قرنیه مانده باشد تحلیل کند و داروها جنس هفتم خدر کننده است چون لفاح و افیون
و این جنس را الا کمتر بکار شاید داشتن از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و جز
بضرورت صعب و آنجا که درد عظیم و حرارت و سوزش عظیم باشد و ترسند که طبقها را
… نگاه دارند با احتیاط تمام چنانکه یاد کرده آید اکنون اجناس داروهای
چشم درین موضع بر ترتیب حروف معجم یاد کرده شود

حرف الالف انزروت گرم و خشک است تریها از … کند و ریش چشم را پاک کند و باقی درد
چشم را زایل کند و گوشت خورده را بر رویاند و … پاک کند و چشم را که بر هم کبیر سودمند بود و
درد را … تحلیل کننده نه بسیار است و سوزاننده نیست اثمد سرمه سرد و خشک است و قابض
جراحتها را اندرون چشم را برویاند و مژه چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و درستی چشم
نگاه دارد و مژه ریخته را سودمند بود اسفیداج سرد و خشک است و مغری است
افیون سرد و خشک است بدرجه چهارم و مخدر است اندر دردی که … کند و ماده …
که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه دوم و خشک بدرجه سوم و … مغسول
باشد سرد است بدرجه اول همه اجزای چشم را قوت دهد و ماده ها را از چشم باز
دارد اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلیظی پلک … و ناخنه را سودمند بود
و تحلیل کند اشنه معتدل است اندر گرمی و تری رطوبتها … اجزای چشم را قوت دهد

و آنکه … قابض است آبنوس گرم است و لطیف کننده و زداینده ریش کهن و تاریکی چشم را
و غشاوه و … را که بر حدقه بود … آس مورد تر بغایت … چشم را قوت
دهد و آب دویدن از چشم باز دارد و ماده ها را از چشم باز دارد که بچشم فرود آید و اگر او بر پیشانی
طلی کنند … آبار اسرب است وی را بسوزانند و بشویند و در داروی
چشم بکار دارند سرد و خشک است جراحت و ریش طبقه قرنیه را درست کند و اگر جراحت را که بر طبقه
قرنیه افتد هموار کند و مو سرخ را سودمند بود اکلیل الملک مرکب است از جوهری سرد و قابض
معتدل اندر قبض و جوهری گرم و نرم اند و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوت دهد و فضول
… دفع کند و بقوت دوم اما سبلها را نرم کند و خلط غلیظ … و تحلیل کند اسارون
گرم است بدرجه سوم و خشک است بدرجه دوم خلط غلیظ را و ریم را که در طبقه قرنیه باشد لطیف کند
و بیرون آید حرف الباء بسد مرجان سرد و خشک است چشم را قوت دهد و اشک را باز دارد بنج
البنج … سپیدی چشم را ببرد بارزد گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سوم
علت غرب را ببرد و جرب را سودمند بود و اخلاط لزج را نرم کند … دوغن او
تاریکی چشم را ببرد بصل عصاره پیاز در کشیدن تاریکی چشم را ببرد که از اخلاط غلیظ تولد
کرده باشد و روشن کند و در ابتداء آب فرود آمدن سود دارد لکن در وی مضرتی است که سر
رگهاء چشم را بگشاید … بورق گرم و خشک است بدرجه
دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بگسلد و سپیدی که چشم را ببرد باقلی خشک سرد و خشک
بدرجه اول اگر جوشند سرد و تر باشد بدرجه دوم و در وی قوتی است تحلیل کننده و قوتی
خشک کننده … و ضماد کنند … سودمند بود

بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند

بزر الخس مخدر است و سرد و خشک است ضماد کنند ماده ها را از چشم باز دارد بادروج گرم و خشک
بدرجه دوم عصاره او در کشیدن بینایی چشم را تیز کند و خوردن او چشم را تاریک کند حرف
التاء توتیا توتیا نا شسته مضرت کند سرد و خشک است بدرجه سوم اشک باز دارد و ریش
چشم را سودمند بود توبال مس گوشت فزونی را بخورد و در همه توتیاها قوتی سوزاننده
کننده است و توبال … اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی قوی تر از توبال مس است و
جمله باید که شسته باشد حرف الجیم جندبیدستر گرم و خشک است بدرجه سوم اندر …
… جلنار سرد و خشک است بدرجه دوم و قابض است بر پیشانی طلی کنند ماده ها
که از سر فرود آید باز دارد جوز گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سوم عصاره او …
در کشیدن تاریکی چشم را ببرد … جند بیدستر گرم و خشک
بدرجه سوم … است و عصبها را گرم کند و ریم را که از پس طبقه قرنیه باشد تحلیل کند
جاوشیر گرم است بدرجه سوم و تر است بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرود
آمدن سودمند بود حرف الحاء حضض هندی بهترست اندر وی قوتی گرم
و معتدل و قوتی سرد و خشک است بدرجه دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت
سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم اسپندان … بسوزانند گرم و خشک است
بدرجه سوم … بگشاید و خلط غلیظ را تحلیل کند و سبل را سودمند بود حلتیت گرم
و خشک است بدرجه سوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرود آمدن سودمند بود حلبه
گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه اول آماسها را تحلیل کند حنظل گرم است بدرجه سوم
خشک بدرجه دوم اندر ابتداء آب فرود آمدن سودمند بود حرف الخاء
خربق سپید گرم است و خشک … سوم زداینده است ماده آب را از چشم باز دارد خطمی
… را … ابتداء …

قوت دهد خلاف بید وقت شکوفه پوست او از شاخها او باز کنند و شیر او
بگیرند و بچشم در کشند تاریکی چشم را ببرد باید سرد و تر است بدرجه دوم حرف
الدال دارصینی گرم و خشک است بدرجه سوم لطیف کننده است تاریکی چشم را که از
رطوبت باشد زایل کند و بصر را تیز گرداند و رطوبت از دماغ فرود آرد دار فلفل
گرم و خشک است تا آخر درجه دوم اندر وی رطوبتی اندکست شبکوری را سودمند بود
بغایت دبق گرم است و نیز رطوبتها را از قعر برکشد و ناصور که در گوشه چشم
افتد سودمند بود و بغایت مجرب است دخان القواریر دود ابگینه گران گرم است
و نیز اشک فرود آرد و تحلیل کند و سبل را بسوزاند و ببرد و بصر را تیز گرداند دخان کندر
چشم را نیکو کند و … را و سلاق و دمعه و خارش را سودمند بود دم الاخوین
گرم است و قابض جراحت را درست کند و برویاند و چشم را قوت دهد دم الحمام گرم است
و محلل طرفه را سودمند بود دم الخفاش با عسل اندر چشم کشند اندر ابتداء فرود آمدن آب
سودمند بود حرف الذال ذرق الخطاطیف زداینده است و پاک
کننده سپیدی را ببرد از چشم حرف الراء راتیانج گرم است
بدرجه سوم خشک است بدرجه اول آب او بچشم اندر کشند در ابتدای فرود آمدن آب سود
دارد ریاد القصب گرم و خشک است بدرجه سوم حرف الزاء زنجبیل گرم و
خشک است بدرجه سوم لطیف و نرم کننده و تحلیل کننده است بصر را تیز گرداند و جرب را
زایل کند زعفران گرم است بدرجه دوم خشک است بدرجه اول در وی قبضی است نرم کننده
است و زداینده چشم را قوت دهد زنجفر اندر وی تریاکست معتدل و تحلیل کننده و از
قوتی قابض خالی نیست زرنیخ گرم است بدرجه چهارم و سوزاننده است طرفه را سودمند
بود و تحلیل کند زاج سوخته گرم خشک است بدرجه چهارم قابض است … ناخنه را
… زنجار گرم و خشک است بدرجه چهارم گوشت فزونی را ببرد و سپیدی را
زایل کند زبد البحر تیز است و گرم و خشک است بدرجه دوم زداینده است و تحلیل کننده

سپیدی چشم را ببرد دارد **حرف السین** سلیخه گرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کننده
و تیزست و از قوت قبض خالی نیست اجزای چشم را قوت دهد و رطوبت غلیظ را ببرد
و بصر را قوی گرداند سنبل گرمست بدرجهٔ اول و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف است
و از قبض خالی نیست ماده‌ها را از چشم باز دارد ساذج هندی همچون سنبل است سداب
گرم و خشکست بدرجهٔ سوم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ ببرد و بود اید آب او با عسل
اندر کشند بصر را تیز کند و اندر ابتداء آب فرود آمدن بغایت سودمند بود سکبینج
گرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف و محلل است و زداینده و سپیدی را ببرد و تاریکی را
کی از رطوبت غلیظ تولد کند زایل گرداند و اندر ابتداء آب سودمند بود و علت شعیره
را ببرد و تحلیل کند سلخ الافعی سرگین افعی با عسل بسایند و اندر کشند بصر را قوی کند
سرطان بحری خشکست و زداینده جرب را و ظفره را ببرد و ریش را خشک کند و پاک
گرداند سواد الافعی سرد و خشکست منفعت او همچون منفعت توتیا باشد تری چشم را
کم کند سعتر اندر سعوطات بکار آید بصر را قوی گرداند سنگسبویه گرم و خشکست
و محلل شبکوری ببرد و سودمند است سکر العشر از سنگسبویه قوی‌ترست و سپیدی
ببرد دارد **حرف الشین** شحم الافعی آب را و موی را دانه من از چشم باز دارد شقایق
النعمان گرمست بدرجهٔ اول و درو قوتی است زداینده و تحلیل کننده و ریش پاک
گرداند و برگ او ضماد کنند اماس بنشاند و حین کی چشم و سپیدی را ببرد اید
شب یمانی گرم و خشکست باول درجهٔ چهارم و قابض است شادنج سرد و خشکست
و قابض برآمدن گوشت فزونی باز دارد و همه اجزاء چشم را قوت دهد و نزول
آمدن از چشم باز دارد و درشتی پلک چشم را کی از آماس تولد کند سودمند بود
شراب عتیق کهن گرم و خشکست بدرجهٔ سوم چشم را قوت دهد و خلط غلیظ را
تحلیل کند و شیاف تنیض بدان بسایند معین باشد شمع معتدلست و برانند
و درو تیزی کاست علت شعیره را تحلیل کند **حرف الصاد** صبر گرمست بدرجهٔ

دوم و خشکست بدرجهٔ سوم محلل است و زداینده جراحت و ریش را ببرد و پاک
کند صمغ عربی سرد و خشکست و مغری صمغ البطم گرمست بدرجهٔ دوم لطیف است
و محلل و زداینده صمغ عروق ترها را و الحبیبند چشم را قوی کند او را سوخته کار دارند
موی فزونی باز دارد **حرف الطا** طین ارمنی خشک کننده و قابض است با آب کاسنی طلی کنند
اماس گرم را بنشاند و خون آمدن را باز دارد طین لمینی خشک‌تر و قابض‌تر از رومی
است طین شاموس مغری‌تر از رومی است **حرف العین** عفص سردست بدرجهٔ
دوم خشک بدرجهٔ سوم سوخته بود خشک‌تر بود و ماده نفاد را از چشم باز دارد علک
الزیت گرم و خشکست آب را تحلیل کند عسل گرم و خشکست بدرجهٔ دوم زدا
ینده است عاقرقرحا لطیف و سوزاننده و تیزست قوت او بعضها اندرون
رسد استرخاء چشم را سودمندست عدس اما سماق گرم را سودمند بود خاصه
در درد چشم را سودمند است و درد بیخ را سود دارد عقیق سوخته سرد و خشکست
چشم را قوت کند عروق زرد چوبه گرمست بدرجهٔ سوم و خشکست بدرجهٔ دوم دماغ را
قوت دهد **حرف الغین** غبار الرحی بر پیشانی طلی کنند ماده نفاد را از چشم باز
دارد و مجربست **حرف الفا** فرفیون لطیف و سوزنده است آب را
ببرد فلفل اسود گرم و خشکست بدرجهٔ سوم تاریکی چشم را ببرد و رطوبت را
تحلیل کند و دمعه را باز دارد فوفل سرد و خشکست استرخاء چشم را سود
بود فلفل ابیض گرم و خشکست بدرجهٔ دوم النهاء چشم را قوت دهد **حرف
القاف** قشر البیض چشم را قوت دهد و تن‌ها بجنبند و دمعه باز دارد
او را مکلس کنند سپیده ببرد دارد قرنفل گرم و خشکست بدرجهٔ سوم بصر را
تیز کند و قوت دهد النهاء بصر را و ماده غلیظ را تحلیل کند قلیمیا خشکست و قابض
و زداینده و در گرمی و سردی معتدلست او را بسوزانند و بشویند ریش چشم را

ببرد و پاک جراحت اموار کند قرن محرق سرد و خشکست و زداینده و قوی است
قاقله الختادی گرم و خشکست و محلل و زداینده اثرها کی بر طبقهٔ قرنیه بود ببرد
قشر الرمان پوست انار ترش سرد و خشکست و پوست انار شیرین سرد و ترست و از
قبض خالی نیست اما سماق را قوی و لیکن خاصه درد بیخ را اقلقطار قوی‌تر
است قلقند سخت قابض است و درو حرارتی هست ترها چشم را تحلیل قلقدیس
گرمست و لطیف کننده و قابض و سوزاننده او را بسوزانند لطیف‌تر شود و کمتر سود کند
حرف الکاف کمون بصر را تیز کند و اشک فرود آرد او را بکوبند با
و برجای نگاه موی تر و نی کی در چشم بود طلی کنند موی را باز دارد کندر گرمست بدرجهٔ
دوم و خشکست بدرجهٔ اول ماده نفاد را درشتی و تحلیل کند و بود اید و اثرها و ریش چشم را
و گوشت بود پاک و از قبض خالی نیست کثیرا مغری سرخی چشم را تسکین دهد
کافور تیزی خون را و حرارت را تسکین کند **حرف اللام** لفاح سردست
بدرجهٔ سوم و ترست بدرجهٔ دوم پوست او میل خشکی دارد خواب آرد و درد را
آگاه کند لبن همهٔ شیرها شیر زنان بود و از آن گذشته شیر خر بود سردست
و زداینده دردها را بنشاند لؤلؤ سرد و خشکست بدرجهٔ سوم حرقه را ببرد اید
و بصر را تیز کند و سپیدی چشم و اثرها کی بر طبقهٔ قرنیه افتد دفع کند لازورد
زداینده است و درو تیزی اندک است مژه برآرد و چشم را نیکو کند لادن گرمست
و برانند و رطوبتها را تحلیل کند **حرف المیم** مامیران گرم و خشکست بدرجهٔ
سوم پاک کننده است و زداینده و قوت بصر را زیادت کند و سپیده و اثرهای کی بر
طبقهٔ قرنیه بود براید ببرد مرقشیثا تن درستی چشم را نگاه دارد و درو تیزی قوی
تحلیل کننده هست اندک مایه بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کند و سنگ آسیا همین
قوت دارد ملح گرمست باول درجهٔ دوم و خشک باخر درجهٔ سوم لطیف کننده

و زداینده

و زداینده است و درو تیزی هست و خشک کننده است مسن سنگی است کی کاردها
بدو تیز کنند زداینده است و سپیدی را ببرد مشک گرمست بدرجهٔ سوم و خشک بدرجهٔ
دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها را بدرون طبقها چشم برساند مرزنگوش گرم و خشکست
بدرجهٔ سوم لطیف و محللست و بادها را بشکند مامیثا سرد و خشکست بدرجهٔ دوم و قابض است
چشم را قوت دهد و اما سماق را سودمند بود خاصه درد بیخ را مر گرم و خشک بدرجهٔ
دوم اثرها ببرد اید و طبقهٔ قرنیه را لطیف کند میوبنج گرم و خشکست بدرجهٔ سوم تیز
و زداینده شپش کی اندر مژه بود بکشد مرواه گرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کند
آب وی اندر چکانند خون ضربه را تحلیل کند **حرف النون** نانخواه گرم و خشک
بدرجهٔ سوم لطیف کننده است آب وی اندر چکانند خون ضربه را تحلیل کند نبات
و مغری نحاس سوخته قابض است معسول او ریش و ناخنه و گوشت فزونی سودمند بود
نوشادر لطیفه از نمکست سپیدی را ببرد دارد نطرون قوت او بکشد
غلیظ لزج را لطیف کند و سپیدی را ببرد دارد و خشک کننده است **حرف الها** هندبا
درو قبضی است و سردست بر اماس چشم ضماد کنند نافع بود و سودمند هلیله هلیلهٔ زرد
قوت دهد هلیله سیاه همچنین و هر دو دمعه را باز دارد و بلیله همچنین قوت هلیله دارد
حرف الواو وج گرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کننده است عصارهٔ او طبقهٔ
قرنیه لطیف کند ورد ماده‌ها را از چشم باز دارد و علت ورد بیخ را سودمند بود و نار
ودع وی را سوخته بکار دارند درشتی چشم نافع بود

باب پنجم
اندر یاد کردن انواع داروهای چشم چگونه ترتیب باید کردن

اصلاح ساختن و ترتیب کردن داروها بچشم آنست کی نخست داروها ...
... هر نوعی از داروها دیگرست اما ... بعضی سنگها چون شادنه عدسی و توتیا
و مرقشیثا و سرب آنست کی آب ... کنند و آب سود چنان باشد کی داروها را بکوبند
و نرم بسایند چندانک تو ... بر از کو ... کنند و بشویند ... کی ... انک ...

باکوزه ریکس یا چینی می کردانند دیگر باد و آب ریاد [illegible] وی شود اندا و آنچ بزیری آب
و آب می دهد باهستگی اندر غضاره دوم می کردانند تا هرچه نرمتر و لطیف تر و سوده تر
باب برود و در غضاره دوم حاصل شود این غضاره دوم را بنهند تا دارو از آب جدا شود و
باهستگی آن آب از سر دارو بریزد و دارو در آفتاب نهند تا خشک شود و سر او بپوشد دارد تا غبار
در وی نشود و آنچ درشت فرا سوی باشد در غضاره نخستین بماند از او دیگر باره بسایند و هم بدین
گونه بشویند تا جمله دارو نرم و سوده شود چنانچه هیچ درشتی نماند پس این دارو را سوده کرده
دیگر باره از جهت احتیاط هم چنانکه یاد او کرده آب کنند و بدست بمالند و بشویند و شراب [illegible]
بنشانند و آب از وی جدا کنند و خشک کردانند تا آنچ درشت باشد تمام از وی جدا شود این شستن دارو
[illegible] تصویل کویند اما تدبیر بعضی سنگها دیگر چون اقلیمیا و داجات آنست که نخست از آب سوده
پس تصویل کنند و سوختن او چنان است که او را بشکنند و در کوزه نو کنند یا در خم [illegible] گل حکمت در گیرند
و در تنور نهند یا بر در خانه آبگینه گران یک شب بگذارند و دیگر روز بیرون کنند و بکوبند و بسایند
نرم و تصویل کنند چنانچه گفته آمد و صدف و حلزون و آنچ بدان ماند همچنین بسوزند پس تصویل
کنند و توبال مس و مس سوخته چنان ناکوفته بآب بشویند پس بکوبند و بسایند و تصویل
کنند و اسفیداج را چند کرت تصویل کنند تا درشتی و تیزی از وی برود و سنبل را [illegible]
ناخن [illegible] دهان بکوبند چنانکه بقوت کوفتن سوخته نشود و [illegible]
تا چون غبار [illegible] فرو دکیرد و [illegible] را بدست بمالند تا پوستها سیاه از وی جدا شود
و سپید گردد پس [illegible] حکاکند و بکوبند تا چون مرهم شود انگه همه را خشک کنند و از آفتاب
و غبار نگاه دارند پس [illegible] یکباره بخشکی بکوبند و بسایند و [illegible] تا چون غبار
فرو داید این را [illegible] کویند بتازی و زنجار [illegible] کنند داند که از وی با سیار که اسفیداج
ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و بآب اندر فرغار کنند [illegible]
شود پس [illegible] بکوبند و [illegible] تا آن [illegible] حل شود و کثیرا و صمغ عربی را همچنین فرغار کنند
و حل کنند پس [illegible] داروها بدان بسرشند و آنچه در شیاف [illegible] خواهند کرد

ازصمغ و کثیرا اولی تر آنست که او را بکوبند نرم و ببیزند و ببیخته پس خایه مرغ حل کنند چنانکه سپیده
[illegible] حکاکند و حل می کنند داروها بدان بسرشند از بهر انکه صمغ و کثیرا درین شاف بیشتر بکار
باید در شیافها بد بکار از بهر سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون را بشکنند
و بارها [illegible] در تخته مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر کرم نهند تا تخته کرم شود و بر داشته
و [illegible] تا افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود پس او را در آب فرغار کنند تا حل شود
و داروها بدان بسرشند و باید دانست که اصل در ترکیب داروها چشم آنست که بدانی تا مقصود
از هر دارویی چیست و منفعت او اندر این باب چند است و آنچ بکار آمدنی تر و با منفعت تر باشد
بیشتر کنند و آنچ از بهر صلاح اوست یا از بهر قوام او کمتر کنند و همچنین نگاه باید کردن
تا آن دارو که اندر وی مقصود بکار آید کیفیت او بچه اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز دارد
چون زنجار و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت کنند و آنچ از بهر صلاح او باید چون اسفیداج [illegible]
کنند تا تیزی و مضرت زنجار شکسته شود و اگر کیفیت او بدان سردی نیست و منفعت او بزرگ است
چون توتیا هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنند و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنند چنانکه
قوت زنجار با سفیداج شکستن و داروهای نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار
او بیشتر کنند و صمغ و کثیرا که منفعت او سخت بسیار نیست کمتر کنند و سکبینج و حلتیت
اندر شافهای مرارات مقدار تمام باید کردن از بهر آنکه غرض از شافهای مرارات تحلیل آنست
و فعل این هر دو اندر تحلیل قوی است و آب غوره و آب رازیانه و آب سماق و آب هلیله
و آب مرزنجوش و آب بادران از بهر آنست تا قوت دارو زیادت کند پس اولیتر آنست
که داروها را چند کرت بدان تر میکنند و خشک می کردانند و باز می سایند و تر می کنند تا قوت
آن اندر دارو بنشیند و مقصود از مشک آنست که مشک قوت داروها بقعر چشم و به پردهای
طبقات برساند مقدار او باندازه معتدل باید کردن و افیون از بهر نگاه داشتن قوت
داروست مقدار او نیز باندازه معتدل [illegible] و داروها تازه و پاکیزه و بی غش باید کرد

و هر یکی را باید کوفتن و بیختن که درشتی باشد کوفته و بیخته بکار باید بودن و بسایند
که اگر کسی همه داروها که اندر شیاف یا اندر درودی بکار آید بیکبار اندر هاون کند و
بکوبند خطا کرده است از بهر آنکه بعضی داروهاست که بیکبار کوفته نشود و از وی
بماند و بعضی زود تمام کوفته شود و چون یکی زود تمام کوفته شود و طبیب استقصا کند
تا دیگری کوفته شود لطافت این که کوفته شده است بگردد بشود و باقی او سوخته گردد
و کمترین مضرت آن آن باشد که اندازه هر یکی از اندازه که در نسخه است بگردد و چون
داروها بر رسم و شرط کوفته شود همه را بیکبار در هاون باید کردن و باهستگی سودن
هموار آمیخته گردد و از آنکه شاف خواهد کرد آب [illegible] باید حکاکند و همی کوفتن تا هموار
شود پس شاف کردن و در سایه خشک کردانیدن و از گرد و غبار و آفتاب نگاه داشتن
از بهر آنکه دارو لطافت آفتاب بستاند و ساختن شاف در فصل ربیع موافق تر بود و در
آخر فصل ربیع که هوا گرم تر باشد و داروها زود تر خشک شوند و کوفتن و بیختن آسان تر بود
و نرم تر و سوده تر آید و اگر دارویی باشد که آب غوره و آب رازیانه و مانند آن همی باید
در آخر فصل ربیع [illegible] آید

باب ششم اندر یاد کردن آنچ چشم بیمار کمتر باید کشودن

کشادن چشم هرچه آهسته تر باید و چشم راست بدست چپ باید کشود با انگشت مسبحه و ابهام
و میل بدست راست کرفتن و سر میل بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهادن باید [illegible]
و میل را با انگشت وسطی و ابهام بتابیدن تا اندر چشم بگردد و دارو هموار بچشم رسد و چشم
از حرکت میل خسته نشود و چشم چپ بدست راست باید کشادن با انگشت خنصر و ابهام
و میل بدست چپ از گوشه چشم تا بدیگر گوشه چشم نهادن و بتافتن چون میل از چشم بر دارند
بیکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید کرفتن که بزودی فراهم شود لکن باهستگی بر باید داشت تا پلک
چشم باهستگی بجای باز آید و میل سخت باریک نباید بخاصه سر میل که دارو بدان در چشم کشند
و لختی پرتر و با مایه باید تا دارو بیشتر برد و از آنکه طبیب خواهد تا پلک چشم [illegible]

کرداند [illegible] مژه او با ابهام و سبابه باید کرفت و باهستگی لختی بر کشیدن و لختی میل بر پشت
چشم نهادن و فرو بردن تا چشم فرو باز کردد و چون فارغ شود پلک را دست از چشم بر
باید داشت لکن برفق و باید داشت تا برفق بجای باز آید و چشمی که سخت بادرد بود میل بدان
نشاید بساید دارو سوده حل کرده اندر باید چکانند و اگر میل در کشند میل [illegible] باید آب
تا قوت کرانی میل بچشم نرسد و آن که دارو تیز اندر کشند میل را از دارو دور پس یکدیگر
نشاید کشیدن تا چشم از میل خستن آسوده نشود و سوزش دارو ساکن نگردد میل دوم
نشاید کشیدن و بیماریها کهن و مزمن را که با درد سخت نباشد چون جرب و سبل
و ظفره و مانند این چیزها داروهای تیز علاج نشاید کرد و از آنکه سبلی یا اثری دیگر [illegible]
داشت موضع اثر ها بداروها نباید رندیدن و خاریدن چنانکه حوالی آن باید که هیچ نرسد

باب هفتم اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا دردمند نشود

تدبیر نگاه داشتن چشم تا دردمند
نشود آنست که چشم را از دود و گرد و از بادها و هواهای گرم و سرد که از اعتدال دور باشد
نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریستن در چیزهای روشن و درفشان و نقشهای خرد
خواندن خطهای باریک الا گاه گاه بر سبیل ریاضت و از مستلقی خواب یعنی پشت باز خفتن
بسیار و از طعام و شراب غلیظ ناگوارنده و از هر چ بخار بدماغ بر آرد و از چیزهای
تیز چون گندنا و سیر و پیاز و مانند این پرهیز باید کرد و طبع نرم داشتن سودمند
بود و خشک بودن طبع را زیان دارد و گرمابه بسیار و رگ زدن و حجامت کردن بسیار
و خفتن بسیار و بی خوابی بافراط و چشم بر چیزی داشتن چنانکه چشم بر هم نزنند و نظر از آن
بر ندارند زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و بشب طعام خوردن و جماع
بسیار کردن و شراب غلیظ تیره خوردن و هیچ [illegible] چشم را زیان دارد
و تیزی بصر را زیان دارد و بادروج و شبت و زیتون نارسیده زیان دارد و در آب
صافی نشستن و سر بآب فرو بردن و چشم باز کردن سودمند بود و توتیا و سرمه [illegible]

وآب مورد بجوش پرورده اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کرداند و برود الرمان و...
ساده و با شکر کشیدن سود مند بود **صفت** برود الرمان کی آسان ... و حب ...
قوت دهد و بصر را تیز کند **مرکبه** بگیرند انار ترش و شیرین و دانه او با تخم او بکوبند و ...
و آب او بکشند و بپالایند و صافی کنند و قدر یکمن آب انار ... ده مثقال ...
بپالاید سنگین بر آتش نرم بجوشانند و کف برداردن **صفت** سرمه کی اجزای چشم را قوت دهد
و پلک چشم را و حدقه را صافی کند **بگیرند** هلیله کابلی مقشر و صبر و مامیران ...
از هر یکی دو درمسنگ نمک طبرزد مروارید ناسفته کفک دریا شکر طبرزد زعفران ...
سادج هندی تخم بادیان سرطان بحری توتیا هندی شادنج ماهی مشا ... اسفیداج ...
قلیمیا از گل سرخ حضض هلیله زرد از هر یکی یک درمسنگ همه را بکوبند و نخوربیز ...
ساعت آب بادیان تر بروی می زنند و می سایند تا دارو ... آب بادیان بگیرد بعد از آن ...
بسایند و دیگر باره بسایند و نگاه دارند نفع باذن الله

جزو دوم

اندر شناختن بیماریها کی در پلک چشم یعنی جفن پدید آید و معالجات آن و این جزو بیست و نه باب
این مقدمه‌ست کی معلوم باید کرد از بهر آنک بیماریها کی در پلک چشم افتد بیرون از عدد است کی ...
کوه ... لکن از جمله بیست و نه بیماریست کی خاصه پلک چشم است و باقی ... در پلک ...
اجزاء چشم و دیگر اندامها ... اما آنچ خاصه پلک چشم است اینست **آ** جرب **ب**
تحجر **ج** التصاق **د** شتره **ه** شعیره **و** شعر زاید **ز** انقلاب ...
ح وردینج **ط** السلاق **ی** الشرناق **ه** و بیماریهای دیگر کی در اندامها ...
دیگر ... اینست **اول** اندر یاد کردن جرب **ب** اندر یاد کردن خارش ... جفن
و گوشه چشم **ج** اندر یاد کردن سخت شدن جفن **د** اندر یاد کردن سطبری جفن
ه اندر یاد کردن ... **و** اندر یاد کردن توثه **ز** اندر یاد کردن ...
هشتم اندر یاد کردن ثؤلول کی در جفن بر آید **ط** اندر یاد کردن شری **ی** اندر یاد کردن ...

یازدهم اندر یاد کردن سعفه **یب** اندر یاد کردن انتفاخ جفن **یج** اندر یاد کردن
سلعه جفن **ید** اندر یاد کردن تاکل و جراحت جفن **یه** اندر یاد کردن استرخاء جفن
یو اندر یاد کردن کبودی چشم **یز** اندر یاد کردن قمل کو اندر جفن پدید آید **یح** اندر
یاد کردن ریزیدن مژگان **یط** اندر یاد کردن سپید شدن مژگان **باب اول**
اندر یاد کردن برد و معالجت آن **ه** برد رطوبتی است غلیظ کی اندر پلک چشم گرد آید و غلیظ شود
و بفسرد ... و تکرگ ... برد گویند و این علت بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد **معالجات**
باز ... یا حلتیت یا سکبینج بگیرند و بسرکه ترش حل کنند و ... و علک البطم و شحم خانه ...
... بسرشند و بران موضع می نهند و اگر ... و علک البطم و شحم خانه ...
... یا اشق حل کرده بسرکه ... بسایند و طلی می کنند قوی تر باشد **صفت** طلی ... برد را
... سود مند بود **بگیرند** ... از هر یکی ... درم ... سوم ...
... همه را بکوبند بروغن سوسن ... ببیزند و طلی کنند و اگر ...
دارو ... بود بلک چشم را ... بشکافند و برد را ... اگر شکاف
... میانگاه ... بیرون ... **صفت** ... **ه** بگیرند ...
... درمسنگ ... دو درمسنگ صبر و ... و نشاسته
... درمسنگ زعفران سه درمسنگ ... همه بکوبند و ... نگاه دارند
و اگر برد ... کرد ... و چشم ... بشویند

باب دوم اندر تحجر و معالجات آن

اما ... است ... سخت ... سودا ... کی در پلک چشم افتد و فرود آید و بفسرد و سبب ... ولطافت
پلک چشم ... و سبب لطافت ... علت تحلیل ... غلیظ
است ... سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را ... گویند **معالجات** ...
باید ... کی علت ... استفراغ کردن ...

و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و مقصود ... حب قوقایا و ... آن
کی ... علاج کنند ... باشد تا ...
... بدان موضع ... هفته چشم را باب کرم همی باید شست
باب کرم ترکرده بر ... علت نرم تر شود پس از یک هفته ...
... و اگر ... باز کردد ... پلک چشم را باز کرد اند ...
... باشد کی ... بیرون آید و کاه باشد کی ...
باشد کی ... بیرون آید و اگر ... کی علت معاودت کند ... جراحت ...
جراحت ... و بعد از آن اسفنج باب کرم ترکرده ... و باب کرم
همی شویند والله اعلم **باب سوم اندر یاد کردن التصاق و معالجات آن** التصاق ...
شدن ... پلک چشم را گویند کاه باشد کی از یک گوشه چشم دسته شود و کاه باشد کی ...
شود و کاه باشد کی ... پلک از کنار تا کنار ... شود و کاه باشد کی ... بر طبقه ملتحمه
دسته شود و کاه باشد کی بر ... دسته شود و سبب این دو نوعست **ه** یکی آنک ...
... پلک چشم ... باشد و علاج کرده نشود ... چشم ... داشته و موضع جراحت
بدان سبب ... **ه** دوم آنک ناخنه یا سبل برداشته باشند و موضع جراحت ...
و ... ناکرده ... باشند **معالجات** علاج این ...
است ... باشد میل اندر کنند و ... برداریم ... دسته ...
... و اگر پلک بر طبقه ملتحمه دسته باشد یا بر حدقه ...
باید داشت تا پلک ... نشود ... طبقه ...
بر خاسته شود ... و میل ... نتوان کردن ...
... بروغن گل ... کشادن ... کردن ...
بروغن گل چرب کردن ... تا باز هم ... چشم ...

بروغن گل ... و ... بستن ... بگشادن ... کردن
و هم بروغن گل ... علاج کردن و روز سوم اگر ممکن گردد ... جراحت ...
در کشیدن و نگاه داشتن تا دیگر باره بر هم ... و اگر هنوز شیاف کشیدن ...
هم بروغن گل ... علاج کند تا وقت شیاف کشیدن باشد والله اعلم **باب**

چهارم اندر یاد کردن شتره و معالجات آن

شتره کوتاهی پلک چشم باشد و سبب
کوتاهی پلک چشم ... اندر خواب ... پوشیده نشود و ... هر دو پلک ...
و این ... چشم خرگوش ... شود خواب ... این چشم را خواب خرگوش گویند و کاه باشد کی ...
پلک کوتاه شود **ه** اسباب این علت دو نوعست **ه** یکی نقصان ماده پلک است کی از مادر چنان
زاید **ه** دوم حوادث گوناگون و این حوادث چهار گونه است **ه** یکی آنک بسبب ... باشد و باز
دوخته ... واجب کند **ه** دوم آنک ... اندر پلک ... گوشتی ... بروید بسبب
قرحه کی بوده باشد **ه** سوم پلک کی باز گردد و تشنج کند ... **ه** چهارم
آنک عضله از عضلهای چشم مسترخی شود ... عضله است ...
در شرح عضلهای چشم در کتاب تشریح یاد کرده آمده است و ... عضله یکی است کی پلک ...
بر دارد و حرکت بر کشادن پلک چشم ... عضله است کی پلک را فرو فرو آیاند و حرکت
بر هم نهادن پلک ... بران سبب هر گاه کی عضله ... مسترخی شود پلک ...
و هرگاه کی تشنج کند ... هر دو پلک ... و هرگاه کی ... عضله
کی پلک را فرو ... مسترخی شوند و حرکت و قوت ایشان ... گردد ...
و هرگاه کی تشنج کند چشم باز نتوان کرد و هرگاه کی ... عضله ... مسترخی شود ... گوشه
کی عضله مسترخی ... **معالجات** ... علت ... باشد
علاج نیست ... بسبب بریدن پلک ... باشد علاج آن ...
کرده اند ... آن موضع ... شکافت ...

وجنبها نرم کننده بر نهادن تا نیکو بروید واین از تعذر خالی نیست ه وانرا کی سبب غده یا گوشت فزونی باشد
غده را همران طریق کی برد او تحجّر را علاج کند بر باید داشت ه واما گوشت فزونی را
بداروها، تیز چون شاف زنجاری وماندان برد اوند واگر بدارو کفایت نشود گوشت فزونی را
بضبادها بگیرند وبسوزن زیر آن در کشند واو را بناخن ببر باید برد وداروها، تیز اندر کشند
چون باسلیقون ودوشابی وغیر آن یا بزیره ونمک داغ کنند تا معاودت نکند ه وانرا کی سبب
تشنج باشد بگرمابه رفتن وسر بخار آب گرم داشتن وروغن گل وروغن کل بر موی مالیدن ومومی روغن
بانفشه وخطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سودمند بود وبآب حلبه شستن وازان نطول ساختن
سودمند بود ه وانرا کی سبب استرخاء عضله باشد داروها، قابض بر باید نهادن چون اقاقیا وماميثا
وابرگ مورد وماندان **باب پنجم اندر یاد کردن شعیره ومعالجات آن** شعیره آماسی است
دراز شکل او همچون شکل دانه، جو وان آماس گاه بر رستنگاه موی مژه افتد وسبب آن از فضله، است غلیظ
سودائی کی انجا گرد اید وسخت شود **معالجات** اگر در سر وچشم وحوالی ان حرارتی بود پس از ان
کی فصد کرده باشد ومسهل خورده ودماغ پاک کرده شیاف ماميثا وگل ارمنی بآب کاسنی سوده طلی کنند
وبکشکاب شستن وبدان تکمید کردن وتکمید انرا گویند کی چیزی سازند از مس یا از گوهری دیگر
ودارو گرم کرده اندران کنند وبر موضع علت نهند تا حرارت وقوت دارو بروی رساند واگر
اندر مثانه گوسفند یا مثانه گاو کنند هم شاید واگر حرارتی در سر وچشمها نبود بآب گرم تکمید کردن
واز پس تکمید مگس ان سر کنده بر شعیره مالیدن ونان گرم دمادم نهادن ومالیدن وسکنجبین
اندر سرکه یا اندر اب حل کرده طلی کند وانجیر خشک وبارزد اندر شراب عتیق طلی کردن وصبر نمودن
ومقدار دانگی بوره وچهار دانگ بارزد بهم سرشته گوار دجو وبارزد بهم سرشته بر نهادن وطلی
کی ادماسوس کهنه وانجاد در علاج برد باد کرده امد نافع بود وخون کبوتر بچه بر چکانیدن نافع اید
ان شاء الله **باب ششم اندر یاد کردن شعر زاید ومعالجات آن** موی زیادتی کی هم بر پهلوی
مژگان بروید رستنی ناهموار بود بر استاء رستنی طبیعی وناهمواری او آن باشد کی بعضی سر فرود آرد

ولبعضی

وبعضی چشم اندر خلد وبدان سبب اشک ابدال کرد وچشم تیره شود وسبب آن رطوبت بسیار
تباه باشد کی تباهی سوزانی وتیزی واگر سوزان وتیز بودی موی را نرویاندی وباطل
کردی ومیل نکشتی کی از وی موی رستی **معالجات** نخست استفراغ اعضا باید کردن ومادّه فزونی را
کی در خور دان باشد ومواد آن از تن ودماغ بیرون کردن وغرغره فرمودن بامادح غرا
وماندان وانرا کی مزاج میل بگرمی دارد هر بامداد هلیله پرورده یا اطریفل کوچک باید
دادن وپوسته هلیله زرد یا هلیله کابلی در دهان داشتن ومزیدن ه وانرا کی مزاج
میل بسردی دارد مصطکی وقرنفل می باید خاییدن وجوز بوا در دهان داشتن ومزیدن
وعنبر بوئیدن واز پس این تدبیرها تدبیر دستکاری است ودستکاری اندرین علت از پنج گونه
بود ه یکی دارو کشیدن ه دوم موی فزونی را بر موها، طبیعی دوسانیدن ه سوم بن موی
فزونی را داغ کردن ه چهارم دوختن ه پنجم تشمیر کردن ه اما داروها کی اندر کشند
داروها، تیز باشد ه چون باسلیقون ودوشابی وشاف احضر وشاف دیزه تا آن
رطوبتها کی سبب علت است تحلیل کند **صفت** شاف دیزه کی بدین علت مخصوص
است وسلاق وسوختن چشم را کی بسوزد وسبل وجرب پلک را وموی فزونی را وسبل
پلک را سود دارد **نسخه** بگیرند صمغ عربی وقلیمیا وکثیرا وسپیده ارزیز ومرصافی وصبر
وتوتیا وزنجار سرخ وقلقطار سوخته ومس سوخته ودارفلفل وفلفل سپید وفلفل سیاه
وشادنج عدسی وزرد چوبه وسکر العشر ونشاسته وتوبال مس سوخته از هر یکی دو درم
عنزروت سه درمسنگ دم الاخوین واقاقیا از هر یکی یک درمسنگ ونیم عدد داروها همه
بسته بیخته است نرم بسایند ویک درمسنگ بارزد با آب سداب وتربی قی حل کنند وداروها
بدان بسرشند وشیاف کنند وبکار دارند **صفت** شاف دیزه ترکیبی دیگر اندر علت موی فزونی
وجرب وکمنه وسبل وسلاق وسوختن چشم را سود دارد ه زنگار شش درمسنگ صمغ عربی
واسق از هر یکی چهار درمسنگ قلیمیا زرد وافیون از هر یکی دو درمسنگ بارزد یک درمسنگ آب
سداب بسرشند

وشیاف کنند وباسلیقون ودوشابی اندر علاج طفره یاد کرده آید واگر موی فزونی بکشند
وجایگاه او بنوشادر بخارند سودمند بود وخون ضفدع سبز وخون حیوانی کی در موی
سگ بود اید انرا اقراد الکلب گویند یعنی کنه سگ وزهره هدهد مالیدن سودمند بود
واگر خون ضفدع با خون قراد الکلب با خاکستر مازریون طلی کنند علاجی قوی باشد خون
خارپشت وزهره کرکس وزهره خارپشت بر جایگاه نهادن ومالیدن سودمند بود مارکی زرد
بگیرند وخشک کنند ونرم بسایند وهمسنگ او جندبیدستر سوده با آن بیامیزند وبخون کبوتر بچه
بسرشند وشیاف کنند وبآب دهان مردم حل کنند وطلی سازند ونیم ساعت بران صبر کنند
بغایت سودمند بود دود توجه کی جامه پشمین وموش تباه کنند بگیرند ونوشادر وسیم
وهوسه بس که بسایند وطلی کنند بغایت نافع بود وگل دریا باب اسبغول بسرشند وطلی
کنند بران موضع موی را ببرد وموضع موی خشک کند ودیگر موی بر نیاید **وشیخ** رئیس
ابو علی رحمة الله علیه می گوید منفعت خون ضفدع اندرین علت بود مگر در دست نکشت
اما موی فزونی بر موی طبیعی دوسانیدن ان وقت توان کرد کی موی فزونی یکی یا دو موی
باشد وان چنان بود کی موی طبیعی وفزونی را بصمغ وکثیرا حل کرده الوده کنند وهر دو را بهم
دوسانند بانگشت وچندان نگاه دارند کی بر هم بر وسد سخت وصمغ بر وی خشک گردد ه واما
داغ کردن بن موی را نیز شرط است کی موی فزونی اندک باشد وآلت داغ سوزنی بود از
مس سوزن اندر آورده همچون سر چوگان برین گونه پلک بگردانند وبو دیله اندر زیر پلک چیزی برد
بر نهند تا حرارت داغ بر رطوبتها وطبقها، دیده نرسد وسوزن گرم کنند تا سرخ شود
وپلک لختی بر کشند وموی برکنند وداغ کنند لکن دو موی بیش داغ نشاید کردن
هر باری هر نوبتی دو موی بکنند وداغ کنند واز پس داغ سپیده خایه، مرغ وروغن
گل بر نهند بر موضع داغ وتا اثر داغ وریخ ان زایل نشود داغ دیگر نکنند وبرین ترتیب
اخ باشد داغ کنند ه واما دوختن چنان باشد کی سوزنی باریک بر گیرند واز موی سر

یک تا

یک تاره موی باریک دو توی کنند وبدین سوزن اندر کشند چنین کی چون سر موی
بسوزن اندر اید وبن موی چون حلقه، بیرون باشد ویک تاره موی دیگر هم از موی سر
اندرین حلقه کشند واین موی دوم را هم دو تو کنند چنین کی حلقه، این موی دوم اندر حلقه،
ان کی در سوزن است افتاده باشد وسوزن را از باطن پلک نزدیک موی فزونی بظاهر
در آرند وپس میل سوی فزونی را اندر حلقه، این موی کنند کی در سوزن است وسوزن
بر رفق بر کشند تا حلقه تنگ شود پس بیکبار بکشند تا موی فزونی بیرون اید واگر موی
فزونی از حلقه بجهد وبجای باز اید بن موی دوم کی اندر حلقه، موی نخستین است حلقه،
موی نخستین را باز پس آرند ودیگر باره همان موی فزونی را بگیرند واندران حلقه کنند
کی بیرون آرند واگر حاجت اید دیگر باره سوزن زنند هم بران موضع نشاید زدن از
بهر انک منفذ فراخ گردد وموی را فرو نتوان داشت سوزن هم بر پهلو، ان موضع باید
زد وچون موی فزونی بیرون آورده باشد انرا بموی اصلی باز باید دوسانیدن چنانک
معلوم است ونخست میل بر منفذ سوزن باید مالید چند بار تا فرو گرفته شود وموی در وی
نا بود این دوختن را نظم گویند ه اما تشمیر انجا کنند کی موی فزونی بسیار باشد وبعضی
طریقی است کی طبیب بیمار را پیش خویش بخواباند ومژه، پلک بالائین با بهام وسبّحه، دست
چپ بگیرد ولختی بر دارد وبلجنه، میل بر پشت پلک اعتماد کند تا باز گردد وسه رشته
سوزن با دیگر اندر کشد وسوزنها از سوی اندرون پلک بسوی پشت پلک بیرون آرد
انجا کی دانند کی میانگاه پلک است واگر خواهد کی بعوض رشته پشت پلک بضبا رهو دارد
ونقش بر کند کی چند بر می باید داشت چند انک نقش بر کرده باشد بسوزن ورشته سه جای
نشان کند پس ببرد واحتیاط کند تا جز پوست پلک نبرد وچون از بریدن فارغ گردد
سه جایگاه بسوزن بدوزد وگره زند ونخست میانگاه دوزد پس دو را طرفها بهم
سپیده پس شل وبر جراحت نهد ودیر بدیر کوشش دارند تا بفصلها، کی پلک را فرو جوابد

[illegible] و شرح این عضلها در کتاب تشریح معلوم باید کرد ه وطریق دیگر از تشمیر آنست
کی سف پلک را برو انکشت با بضباده انوکی بر دارند و دو تخته سبک باریک اندازه پلک
بتراشند چنانکه نقب کنند کی هیچ آهنی نبوند از پلک اندر میان این دو تخته کنند و هر دو
سر تختها سخت ببندند چنانک پوست پلک در شکنجه شود تا مرد غزا ببرو پوست
کم ابش هر روز مرده کردد و بیفتد و از جراحت بر بید نیاید و بسیار کسان باشند کی دا
دستکاری برادند و آهن نتوانند دیدن و سختی دستکاری نتوانند شنیدن و ایشان را
تشمیر کنند و این چنان باشد کی داروی تیز بر میل برکیرند و بر پوست پلک بران موضع
کی تشمیر خواهد کردن طلی کنند پوست پلک سوخته کردد ساعت پوست بر [illegible]
بر برابر دارد و اوری پستی ند و یک ساعت اسایش دهند و بار دیگر و سه دیگر طلی کنند
تا ریش کردد و بگذارند تا سیاه شود و خشک دیشه کند بر ازد او بشویند و بوم روغن
طلی کنند تا خشک ریشه بیفتد و اگر طبیب بیند کی حاجت مند است بر همین باید کی مرهم اسفیداج
نقره طلی می کنند تا درست شود و بیشتر طبیبان دستوری نه دهند بدین علاج اما
صفت داروی تیز کیرند اهک آب نا رسیده دو جز و شخار یک جز و بوره دو جز
نوشادر یک جز و آب صابون دو جز و داروها را در آب تر شند و نکاه دارند
و اکر بول اطفال یا با بخاکستر بشویند روا بود والله اعلم باب هفتم
اندر یاد کردن انقلاب الشعر بسیار باشد کی موی مژه اکر چه بسیار نباشد نا شد اما همی
رسته بود و لیکن بسوی دیده اندر شکند و این را انقلاب الشعر کویند و بدین سبب اشک از
چشم دویدن کیرد و دیده می رنجد و اعراض موی فزونی نو کند معالجات از [illegible]
است و موی کی ناهموار رسته است بر موی کی راست رسته است بر باید دوسانید
چنانکه در باب کذشته یاد کرده آمده است ه و جالینوس حکیم رحمة الله علیه می کوید کی
صد فها کو حل را باید سوختن و بسودن و بقطران سرشتن و موی ناراست با موی
برباید کند

برباید کندن و این قطران بر جایکه طلی کردن دیکر باره موی برنیاید و خاصیت [illegible]
آنست کی بر آمدن موی فزونی ببرد و موی کی بر کنده باشد از بر آمدن باز دارد و دیکر
برنیاید والله اعلم باب هشتم اندر یاد کردن ورد بنج و معالجات آن
اندر تذکرة الکحالین همی آید کی ورد بنج آماسی است دموی اندر پلک چشم و سبب آن از بسیاری
ماده است کی از دماغ فرود آید و کاه باشد کی این آماس ریش کردد و کاه باشد کی تنها بر پشت
پلک در پشتی وی باشد و کاه باشد کی بسبب عظیمی آماس پلک بطرف زود خون دقیق سیلان آید
فی الجمله عظیمی آماس بدان حد باشد کی چشم نتوان کشادن و درو نیز ننتوان دیدن و این علت
کودکان بیشتر بود بسبب بسیاری ماده و منعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است
کی چشم سخت کران و سرخ باشد و تری بسیار باشد در چشم و بسیار باشد و کاه باشد کی ماده آماس خون
صفراوی باشد و علامت وی آنست کی آماس سرخ کمتر و سبکتر بود و خارش و سوزش قوی تر باشد شیخ
رئیس ابو علی سینا رحمة الله علیه می کوید کی ورد بنج آماس طبقه ملتحمه است و عظیمی آماس
بدان حد است کی سپیدی چشم چنان بلند شود کی حدقه پوشیده شود و چشم بر هم نتوان نهادن از عظیمی
آماس معالجات نخست رک قیفال بکشایند و باندازه قوت خون بیرون کنند و اندر کی کشادن
قیفال متعذر بود حجامت کنند و پس سر یا بر هر دو کتف و اکر ممکن کردد مطبوخ هلیله دهند
و غذا باز کیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز نخست و دوم و سوم شیر زنان اندر چکانند
و شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده سخت نافع بود و شیاف مامیثا و حضض و صبر طلی کنند سود
بود و ضمادها کی از کشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ سازند
و نان میده در میختهٔ بازرده خایه مرغ سرشته و کل سرخ و عدس مقشر و آرد جو اندر کلاب
و روغن کل چکنند و زرده خایه مرغ و روغن کل بهم آمیختن و بر پشت چشم نهادن سود مند بود
و به خوش و زرده خایه مرغ بهم سرشتن ضمادی آزموده است و اولیتر است کی نخست
بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ دیکر بچشم نرسانند و از پس سه روز
اگر درد و ملکا یا در کشد روا باشد و از پس یک هفته درد و نیم انیر نافع بود صفت آن

[illegible] نیم بکوبند درد و ملکا یا نیم درمسنک دردو اصفر صغیر نیم درمسنک صفت
اصفر صغیر انزروت مربی ده درمسنک شیاف مامیثا ده درم نشاسته چهار درمسنک
همه را نرم کنند و بکار دارند صفت دردو ملکا یا انزروت مربی و نشاسته و شکر طبرزد
و صمغ عربی هر یکی برابر همه بسایند نرم و بکار دارند نسخه دیکر این نسخه قوی تر است
انزروت مربی ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته یک درم کف دریا نیم درم صفت
دردو اصفر کبیر انزروت مربی هفت درم شیاف مامیثا رهبانی دو درمسنک صبر
و افیون و نشاسته و تخم کل از هر یکی نیم درمسنک زعفران سه درمسنک مر دانکی و نیم جمله
هشت دارو است هر کاه کی علت اندر انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در آخر انحطاط
اصفر کبیر بکار دارند و اکر پلک ریش کرده بود و چشم نتوان کشادن و این علاج سود مند
نبود دردو اغبر اندر باید کشیدن این نسخه صفت دردو اغبر توتیا کرمانی مغسول
و شیخ سوخته مغسول از هر یکی ده درمسنک شیخ صدف است شکر طبرزد نیم درمسنک
همه نرم سوده بکار دارند ه و ریش چشم را و باد سبل کرم را و جرب را سود مند بود ه و اکر اد
دو ه درم انزروت مربی و یک درمسنک شیاف مامیثا رهبانی در دروی سازند سود مند بوده و باید
دانست کی تا از ابتداء علت سه روز تمام نکردد هیچ حال دردو بچشم نباید بسایند و هر کاه
کی دردو بکار برند چون پلک چشم نباید کرده و اندکی حاجت باشد کی حد احر علت پلک [illegible]
و بال کنند پلک باز کرده اند و بشیاف احمر لینی بخارند باب نهم اندر یاد کردن
سلاق و معالجات کن سلاق سطبر کشتن و سرخ شدن کناره پلک را کویند و این علتی
است کی چون مدتی بپاید و از اعلاج نکنند مژه کان بریزد و کناره پلک بسوزد و خورده شود و
بیشتری نزدیک بغوله چشم افتد کی از سوی بینی است و کاهی نزدیک بغوله کوچک کی سوی کوش
است و سبب این علت رطوبتی باشد غلیظ کرم شده و سوخته و طبع بوره کرفته باشد معالجات
آب سماق اندر می چکانند و ضمادها سازند از این نوع شحم انار ترش کلاب پخته و عدس مقشر
با شحم انار ترش و کل سرخ آمیخته و بیپخته بروغن عصیر کرده برکل کاسنی و برک خرفه کوفته

٣ و سخت سود است و از اکه

[illegible] دارالی سلاق کهن کشته بود حجامت ساق و رک پیشانی زدن و [illegible]
[illegible] عادت قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین
[illegible] غوره و شیاف دینه کی در بابها کذشته یاد کرده ایم است سود مند بود صفت
شیاف احمر لین ه شادنج عدسی مغسول ده درمسنک مس سوخته هشت درمسنک مر و افیون و سنبل
و شادنج هندی از هر یکی چهار درمسنک صمغ عربی و کثیرا و مر صافی از هر یکی دو درمسنک
دم الاخوین و زعفران از هر یکی یک درمسنک جمله ده دارو است همه بکوبند و بسیند و بسایند
نرم و بشراب ریحانی سرشته کنند و شافها سازند و عادت کحالان چنان است کی این شاف در دار کنند
و شیاف احمر حاد کرد تا میان هر دو فرق توان کرد صفت برود غوره سلاق و دمعه
و جرب و سبل را سود دارد ه توتیا کرمانی یک اوقیه زرد چوبه یک اوقیه هلیله زرد و بخیل
از هر یکی پنج درم دار بلیل و ماميران از هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم همه را کوفته
و بیخته با آب غوره بسرشند چند بار با آب غوره تازه می کردانند تا پرورده شود باب دهم
اندر یاد کردن شرناق و معالجات آن شرناق جسمی است فزونی چون پیه کی با عصب
[illegible] شده باشد و غشایی اندر وی کشیده بر ظاهر پلک بالائین پدید آید و علامت وی
آنست کی پلک سطبر شود و چشم بکرانی توان کشادن و پس سته چشم تر باشد و هر کاه
را انکشت بستیه و سطلی از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بر آن اعتماد کنند شرناق اندر
آن هموار کشت پدید آید و شرناق اندر زیر پوست چنان باشد چون سلعه و خداوند
این علت روشنائی اندک نتوانند دیدن و زود اشک فرود آید و عطسه بر آیند و این علت
را اندر زکام و نزله با دهر طوبات بسیار افتد معالجات علاج این علت دستکاری است
دستکاری این اندیخ و خطر خالی نیست از بهر آنک پوست پلک ببایید برید یعنی بباید شکافت
اکر کمتر از مقدار دستکاری مقصود حاصل نباشد و اکر بیشتر شکافند بیم باشد کی غضروف پلک
شکافته شود و شرناق اندر [illegible] پلک آنا ذبعا شد کمی با آن بر سته شود و تمام برد اشتن آن
باشد

... بدیع و خطر خالی نباشد **علی بن عیسی کحال** رحمة الله علیه
ابن الخطاب اشربنات عظیم بدیا مد وتوم ...
و من مردی انرا بدرور اغبر و در در اصفر و طلی صبر و انا قیا و حضض و بسد و شیاف مامیثا
داند کی زعفران و من همه با آب مورد تر حل کرده علاج کردم زایل شد **باب یازدهم**
اندر یاد کردن جرب و معالجات آن باید دانست کی جرب چهار نوع است
نوع اول را بلغت یونان راسوطس گویند یعنی درشتی و دوم را طراخوطیس
یعنی سخت درشت سوم را سوقوسیس گویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع چهارم چنان بود
کی اندرون پلک سوخ و درشت گردد و اشکال امین کیرد و بیشتری کار بس دمل گرم بود
تا صواب برید باید و سبب آن رطوبت شور بود و غبارها و دودها کی بچشم رسد **معالجات**
اول رگ قیفال باید زدن و حجامت کردن و استفراغ فرمودن بنفشه و جلاب
آن بگیرند بنفشه خشک و بکوبند و ببیزند مقدار چهار درم و در جلاب خام کنند
و انرا کی طبیعت تر بود و طبع خشک بود بنفشه زیادت کنند **صفت** مسهلی دیگر هلیله
مقشر بیست درم و اندر شیشه کنند و صد درم سنگ آب اندر سوان کنند و یک هفته
شیشه در آفتاب نهند پس بمالند و صافی کنند و با ده درم شکر سوده اندر یک تیمه
ار کنند و بدهند **صفت** مسهلی دیگر بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس درم
سقمونیا دانگی و نیم گل سوخ دانگی و نیم کثیرا دانگی حب کنند چنانکه هفت این جمله
باشد و این حب را قرص بنفشه خوانند درد سر را و درد چشم را کی از گرمی باشد
سود مند بود و پس از آنکه استفراغها کرده باشند پلک باز کرد اند و بشیاف احمر بخارند
احمر حاد ... و اگر بدارو تیزتر حاجت آید بشیاف اخضر بخارند یا سرمه و توتیا
کشند و انرا کی با جرب دمعه باشد بشیاف احمر لین بخارند و احمر لین پیش از این یاد کرده
است و باید دانست کی این نوع جرب را بشکو ... خطا باشد و هر گاه کی ...
بازکرد اند

باز کرده اند و بخارند با هستگی بجای باز باید آورد و چون از دیگر بار ببینند و تیزی دارو
بر آساید دور اغبر کی در باب چشم یاد کرده آمده است اندر کشند و بعضی طبیبان
گفته اند اگر پلک باز کرد اند و باز وی سوده بر کنند و سه ساعت باز کرد اند
و بازو بر کرده بگذارند جرب باطل شود و چشم دیگر باره جرب را قبول نکند و نوع
دوم درشت تر و در شک تر و باشک بسیار تر باشد علاج او نخست استفراغ
کنند چنانکه یاد کرده آمده است پس پلک را بشیاف احمر حاد و شیاف اخضر بخارند
یا با سلیقون اندر کشند و انرا کی ازین شیافها حرارتی فزاید دست از آن بدارند
و شادنج عدسی مغسول در وی کشند تا حرارت ساکن شود پس باحمر لین همی
خارند و دور اغبر می کشند تا بتدریج باحمر حاد باز آیند و انرا کی با جرب
حرارتی با فراط باشد و ریش گردد دارو های نرم و کحل بکار دارند چنانکه اندر
علاج ریش چشم یاد کرده آید و بعضی از طبیبان درشتی جرب را بمیل ... تا نرم
کنند لکن انجا کی حرارتی قوی باشد این صنعت نشاید کردن و بعضی جرب نرم
بشادنج عدسی خارند از بهر آنکه شادنج را اندر درستی چشم فعلی خوبست و شیاف
ابیض و سرمه از وی دور باید داشت از بهر آنکه این چیزها جرب فزاید
و باید دانست کی مقصود از خاریدن و تراشیدن پلک آنست کی خون بداروی
برود و درشتی زایل گردد و بعضی طبیبان بمغز فه میل خارند و بعضی ...
اغبر خارند **صفت** شیاف احمر حاد جرب و سبل و سلاق و ... را
شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته ...
درم قلقطار سوخته دو درم صبر نیم درم زنجار دو درم و نیم مر صافی و زعفران
... یکی دانگی و نیم همه را نرم بسایند و بشراب کهن بسرشند و شیافات کنند و دارو ها
... **صفت** شیاف اخضر جرب و سبل و سبلة را سود مند بود زنجار و ماقی
... درم قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سرمه ... ازین از هر یکی دو درم سنگ بگلاب

چنانکه رسمست و شیاف کنند **صفت** نسخه دیگر زنجار سه درم قلقطار سوخته ...
اشق یک درم اشق را با آب سداب حل کنند و داروها دیگر بدان بسرشند و شیاف کنند
صفت روشنایی جرب و ظفره و انتشار و فرود آمدن آب را سود مند بود توتیا هندی
دو درم قلیمیا سیم و قلیمیا زر و مرقشیثا ذهبی از هر یکی سه درم سرمه اصفهانی و شادنج
هندی از هر یکی یک درم زعفران ... از هر یکی دو درم سنگ کافور و مشک از هر یکی دانگی
صفت باسلیقون جرب و ظفره و گمنه و دمعه و چیزی کی را سود مند بود بگیرند بلیل و دار بلیل
و هلیله زرد و هلیله سیاه و زنجبیل و دارچینی از هر یکی پنج درم صبر اسقوطری یک درم و نیم
کف دریا شش درم سنگ شنجرف پنج درم سنگ سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم سنگ نوشادر
یک درم سنگ بکوبند نرم و بسایند بغایت و ببیزند جمله یازده داروست **صفت** شیاف سماق
جرب و سوزش و خارش و برهم گرفتن پلک را و بیرون خاستن چشم را سود مند بود سماق ...
با آب ... بپزند و دیگر بار بپزند تا غلیظ شود و اسفیداج ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند
و بوقت حاجت شیاف را با آب غوره یا با آب برد بسایند و بکار دارند **صفت** شیاف زعفرانی
... منفعت جرب بگیرند قلیمیا و قلقند از هر یکی دو درم زعفران یک درم ...
دو درم روسختج زرد یک درم و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم جمله هفت داروست شیاف کنند
صفت شیاف دیگر ظفره و جرب را سود مند بود مس سوخته شاذنه ...
... درم قلیمیا چهار درم مر صافی دو درم زعفران دو درم زنجار پنج درم صمغ عربی
... درم با آب باران بسرشند و شیاف کنند **صفت** داروی مخصوص تر منفعت
جرب ... صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو هر دو را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و بکار دارند
نوع سوم از جرب صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض آن قوی تر باشد و هر گاه کی پلک
شکافها بروی پدید آید همچون شکافها پوست انجیر و علاج آن نخست استفراغ است
از ماده ان پاک کردن پس رگ گوشه چشم گشادن تا رگ شانی ... بکار دارند **صفت**
صبر اسقوطری و جندبیدستر و جاوشیر از هر یکی نیم درم ... هندی و ...

وسکرطبرزد

اندر وی پوست تباه کند و بیوسانند و نوعی دیگر است از غرب کی بگشاید و ریش نکند
و پلید باشد و بنشاد کت آن بوسته چشم درد مند باشد **علاج آن** نخست رگ قیفال
باید زد و داروی مسهل باید داد و در پاک کردن تن و دماغ جهد باید کرد پس مامیثا
و زعفران و مر و صدف سوخته و صبر از تن اخ حاضر باشد جمله جدا جدا با آب طلخشقوق
طلی می باید کردن و گفته اند کی خاصیت ماش آنست کی او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند
و اگر این علاج بسنده نباشد داروها تیز ضماد کنند چون کرسنه کوفته و با عسل
سرشته و گندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوخته و بسکبینج و سرکه حل کرده
این همه بیش از آنکه بزد و ریش کند سود مند بود و آنچ نرم تر است آماس باز گرداند و آنچ
تیزتر است بیرون اند و بگشاید و نگذارد کی بوسیده گردد و استخوان را تباه گرداند اما چون گشته
شد و ریش گرد چون مغز تیز گشته را بگیرند و بکوبند و غرب بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک
شود پس این جوز مغز بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده و مورد خشک سوده و دبوق
و مانند این چیزها بسوراخ غرب فرو کردن نافع بود و انرا کی از زنجار سوده بلیقه
سازند و در وی نهند و یرا خشک کند و زایل کرد اند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر
بسایند و بر وی نهند و یرا خشک کند لکن این داروها باشد کی باول ...
چیز بکار دارند با آن خو کنند و نشوند و بولس الاحتیاطی می گوید ...
کی درین علت بکار دارند **صفت** داروی کی پیش از آنکه ریش کند و پس از آن هم سود بود
جلوز و صبر و مر هر سه را بهم بسایند و بر آن موضع نهند **و شیخ رئیس ابو علی**
رحمة الله علیه می گوید حلزون با میان او باید و آن جانوریست چون کرمی اندر میان تره
و گیاه گردد و بر پشت او صدف بر پدید آید و هر وقت کی از چیزی بترسد خویشتن بدان
صدف اندر کشد و بنهان ... سود آن صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند و حلزون
میان آن گرمست و در بعضی کاریزها آنچ کنار دریا باشد و همچنین آب ... آب ...

انور جکانند سودمند بود بغایت . واکر بوک سداب را با آب انار بسایند و بلیته کنند
و بران در نهند صواب باشد و آب سماق خشک در غرب جکانند نافع بود
و بعضی آن باشد که هر وقت که بلیته یا دارو بر وی نهند او را بفشارند
تا هر چه در وی باشد بیرون آید و بشراب انکوری قابض بشویند و در وی جکانند
پس دارو در نهند و اکر پلیدی اندک بود و از وی بیرون نتوان آوردن دو روز
یا سه روز بگذارند تا جمع کرد آید پس بفشارند و دارو در نهند و هر کاه که
سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم مرو را بکوبند و با جمعی مانند شیر
زنان یا شیر خر بپزند و اندکی زعفران درافکنند و بر غرب نهند تا نرم شود
و بکشاید و مغز نان سپید و اندکی کندر سوده با آب کیکیز سرشته بر نهند غرب را
بکشاید و نیز بر صواب آنست که بسر میل غرب را بکشایند پس پاره پنبه بدرازای او
در کنند و بر میل بپیچند و بر وی نهند و اکر داروی خشک باشد با نیز بدین طریق برد
نو و باید نهادن و از پس دارو بر نهادن جشم را بعصابه باید بست و ساعتی
ساکن باید نشست **صفت** شیافی از مولف زرنیخ سرخ و زاک و اهک و نوشادر
در ادوم ... یانی باشد راست همه بسایند و ببول اطفال سرشند و خشک کنند
پس بسایند و خشک بکار دارند و میانه نی انک جون قلمی باشد اندر میان او نرمک
بنهد کاه ما ... انکه بینی نزدیکتر باشد بر نهند غرب را پاک کند از ریم نخست
این میانه نی را بانکبین آب تر کنند پس بر وی نهند و اول او را با اسفنج که در انکبین آب
تر کرده باشند بشویند و باشد که هم این میانه خشک بر نهادن جند بار کفایت باشد
صفت داروی که غرب را باطل کند صبر و زاک و عنزروت و پوست
کندر سوخته و شادنه و مامیثا از هر یکی پاره راست همه را بکوبند و بکار دارند و ... آب
آنست که با آهن تفته علاج کنند و منتظر عمل او نباشند تا کوشت پاک را و استخوان را
تباه نکند

تباه نکند و علاج آهن انور اشایل که ظاهر باشد ... المبضع بشکافند و پلیدی از وی
پاک کنند و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمد اندر لایق حال باشد بکار
دارند و انج کهن و پخته باشد کوشت بوسیده از وی دور کنند و استخوان انکار دارند پس
بمرهم علاج کنند و اکر استخوان تباه شده باشد نشان آن باشد که بسر میل درشت نماید و انج
نرم بود و میل بر وی بلغزد درست و پاکیزه باشد علاج وی آنست تا پاک شده نباشد
پس علاج کنند و اکر خواهند داغ کنند آهنی بر شکل میلی بکنند نرم و سر او که بر استخوان
خواهند نهادن مسطح کنند و اکر کرم کنند تا سرخ شود و سر او که بر استخوان خواهند نهادن بر غرب
نهند تا کوشت که کرد آکرد او باشد بجوشد پس اکر خرق بسته بود نخست جنین برد کرده
و دکوی کتان بر سود کرده بر جشم نهند پس داغ کنند جند کرت بر کو بود داغ می کنند و بعضی
طبیبان اندر ابعد بن مقش و انار پوست کوفته بیاکنند تا خشک شود و بعضی دستکاران این
غرب را بشکنند و این جنان باشد که آلتی سازند جون در مثقب سطبر سر تیز و غرب را
بران سوراخ کنند و سر درفش جنان دارند که میل فرو سو بجانب بینی دارد اما
فرو سوی از بهر آن باید تا مثقب اندر منفذی که میان جشم و بینی است بیفتد که اکر
درین منفذ افتد منفعت سفتن را باطل کند و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا استخوان
طبقه جشم نرسد پس بزن درفش اعتماد کنند بقوت و ... ناخن از دهان
و بینی بیرون آید ... باز دارد و بر انکه سفته شد بر درفش میل باریکتر بکیرد
و پنبه کهن بر وی بجد بر روغن کاو و ... بکار آلوده کنند و بر وی نهند و اکر دانی پا
تو سرکه جراحتی تر کند پنبه تنها فرو نهند و هر روز آن پنبه بیرون کنند و دیکر نو
نهند تا استخوان پاک شود و هر روزی پنبه بیرون کنند نکاه کنند با شد که درنها استخوان
بر وی باشد و هر روز پنبه سطبرتر می کنند تا جراحت فراختر می شود و بیا ... تا آن کاه
که استخوان پاک نباشد و جراحت بسته شود و هر وقت که خواهند تا جراحت بسته شود
صبر و کندر سوده بر جراحت نهند تا خشک شود زاک سوخته و اکینه سوده جون غبار
بر وی کنند
تا بسته شود

کشوده است والله اعلم . **باب دوم اندر یاد کردن سیلان**
... کوشت کوشه جشم که سوی بینی است نقصان کیرد و انعقاد طبیعی ملتحق شود
اندر بالوحد و افراط کردن باز نتواند داشت سیلان تولد کند و سیلان اب و اون
از جشم و اسباب این علت سه است یکی انکه طبیب اندر بود اشین ناخنه استقصا
کند این کوشت با ناخنه بودارد . دوم انکه داروهای اندر علاج ظفره و سبل
بکار داشته اید این کوشت را بخورده و بکدارد . سوم انکه ریش جشم آبله
یان کوشت را بخورد **علاج آن** اندکی از این کوشت هیچ نماند علاج نیست
... نقصان کرده باشد بداروها قابض که کوشت رویاند علاج کنند **صفت**
... کوشت برارد . شیاف مامیثا که هم زعفران دو درم و انکل صبر نیم درم شب
سوخته را که ... ده و دانک همه کوفته و بیخته بشراب کهن بسرشند و شیافها سازند
... حاجت شیاف را بشراب کهن بسایند و اندر جکانند و بعضی اهل این صناعت اندر
اند که اکر اسفنج بشراب تر کنند و پیوسته بر می نهند بغایت سودمند باشد و همجنین
شب یمانی اندر شراب نهند و اسفنج بدان شراب تر کردن و بر نهادن سودمند بود
و علاج این قویست و باقی علاج از باجها کذشته طلب کنند **باب سوم اندر یاد**
کردن غده اما غده زیادتی کوشت باشد اندر اول جفن از جانب بینی بر کوشه جشم
بر سر آن سوراخ که میان جشم و بینی است و جون این کوشت زیادت کردد از آن فضلها
که از جشم به بینی می شود نتوان نفس انجا بماند و غده شود **علاج آن** نخست استفراغ کنند
بداروی مسهل اندر خور قوت بیمار و سال او و در جور بسیار کاه و کمی آن پس علاج کنند جنانکه
علاج ناخنه کنند بداروهایی که کوشت افزونی را بخورد جون زنکار و مانند آن و نباید که کوشت
کوشه جشم جمله ببرد که سیلان آب بدید آید یعنی از کوشت طبیعی باشد ببرد تا علاج صواب
کرده باشد و علت دیکر تولد نکند والله اعلم

جزو چهارم

اندر شناختن بیماریهای که اندر طبقه ملتحمه افتد و معالجات آن ... باب

۱۰/۵۵ یا ...

سیزده باب است **باب اول** اندر رمد و اول این مقدمه معلوم کنند که انواع بیماری طبقه
ملتحمه دوازده است **ا** رمد **ب** طرفه **ج** افتادن جیزی در جشم **د** ظفره **ه** انتفاخ
ملتحمه **و** جسا الملتحمه **ز** خارش ملتحمه **ح** سبل **ط** ودقه **ی** دمعه **یا** دبیله ملتحمه
یب تو تو که بر ملتحمه برآید **یج** تفرق الاتصال این بیماریها بطبقه ملتحمه مخصوص است و این امراض
بطبقه دیکر منسوب نیست تا معلوم کردد والله اعلم بالصواب **باب اول**
اندر یاد کردن انواع رمد و معالجات آن رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را کویند
لکن از بهر آنکه این آماس از درد و کرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد
جشم را رمد کویند و ماده رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد
مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا از خون و سودا **علامتها** رمد خونی
آنست که جشم کرم و کران و سرخ و تر باشد و رمص بسیار کند **و علامتها** رمد صفرایی آنست
که آماس و کرانی جشم کمتر از آماس و کرانی خونی باشد و رمص و رطوبت کمتر آید و درد و خلیدن
و سوزش و خارش و ضربان قوی باشد **و علامتها** رمد سودایی آنست که آماس و تری باشد و همه
اعراض او ضد اعراض صفرایی باشد و رمص کمتر از صفرایی کند **و علامتها** رمد بلغمی آنست که
جشم کرانتر بود و همه اعراض دیکر مثل اعراض رمد خونی و صفرایی بود **ح** و اندر آنکه ماده
مرکب باشد علامتهاء خلطی که غالبتر بود ظاهرتر باشد **ح** و اندر آنکه ماده از خون و بلغم
مرکب بود جشم او اندر خواب برهم آید **ح** و اندر آنکه از صفرا و سودا مرکب بود جشم برهم نکرد
و اکر برهم کیرد کمتر از آن کیرد **انواع** رمد کرم خونی و صفرایی سه نوعست **ه** یکی آنکه در جشم
آشفتکی باشد و پدید آید از سبب بیرونی جون دود و کرد و نکریدن در آفتاب و مانند آن
و این نوع آنست که جون سبب زایل کردد رمد زود زایل کردد **نوع دوم** سخت ... تر
باشد و اسباب آن دو کونه باشد **ه** یکی آنکه هر کاه که سببهاء بیرونی که یاد کرده آمد بسیار
پیوسته کردد اثر قوی کند ... و ... دردها جشم باشد تباه کند و جشایند
دوم ماده ... بیرونی که از همه تن بر اید و دماغ را پر کند و از دماغ بجشم فرود آید ظاهر

درین طبقه ضعف باشد و دماغ و رگها و طبقهای چشم قوی باشد و ماده درین طبقه
فرو شود **نوع سوم** طبقهٔ صعب تر از نوع دوم باشد و سبب آن بسیاری و بدی
خلطهای فرونی بود و آمدن آن بدین طبقه از طبقهای چشم و علامت آن آنست که سپیدهٔ
چشم بلندتر از سیاهی باشد و بود که پلک نیز آماس کند چنانک جفن برهم نتوان نهادن
و باشد که جفن بسبب صعبی آماس باز گردد ه و نوعی رمد ست که سبب آن خشکی محض باشد
وعلامت وی آنست که چشم پاک باشد و در خواب چشم برهم گیرد و گشادن آسان نی
بباشد **ونوعی دیگر** آنست از رمد که بنوبت تب غب نیجه دارد و مدت آن هفت روز
باشد و رمد با تب نادر بود و آنکی با رمد تب بود خاصه در تابستان رمد زود تر زایل
شود و آنکی با تب رمد صعب بود نشان آفتی بزرگ باشد **معالجات** نوع نخستین
آنست انکی رمد از دودی بود یا گردی یا غیر آن منع سبب مشغول باید شد از بهر آنک
چشم عضوی نازک است و چنانست اورا از همه دردها صیانت باید کردن و این نوع
رمد منع سبب زایل گردد و مدت دراز تر ... سه روز باشد **ونوع دوم و سوم را**
نخست با استفراغ و تنقیهٔ تن و دماغ مشغول باید بودن ه و آنکی سبب خلطی دموی
باشد یا مرکب از خون و صفرا و سودا یا از خون و بلغم ابتدا بفصد قیفال باید کرد و ...
قوت و ... عمر و فصل سال خون بیرون کردن و آن مقدار که در یک فصد خون بیرون
... کردن ... تا ... بیرون کند از بهر آنک اندرین رمد فصد غرض دو کار
بود یکی آنک ... خون کمتر شود **دوم** آنک ماده را جذب کند و جذب فصد برین
طریق باشد و اگر حاجت آید که روز دوم و سوم دیگر بار فصد کنند تا خون تمام گردد
و اگر حاجت آید که از پس فصد استفراغ ... کنند بطبوخ هلیله و مانند آن چون خیار چنبر
و ترنجبین و بنفشه شکر و نقیع هلیله ... و شیر خشت و از طعامها
غذا او شوربا ... و از سر که و از دماغ ... گردد و جیب گشاده و فراخ باید داشت
و بالین بلند کردن و از میوه‌ها زجز آبی ... نشاید خورد و نی شکر زبان ... از بهر آنک

و معده تری زیادت کند و اشک بیفزاید و بسیار اشک آمدن چشم را زیان دارد
و چشم در پیش ... داشتن و در چیزی ... نگاه کردن و سخن بسیار گفتن و بانگ داشتن
و قی کردن زیان دارد و معده را از طعام تهی داشتن یکبار نشاید و ممتلی کردن
نشاید و مسکن او خانهٔ تاریک باید و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه باید و هر باید
شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خوردن و اگر این ... بتنها
با شراب خشخاش خورد سر و چشم را از تری خشک کند ... طریق ... استفراغ
و ... بر چشم و بر هیچ ... و داروها که اندر کشند بدین گونه باید کردن که یاد کرده
آید و بباید دانست که تدبیر صواب تر اندر علاج این هر دو نوع آنست که شافی سازند
نخست از داروها که ماده از چشم باز دارد و تازی انرا ادع گویند و داروی که رطوبتها را
کم کند و بتازی انرا ناشف گویند و مجفف نیز گویند و داروی که مزاج چشم را باعتدال
باز آرد و بتازی انرا معدل گویند این سه نوع دارو دارو ترکیب کنند تا رادع ماده را که از سر
بچشم فرود آید باز دارد و ناشف تری کم کند و معدل مزاج چشم را معتدل کرداند
تا قوت برو باز آید و فضله را که در وی گرد آید دفع کند و از داروهای مرکب که در وی
این منفعتها یافته شود شیافی هست که انرا ابیض ... گویند ... این ...
یک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی ... گویند و ترکیب این شیاف ...
سازند یکی آنک اندر وی داروهای قابض و رادع بیشتر باشد ... اندر وی داروهای

همه را بکوبند ... بوقت حاجت بسپیدهٔ خایهٔ مرغ حل کنند و بکار دارند
صفت نسخهٔ دیگر برگ گل تازه ده درم زعفران هشت درم افیون و سنبل ... از هر یکی دو درم صمغ عربی هفت درم بآب باران بسرشند و بکار دارند
صفت نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی مغسول و قلیمیای زر از هر یکی هشت درم مس سوخته مغسول
چهار درم صبر دو درم مر و انزروت از هر یکی ده درم افیون یک درم همه بکوبند
و نرم بسایند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار
دارند بغایت مفید بود اما شیافها که بنوع سوم از رمد مخصوص تر است یکی وردی ابیض
است که نخست انرا بکار باید داشت و چون آماس کمتر شود وردی اصفر باید داشتن
صفت وردی ابیض قلیمیای سیم و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه شصت درم
نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم بآب باران بسرشند
صفت وردی اصفر سنبل هندی گل سوخ صبر از هر یکی بیست درم بزر البنج که انرا تخم ... گویند
یک درم زعفران چهار درم و نیم عصارهٔ مامیثا شصت درم افیون دو درم کثیرا ...
از هر یکی ده درم انکی درد ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید کشیدن و انکی
که سهل تر بود دو بار یا سه بار بیش نباید کشیدن و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک
و طبیخ بابونه می باید شستن و اسفنج بدان تر کردن و گرم گرم بر پشت چشم نهادن
سود مند بود **صفت** ضمادی که در آخر رمد صعب بکار باید داشت اکلیل الملک
بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زرده خایهٔ مرغ سه عدد نان میده
... ده درم همه را بکوبند و چون مرهم کنند و بکار دارند و انکی
... بود و دانند که پوست خشخاش با این ضماد باید آمیختن **اما** طلاء
که نخست بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارد صمغ عربی و صبر و زعفران و شاف
مامیثا و حضض باید ساختن و بر پیشانی طلا کردن و انکی ماده نیک گرم باشد ...
... عصارهٔ ... و ... عنب الثعلب و سپیدهٔ خایهٔ مرغ باید ...

درهم زعفران

و رمد دو اختلاط افتاد شیاف احمر لین کشیدن و گرمابه سود دارد و
احمر لین بکار دارند و رمد زایل نشود با حمر حاد حاجت آید و بر از همه سرمه
دوایها که گذشته یاد کرده امد لیست می باید کشیدن و انکی با این همه تدبیر
دراز گردد و تمام زایل نشود بباید دانست که جفن جرب دارد علاج جرب
و انکی ماده رمد بلغم غلیظ باشد گر باد غلیظ علامتها که اندر اول یاد کرده
باشد و علامتها آنست و علاج وی آنست که نخست استفراغ بلغم کند و تدبیر
و نخست شادنج مغسول می کشند و آب نیم گرم می شویند و هر گاه که
رمد بگردد شیاف احمر لین کشیدن و از بسر و میلی دو سه اغبر کشیدن
بعد و بکار داشتن داروها ... درین نوع درد و صعوبت فایده
و شراب سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود مند بود و ا
باد انگیز بود و باد درد بود چاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن
بود و انکی ماده رمد خلط سودا بود **علامت** وی آن بود که چشم
و سرخی اندک بود و پلکها آن کمتر برهم گیرد و رمص اندک کند و خارش
چشم بسیار خارد و کحالان این نوع را رمد خشک خوانند **اما** طریق علاج
آنست که نخست تن و دماغ را از مادهٔ سودا پاک کند و گرمابه بکار دارد
که ... سوز اشد و آب از چشم بر اندر اندر می کشند و کحالان این سرمه
المشاصه گویند یعنی داروهای ... و فصد درین علاج
و انکی ماده مرکب بود علاج دشوار تر بود و صواب تر ان بود که
و پاکی تن و دماغ مشغول باشد و خلطی که غالب باشد تن از آن
داشتن که طبع نرم داشتن و استفراغ کردن اصلی بزرگست ... در
... گوید رحمة الله علیه ... با ... رمد ...
... رمد بود و طبع او شکسته شود ...

که اسهال کرده باشد از بالا فرود آورد بدین سبب اولی است که بحقیقت طبع را نرم دارد و بالا
فروش استفراغ می کند و قوت نگاه می دارد و بسیار باشد که رمدها مرکب با استفراغ مجرد
زایل شود ع وباید دانست که در زمستان و مزاج سرد و شهرهای سرد رمد صعب
ودراز آهنگ تر باشد طبیب و بیمار باید که ملول نشوند و طریق صواب را ملازم باشند
و اگر سرما طبقهای چشم را متکاثف کند و بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد
است او را ماشرا گویند و بتحقیق رمد نیست و چنانک او را رمد نگویند ماشرا گویند
و فرق میان هر دو آنست که رمد خلنده و با دمعه بود و ماشرا از خلیدن و دمعه
خالی باشد و ماشرا باستفراغ زایل شود و بسیاری رمدهاست که بطلاها ساکن
شود و هم بطلا زایل شود صفت طلای که درد را و آماس را و حرارت را بنشاند
عدس مقشر و صندل سرخ و گل خشک و انزروت کافور همه را با آب کاسنی تر کنند و طلا
سازند صفت طلای دیگر صبر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا
و طین ارمنی و صندل سرخ ع گل سرخ خشک و پوست انار شیرین و عدس مقشر
همه را در آب عنب الثعلب بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد سازند صفت ضماد دیگر
درد چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهای گرم را باز دارد برگ کاسنی در آب بپزند و برگ نیلوفر
و بنفشه با آن بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند ع و بسیار باشد که از سرما و برف رمد
تولد کند علاج وی آنست که … و سر بخار آن دارند و گرمابه بکار داشتن سودمند بود
و … که سر بپوشند کان را سبب سردی چهره رمدی صعب تولد کند علاج وی آنست
که حقنه … از شبت و بابونه و حلبه و روغن … و روغن نرجس و روغن سوسن …
و بخورها … بکار داشتن نافع بود و جالینوس رحمه الله علیه می گوید اندر علاج
رمد هیچ نافع تر از آن نیست که حجامت میان دو کتف کنند پس از آنک استفراغ کرده باشند و تن
پاک کرده و هم جالینوس رحمه الله علیه شراب باعتدال رمدهای خشک مزمن را سودمند
… گویند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید دادن و هم

جالینوس

جالینوس گوید هر که را ماده از دماغ بچشم فرود می آید اگر در تن امتلا نبود گرمابه بکار داشتن
سودمند بود و اگر که در تن امتلا بود از گرمابه و شراب خطری عظیم بود والله اعلم باب
دوم اندر یاد کردن طرفه و معالجات آن طرفه نقطه سرخ باشد یا
کبود که بر سپیده چشم افتد و اسباب آن چهار است ع یکی آنک بعضی رگها که در طبقه ملتحمه است
بگسلد بسبب زخمی و آسیبی و آفتی که از بیرون چشم برسد و خون ظاهر شود دوم آنک گرچه
رگهای چشم گسسته نشود بسبب زخمی که بر چشم آید اما رگهای ملتحمه از زخم خلطی تیز گسسته شود
و خون ظاهر گردد سوم آنک بی زخمی و آسیبی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون اندر
ملتحمه خراجی تولد کند و این خراج سر کند چهارم آنک بقوت قی کردن بدید آید معالجات
اگر کی بیم آن بود که بسبب زخمی آماس تولد کند یا تولد کرده باشد نخست رگ قیفال بزنند و در چشم
شیر زنان در چکانند ع و اگر آماس بزرگ بود و چشم سخت سرخ باشد سپیده خایه مرغ
اندر چکانند ع و اگر رقیق تر باشد ضمادها و ردعها بر نهند و اگر آماس نباشد نخست شیر
زنان اندر چکانند از پستان و خونی که اندرین رگها بال جوزه مرغ باشد و اندر زیر جناح
کبوتر بچه و خون مرغ که بتازی سفاین گویند و بپارسی سر کوبند گاهی خون مجرد و گاهی
با گل ارمنی و گاهی بادام خام که اندر گل سبز باشد در چکانیدن سود دارد و اگر کبوتر بچه را
بگیرند و در زیر جناح او رگ بزنند و خون او در چکانند سودمند بود ع و اگر بدین علاج
تحلیل نبود کندر سوده با شیر زنان آمیخته اندر چکانند ع و اگر این کفایت نبود …
و سعتر و زوفا خشک در آب بپزند و اسفنج بدان آب تر کنند و بر چشم می نهند و اگر اسفنج نباشد
بنهند ع و اگر این نیز کفایت نبود آب نخواه و آب نمک در می چکانند اگر بدین نیز زایل نشود
آب ترب در چکانند و پوست ترب و میویزج و اندکی سرگین کبوتر … چشم نهند
و اگر که بسبب زخمی که بطبقه ملتحمه رسیده باشد زیره و نمک بخایند و آب آن اندر چکانند
و زرنیخ سرخ بسایند و در آب کنند و بشورانند و آن آب صافی کنند و گرم گرم در چکانند قطره
قطره طرفه را زایل کند ع و کندر و سرگین کبوتر … کنند و چشم را بر دود آن بدارند طرفه زایل …

… بایدکرد و در چکانید تا طرفه زایل شود باذن الله تعالی صفت
شیافی که طرفه را زایل کند شاذنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم بسد …
ناسفته از هر یکی … و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار دانگ و نیم
اسفیداج ارزیز یک درم زرنیخ سرخ دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم
همه را بکوبند و ببیزند و بخون جوزه مرغ خانگی بسرشند و شیاف سازند و بشیر
زنان بسایند و در چکانند و اگر که سبب طرفه سر کردن خراج باشد بشیاف
ابیض و شیاف … علاج کنند والله الشافی بلطفه صفت شیافی که طرفه را
و درد چشم که از گرمی بود زایل کند قلیمیا زر و مس سوخته از هر یکی یک درم دم الاخوین
و بسد و مر و … از هر یکی چهار درم کثیرا و مر و زعفران و اقاقیا و نشاسته
و زردچوبه از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند
چنانک رسم است و بکار دارند صفت شیافی دیگر که طرفه را باز دارد و زایل کند
زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران از هر یکی راست … بکوبند و ببیزند و شیاف کنند
و با آب کشنیز تر بسایند و اندر چکانند و سرکه و گلاب آمیخته … بجوشانند و چشم بر بخار
آن می دارند و میویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه
ضماد کردن طرفه را زایل کند و شیاف احمر لین کشیدن سودمند بود و الکحل …
… سوسن و زعفران و عدس مقشر و … گل و زرده خایه مرغ
ضماد … سودمند بود باب سوم اندر یاد کردن افتادن چیزی
در چشم و معالجات آن اگر کسی باد و دود و گردی بچشم رسیده باشد و از آن متالم می شود
شیر زنان و آب خوش در چکانند اثر دود و گرد زایل کند و اگر ریگ یا گیاه یا کاه یا مانند
این در افتاده باشد و ظاهر نشود پس میل بر دارند یا خرقه کتان نرم بر انگشت پیچند و
بدان بردارند و اگر … ظاهر نشود جفن را بر گردانند تا ظاهر شود و بس میل بر دارند
و اگر چیزی در شب … جفن را … خوشه گندم یا خوشه جو اندر جفن یا اندر سپیده چشم

[illegible]

گرفته باشد او را با آلتی که کحالان آن را جفت خوانند بر دارند و بر اثر آن شیر زنان یا سپیده
خایه مرغ اندر چکانند نافع بود باب چهارم اندر یاد کردن ظفره و
معالجات آن ظفره لفظی تازی است و بپارسی ناخنه گویند و این ناخنه غشای فزونی
است غلیظ و گوهر او عصبانی است همچون ناخن لکن از بهر آنک در چشم است و پیوسته تر باشد
نرم تر از ناخن است و از گوشهای چشم روید و بیشتر از گوشه افتد که از سوی بینی است و
بر طبقه ملتحمه گسترده شود و باشد که بکناره سیاهی چشم آید و بایستد و باشد که بسیاهی
بگذرد و دیده را بپوشد و بینایی باز دارد و باشد که از دو گوشه چشم بروید و سو بسر آرد
و مکتر مضرت او آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و ناخنه سپید و رقیق باشد علاج
آن سهل تر بود و ناخنه صلب و سرخ باشد علاج او دشوارتر بود معالجات اگر که نو بدید
آمده باشد و سپید و رقیق باشد داروها زداینده چون مس سوخته و قلقدیس و نوشادر
و نمک اندرانی و زهره بز و سرمه روشنایی و شیاف احضر و شیاف قیصر و شیاف
دینارکون و باسلیقون الحاد زایل کند لکن باید تا معلوم باشد که این سرمها و شیافها زداینده
از داروهای معفن خالی باید از بهر آنک داروهای معفن و زداینده طبقات و اجزای چشم را
بسوزاند و زیان دارد و جالینوس رحمه الله علیه می گوید زنگ سوده ناخنه را ضعیف
کند و … سوده از جمله داروهای سبل و بی مضرت است او را بسایند و … در آب
گرم کنند پس آن آب را بپالایند و بچشم اندر کشند بغایت مفید بود و اگر … باز …
… نافع است ع و اما ناخنه غلیظ و سطبر و صلب و دیرینه بود علاج آن بدستکاری
باید کردن و طریق او آنست که نخست استفراغ کنند تن و دماغ پاک کنند و هر گاه که
دستکاری خواهد کردن نخست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کنند و این جدا کردن
بتازی کشط گویند و سلخ نیز گویند و این کشط را برفق باید کردن چنانک ظاهر ملتحمه را
نخراشند و از بهر آن باشد که نگاه کنند که ناخنه بر ملتحمه بسته است یا نرسته است

اگر دسته باشد آسان تر بود ناخنه را بصنانه برداشتن و بناخن همواره نیز و جهد کند تا
از ناخنه هیچ بقیتی نگذارد تا دیگر باره نروید و نگاه دارد تا بگوشت کی در گوشه چشم
آسیبی نرسد و دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و میان گوشت گوشه چشم آنست کی ناخنه
سپید است و صلب و گوشت گوشه چشم سرخ است و نرم ع و اگر ناخنه بر ملتحمه دسته باشد
موی اسب یا ابریشم خام او را از ملتحمه جدا کند و اگر ممکن نشود پر مرغی بگیرد و بن او
در زیر ناخنه کند و او را بدان از ملتحمه جدا کند و اگر این نیز دشوار باشد با آهنی کند جدا
کند و اگر هیچ منفذ نباشد و کنارها ملتحمه بر ناخنه دسته باشد سر ناخن بر آلتی دیگر
اندر یک پهلوی ناخنه منفذی کند چندانک بهمت یا آلتی دیگری کی او را شاید اندر وی کرد
تواند کرد و برابر کرد و ناخنه را بدان آلت کی کشط کنند برفق بس ع ناخنه را بصنانه
برداشتن و بیهوشی نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چکانند تا داغ شود پس زرده خایه
مرغ بروغن گل حل کند و بر پشت چشم نهند تا سوزش بنشاند و بعضی بنهند تا هر وقت
حدقه را همی جنبانند تا جفن بر ملتحمه نروید و دیگر روز بگشاید و آب نمک خایند و اندر
چکانند و از پس سه روز با سلیقون و روشنایی و چنین علاج میکنند تا بیخ ناخنه را زایل کند
و بسیار باشد کی ناخنه را از ملتحمه کشط نتواند کردن صواب آن باشد کی آنچه کشط
توان کرد کشط کند و بس نرود باقی کی بماند با سلیقون و چنین آن علاج کند و سرمه روشنایی
و شیاف و هرچه بچشم اندر کشند از پس کشط بباید کشید و بباید دانست کی طبقه ملتحمه
صلب است چون عضوی ضباره اندروی نیاورد و اندر وقت کشط ناخنه
نقطه سبل اگر اندر ملتحمه او برد یا در جفن او نرم آورد بباید دانست کی این
دو علت یعنی ناخنه یا سبل حاصل است صفت روشنایی سبل و جرب و
ناخنه و ذنوه و دمعه و تاریکی چشم را سودمند بود و سبل را برداشت بگیرد
شادنج عدسی مغسول و مس سوخته و قلیمیا سیم و نمک هندی و بوره ارمنی

زنجار

زنجار دود از بلیل از هر یکی چهار درم زنجبیل و املج از هر یکی دو درم زعفران و نوشادر از
هر یکی یک درم و نیم بلیلج سپید و سیاه و کفک دریا از هر یکی هفت درم صبر اسقوطری
و سنبل هندی و قرنفل از هر یکی چهار درم همه بکوبند و ببیزند و بکار دارند عدد همه
داروها هفده است صفت باسلیقون طرفه و ضعیفی چشم را ببرد و انتشار و
فرود آمدن آب را و خارش و آماس جفن را سودمند بود زنجبیل و مامیران و بلیلج
و بلیل از هر یکی دو درم زعفران و مروارید از هر یکی یک درم هلیله زرد و هلیله
کابلی و صبر از هر یکی سه درم نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یکی دو درم
شادنج عدسی مغسول کفک دریا و توتیا هندی حجر بصری کحل اصفهانی مرقشیثا
ذهبی قلیمیا زر قلیمیا سیم از هر یکی پنج درم ساذج هندی سه درم عدد داروها
بیست و یک است صفت شیاف قیصر شادنج عدسی ده درم صمغ عربی مس
سوخته از هر یکی شش درم قلقطار سوخته زنجار از هر یکی دو درم همه بکوبند و
ببیزند و بشراب کهن یا آب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند عدد داروها هفت است
صفت شیاف زنجاری طرفه و جرب و سبل سودمند بود زنجار یک درم هلیله
زرد نیم درم توبال مس و مس سوخته از هر یکی چهار درم مر صافی نیم درم زعفران
دارچینی شسته و صمغ عربی از هر یکی یک درم کثیرا و اسفیداج ارزیز از هر یکی یک درم
دارفلفل دو درم عدد داروها یازده است صفت داروی سرشته طرفه و تاریکی
چشم را و سپیده را سودمند بود مسک و مغناطیس و زنجار و اشق از هر یکی چهار درم
زعفران دو درم انگبین مصفی چند سه وزن همه داروها بسرشند و بکار دارند
صفت داروی دیگر پر منفعت قلقند یک درم نوشادر یک درم صمغ نیم درم بکوبند و بشراب
کهن بسرشند و شیاف کنند نافع آید ان شاء الله باب پنجم اندر
یاد کردن انتفاخ ملتحمه انتفاخ لفظ تازی است و بپارسی پلیده شدن و آماس
شدن است و این علت چهار گونه است یکی آنک ماده او باد باشد علامت وی آنست کی آماس ناگاه

پدید آید و هیچ گرانی نکند و نخست در گوشه چشم کی از سوی بینی است سوزشی پدید آید
حمایل بکسی ماننده بگردد و بلون همچون آماس بلغمی باشد و بیشتر در تابستان افتد و بیشتر
افتد ع گونه دوم آنک ماده او فضله بلغمی باشد و علامت وی آنست کی چشم گرانی کند و اگر
انگشت بر نهند اثر انگشت اندر وی یک ساعت بماند ع گونه سوم آنک ماده او فضله ... باشد
باشد و علامت وی آنست کی اگر انگشت بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید
درد و ضربان بود و بلون خویش باشد ع و گونه چهارم از جنس سرطان باشد و ماده
او فضله باشد غلیظ سودائی ع و علامت وی آنست کی آماس صلب و بی درد بود و رنگ
او تیره باشد و این علت هم اندر طبقه ملتحمه افتد و هم اندر جفن افتد و گاه باشد کی ورم
تا با بیرون آید و تا بر رخسار فرود آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه باشد
و بعضی بی دمعه و آنچه در جفن افتد بی دمعه باشد معالجات اما گونه نخستین کی ماده
او باد است اول کی پدید آید هیچ علاج نباید کردن از بهر آنک او زود تحلیل پذیرد و اگر
روز دوم و سوم هنوز مانده باشد تدبیر لطیف باید فرمودن و آب گرم می باید گرفتن
و گونه دوم و سوم را علاج همچون آماس باشد نخست استفراغ باید کردن و ضمادهای
محلل و منضج و سرمهای محلل کی در علاج رمد یاد کرده آمده است بکار داشتن لکن
داروهای قابض و رادع هیچ بکار نباید داشتن و شیاف احمر لین و کرم آبه در این
نوع سودمند بود صفت ضمادی محلل بابونه و بنفشه و نیلوفر اندر آب بجوشانند
و چشم بدان آب می شویند و اسفنج یا پنبه بدان تر می کنند و بر چشم می نهند و اگر
حاجت باشد اکلیل الملک با این داروها یار کنند و صبر حل کرده بر پشت چشم طلی
کنند و ابار اندر چشم کشند ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند ع و گونه چهارم
علاج همچون علاج صداع سودائی باشد و ضمادهای مسکن و محلل بکار دارند چنانک
در علاج سرطان و آماسهای سودائی یاد کرده شود ان شاء الله صفت شیاف طوطی
بادها را ببرد و بیرا کند و نفخ را زایل کند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا

درم

صمغ و زعفران و سنبل از هر یکی یک درم همه را بکوبند و با آب باران بسرشند و شیاف کنند
عدد داروها شش است صفت شیاف اسود بادها کی اندر پلک و طبقه ملتحمه باشد
زایل کند و درد چشم کشیدن و بیرون طلی کردن نافع بود بگیرند مس سوخته یک درم و نیم زعفران
نیم درم مروارید و بسد از هر یکی یک درم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شاف مامیثا
نیم درم همه کوفته و بیخته با آب بادیان بسرشند و شیاف کنند عدد داروها هفت است صفت
شیافی کی از بیرون طلی کنند ع مس سوخته دو درم و نیم زعفران نیم درم مروارید و بسد و سنبل
و مر از هر یکی یک درم افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم جمله هشت دارو است باب
ششم اندر یاد کردن صلب شدن ملتحمه و آنرا بتازی دبیلا باشد کی طبقه ملتحمه سخت شود
و چشم بدان سبب اندر چشم خانه جنبیدن دشوار کردد و همه چیزها تا ممکن گردد و طبقه ملتحمه ...
و سرخ و خشک و باد دار باشد و چون از خواب بیدار شود چشم بدشواری تواند کرد و گاه باشد
کی چرک در گوشه چشم اندر کی در مرض چشم گرد آمده بود و سبب این علت خلطی خشک غلیظ بود ع
علاج نخست طبع نرم باید کرد و پیوسته اندر گرمابه رفتن و بسیار آب گرم داشتن
و اسفنج با آب گرم تر می کردن و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم چکانیدن و هر شب
سپیده خایه مرغ با روغن گل یا پیه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامهای سرد پرهیز کردن
و روغن شیر تازه بر سر نهادن و داروها کی اشک آرد در کشیدن چون برود
سرمه و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد و سرمه روشنایی نافع آید ان شاء الله تعالی
باب هفتم اندر یاد کردن خارش ملتحمه و علاج آن سبب خارش ملتحمه فضله باشد شور بطبع
بورقی و اشکل سخت شور بود و لون جفن و لون طبقه ملتحمه بسرخی گراید و بسیار باشد کی
از سبب خارش جفن ریش گردد معالجات طریق صواب آنست کی طبع نرم دارند و هر
بامداد در گرمابه روند و طعامهای نرم خورند و از طعامهای شور پرهیز کنند و داروهای
مقاصه کشند و داروها کی اشک آرد کشیدن نافع بود باب هشتم
اندر یاد کردن سبل و علاج آن سبل علتی است کی رگهای چشم سرخ و ممتلی گردد از خون غلیظ

ودر چشم خارش پدید آید و این علت دو گونه بود یکی آنکه رگهاء باطن ملتحمه سرخ شود
و ممتلی گردد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشای همچون ابری سرخ فام پدید آید و در چشم و
میان دو ابرو خارش پدید آید و سوزش در چشم و عطسه متواتر بود و در اکثر
حالات آفتاب نتوان دیدن و اشک روان باشد و در قعر چشم ضربان کند اما نوع
دوم چنان باشد که بر ظاهر ملتحمه رگها سرخ شود و ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقه
قرنیه غشای چون دودی پدید آید و هر دو رخسار سرخ شود و در ابرو و پیشانی
پدید آید و خارش در این علت نه آفتاب توان دید و نه چراغ و هرگاه که پلک فرو سوزن سوی
خویش کشد چنان نماید که رگهاء سبل از روی ملتحمه بر می خیزد و سبب این علت امتلاء
دماغ بود و بزرگی رگهاء چشم و بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن بود اندر علاج دمل
گرم به طلاها و ضمادها و ترسیدها سردی فزای تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل
نتواند پذیرفت **معالجات** اما از جهت نوع نخستین ابتدا رگ قیفال گشادن و استفراغ
کردن با یارج فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کردن با سکنجبین و ایارج فیقرا
و مانند آن و عطسه آوردن پس تقویت قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و از
طعامها که بخار بر دماغ رساند پرهیز باید کردن چون باقلی و عدس و سیر و پیاز و گندنا و از
طعامهای سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و شیر و هرچه از آن سازند و شیرینی زیان
دارد و از گرد و دود و حصر باید کرد و بالین بلند باید کردن و جیب نشاید بست و بسیار گفتن
و بانگ داشتن و بعضی آتش نگریستن زیان دارد **صفت** داروی که باد سبل و سرخی
زایل کند کندر … درم مرصافی دو دانگ حضض مکی دانگی و نیم صبر چهار دانگ همه بکوبند
و … پرزن … بیش … و حبها کنند همچون عدس سه روز … یکی حب … شیر
زنان و روغن بنفشه حل کنند و ببینی اندر چکانند **صفت** داروی دیگر بگیرند کندر … و …
و قصب الذریره … یکی را … است همه بکوبند و مقدار نیم دانگ ببینی در دمند و … بکوبند
… و بعد از آن سرمه روشنائی و با سلیقون می باید کشیدن و انواع که با سبل حرارت

دارد … شیاف اسود باید کشیدن **صفت** شیاف اسود نسخه مجرب اقاقیا
مغسول و صمغ عربی از هر یکی هشت درم مس سوخته پنج درم افیون یک درم و نیم آب
باران … شاف کنند و در کل پیشانی و در کل گوشه چشم زدن سخت سودمند بود
ع دوم را هم رگ قیفال باید گشادن و تن پاک کردن با یارج فیقرا و حب قوقایا بکار
داشتن و غرغره و عطسه پس از استفراغ نافع بود و در چشم دارو هانین باید کشیدن
تا خون را رقیق کند و رگها را پاک کند چون شیاف احمر و با سلیقون و غیر آن و داروها
چنان باید کشیدن که نخست جفن را باز کرده اند و باطن جفن را بدارو نخارند پس میل و چون
سوزش دارو بنشیند در ور رمادی در کشند **صفت** ذرور رمادی مامیران … یک درم
توتیا کرمانی پرورده و شنج سوخته پرورده و توبال مس مغسول و سرمه اصفهانی پرورده از
هر یکی ده درم همه را بکوبند و بکار دارند سبل و جرب و دمعه را سود دارد و از پس آنکه دارو
کشیده باشند و آسوده بگرمابه در شوند و در دوراغس می کشند **و** انواع که با سبل دمل باشد
گرم هیچ داروی سرد بر ونشاید بردن و اعتماد بر استفراغ باید کردن و حب ماهی کردن
بجانب پای و در دوراغس کشیدن و زرده خایه مرغ بر پشت چشم نهادن و اگرچه دمل
گرم باشد هیچ وجه شیاف ابیض و ملکایا نشاید کشیدن و اقتصار بر شادنج عدسی
مغسول باید کردن **صفت** داروی که سبل گرم را سود دارد بگیرند … و …
خواهند و اندر آب صافی اغار ند و ترتیب ان ابستانند و بپالایند و صافی کنند و در آفتاب
می نهند تا سطبر شود شافها کنند و بکار دارند سبل را و رمد را سودمند بود **صفت**
شیاف دینار گون سبل را که رقیق بود بر دارد زرد چوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف
مامیثا را استاد است شیاف سازند چنانکه … نافع باشد ان شاء الله **و** اما سبل که … را
تو بر تو بود باشد و این بودن را بتازی لفظ السبل گویند و شرط این کار آنست که نخست
فصد فرمایند یا مسهلی دهند و چون لقط خواهند کردن بیمار را پیش خویش خواب …

و مردی استاد را بگویند تا چشم او بگشاید چنانکه بیمار جفن باز نگردد و این چنان باشد که
اندر گشادن چشم هر دو ابهام بر جفن نهاده دارد و نهاد لب جفن بر حال خویش نگاه دارد
تا اندک و بسیار لب جفن باز نگردد تا از بریدن سبل از لب جفن هیچ بریده نشود و هیچ
بریده شود جفن بر ملتحمه بروید از بهر این کار می باید تا آنکه چشم می گشاید استاد
باشد پس سبل را بر سوی گوشه چشم که از سوی بینی است بصناره برداردند و میان
جفن بالایین رگی دیگر بصناره دیگر بر دارد و جهد کند تا صناره از طبقه قرنیه دور باشد
و بلب جفن نزدیک باشد و از گوشه دیگر که از سوی گوش است رگی دیگر بصناره سوم بر دارد
و صنارها بدست جب گیرد و نگاه دارد و بدست راست ناخن پیرا بگیرد و نخست رگ
سبل را از بن گوشه چشم ببرد که از سوی گوش است و هر بار که رگی ببرد مهمت اندر
زیر سبل کند و همچنان ناحیه را کشط کند تا همه رگهاء سبل از طبقه ملتحمه جدا کند و
بر داشته شود و بدین ترتیب سبل را لقط می کند تا بگوشه دیگر رسد که از سوی
بینی است بس صنارها هم چنین بر ترتیب از جانب پلک فرو شوند یعنی زیرین او برد و هم بدین
ترتیب لقط کند چون فارغ شود نگاه دارد و ببیند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است
از آنش بر دارد و نشان آنکه رگی مانده است آن باشد که مهمت را بر ملتحمه بگرداند اگر مهمت
چیزی باز آویزد رگی مانده بود و اگر هیچ چیز باز نیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک
خاییده آب در چشم او چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بر پنبه پاکیزه بر دارد و بر پشت
چشم نهد و رفادهء بر زبر آن نهد و عصابه ببندد و بعضی باید تا هر ساعت چشم اندر جفن
همی گرداند تا … و پیه و پشت باز جسبد و دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب جوشاند
و چشم او بشاید و بران آب بشوید و میل را بروغن گل چرب کند و اندر چشم او بگرداند تا بر اند
که اگر بر ملتحمه بر رسته است یا نه اگر رسته باشد بشکافد و دیگر باره زیره و نمک بخاید و
آب آن در چکاند و اگر هیچ رسته نباشد از آب زیره و نمک چاره نباشد سه روز … می کنند

و از پس سه روز با سلیقون و مانند آن کشیدن … سبل پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم
پدید آید بعلاج آن مشغول شود پس بعلاج سبل باز گردد والله اعلم **باب نهم**
اندر یاد کردن ظفره و معالجات آن ظفره آماسی باشد صلب بر طبقه ملتحمه
و این آماس بعضی را اندر گوشه چشم باشد که سوی بینی است و بعضی را آماس گوشت پاره باشد
گرد اگرد سیاهی بر شکل دانهء مروارید یا بر شکل … پدید آید و رنگ این آماسها نیز مخالف
باشد بعضی سرخ باشد و بعضی سپید بود و بسیار باشد که این علت اندر انتهاء رمد گرم
پدید آید **معالجات** تدبیر لطیف باید کردن و درور ملکایا و وردی علی … کشیدن و انواع که
چشم سرخ باشد نخست شاف ابیض اندر وی سه روز باید کشیدن پس ملکایا و غیر آن
کشیدن و اگر سود ندارد کرد داروهای تیز بکار باید داشتن چون باسلیقون و احمر
حاد و وردی علی عیسی بگیرد پوست خایه مرغ و بشویند و تصویل کنند چنانکه باد گرد آمده است
از این پوست خایه تصویل کرده ده درم شادنج مغسول دو درم و نیم هر دو نرم بسایند و بکار برند
باب دهم اندر یاد کردن دمعه و معالجات دمعه علتی است که پیوسته بی گریه بی
مراد اشک آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارض **و** اما آنکه لازم باشد دو نوعست
یکی مادر زاد **و** دوم آنکه سبب استقصاء دستکاری پدید آمده باشد که اندر بریدن ظفره کرده
باشد و از گوشه چشم لحمی با ظفره بریده شده باشد و برداشته و مادر زاد را علاج نیست
و این دوم را اگر گوشت اندکی مانده باشد و بیشتر برداشته هم علاج نیست و انواع که اندکی
برداشته باشد علاج یاد کرده آید **و** اما عارض باشد هم دو نوعست یکی آنکه تبع بیماری
باشد چون آماس دماغ و بثهاء گرم عفونی **و** ضرر بی **و** حمی یوم السهری و گاه باشد که
سبب دمعه علت تمدد باشد **و** دوم آنکه سبب نقصان گوشت گوشه چشم پدید آید و سبب
این نقصان بعضی را بسیاری کشیدن داروی تیز باشد که گوشت نازک را بخورد و بگدازد
و بعضی را پاک کردن چشم بدستار درشت و دست بسیار بر وی بردن و بباید دانست
که مبداء دمعه سه جایگاه است **و** یکی رگهاء اندرونی قحف دماغ است و رگهای اندر …

دوم رگها و پی و نخاع که از دماغ رسته است سوم عضلهای چشم و اما انواع اول که از آلت اندرون
تجفف دماغ آید علامت آنست که رگهای پیشانی و رگهای صدغ ممتلی و متمدد باشد و انواع که از
عضلهای چشم آید سبب آن ضعیفی بود که از عضلها باشد علامت آنست که چشمها بیرون
بود و دمعه پیوسته باشد و جفن همیشه تر بود و این سه مبدا که یاد کرده آمد از بهر
اسباب سابقه اند و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان گوشت گوشه چشم است که از سوی
بینی است از بهر آنکه هر گاه که این گوشت ناقص شود باقی آن قوت آن نباشد که رطوبتها را
نگاه دارد از فرود آمدن آب از چشم باز دارد و ببینی باز گرداند منفذی که از چشم در بینی
گشاده است از بهر این کار فتبارک الله احسن الخالقین علاج آن انواع که دمعه از دماغ
تجفف آید نخست تن را پاک باید کردن پس غرغره فرمودن و عطسه آوردن و مزاج دماغ
با اعتدال باز آوردن و بوی خوش قوت دادن و هر دو روز یا هر سه روز موی سر ستردن
و [illegible] کردن حجامت کردن و انواع که از رگهای بیرون تجفف آید بر سر او ضمادهای که
رطوبت را بجنباند نهادن چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک [illegible] و آبی که از [illegible] بفشارند
و همه چیزهای قابض اندرین باب سودمند بود اما انواع که سبب دمعه ضعیفی عضلهای چشم
باشد داروهای قوت دهنده و تحلیل کننده می باید کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون
و روشنایی و انواع که سبب دمعه نقصان گوشت گوشه چشم باشد علاج آن درود [illegible]
[illegible] و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران مفرد و مرکب از همه گوشت
باز رویانند و بهتر آن باشد که نخست چشم را بشراب عفص بشویند پس انزروت و صبر در گوشه
چشم کنند و [illegible] که بتازی [illegible] گویند اندر شراب بجوشانند [illegible] نیک بر چشم نهادن نافع
بود و اگر اسفنج را بشراب انگوری تر می کنند و پیوسته بر چشم می نهند سود دارد
و اگر [illegible] اندر شراب [illegible] اثر آن عظیم و خوب باشد و بسیار بود که سبب دمعه گرمی
مزاج چشم [illegible] علامت آنست که رگهای چشم غلیظ و ممتلی و سرخ باشد و [illegible] چشم
سبک و زود زود [illegible] اشک گرم و رقیق [illegible] گاه باشد که سبب سردی مزاج چشم و دماغ

بود

باشد و علامت وی آن باشد که رگهای چشم باریک و ناپیدا بود و چشم سپید باشد و چون رگها
آمیخته و اشک سرد و غلیظ باشد صفت سرمه که خداوند مزاج گرم را سودمند
شادنج عدسی مغسول و توتیا مغسول و مرقشیثا از هر یکی یک درم مروارید و شب
از هر یکی نیم درم شیاف مامیثا و صبر از هر یکی دانگی و نیم صفت سرمه که خداوند مزاج
سرد و تر را سود دارد بلبل یک درم فلفل هندی یک درم دارفلفل دو درم کف دریا نیم درم
سرمه سه بار چند وزن همه داروها و باسلیقون و روشنایی خداوند مزاج را سودمند
بود صفت داروی که ضعیفی عضلهای چشم را سود دارد استخوان هلیله زرد سوخته و
هندی و مازو را آس داست بکوبند و بیزند و نرم بسایند و بکار دارند و توتیا با آب هلیله زرد
پرورده چنانکه هلیله زرد مقشر اندر آب تر کنند یک هفته و بدست بمالند و بپالایند و توتیا
بدان آب پرورند و توتیا با آب مورد تر پرورده هم سودمند بود صفت سرمه که دمعه باز
دارد و عضلهای چشم را قوت دهد توتیا هشت درم سرمه یک درم شادنج مغسول یک درم و نیم
قلیمیا از چهار دانگ همه را نرم بکوبند و با آب هلیله زرد و آب غوره و آب سماق پرورند از آب هلیله
دو جزو و از آب غوره و آب سماق هر یک یک جزو صفت سرمه دیگر هلیله زرد یک عدد آنرا
در خمیر گیرند و بر خشتی پخته نهند و در تنور نهند تا بریان شود آنگاه با دانگی زعفران بسایند و
بکار دارند و این بریان کردن هلیله چنان باید که خمیر سرخ شود هلیله را از خمیر بیرون آرند
و با زعفران بسایند صفت کحل اصفر زعفران یک مثقال کافور دانگی و نیم [illegible] نرم بسایند
و بکار دارند دمعه باز دارد صفت سرمه دیگر که خداوند مزاج سرد را سودمند
بود توتیا معدنی در میان خرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار و خشک کنند و بکوبند
اندر توتیا پنج درم [illegible] نیم درم هر دو را نرم بسایند بغایت و بکار دارند عظیم سودمند
بود

باب یازدهم اندر یاد کردن دبیله ملتحمه و معالجات آن

دبیله قرحه بزرگ را گویند که [illegible] بزرگ باشد و ریم کند بسیار و بعضی را باشد که رطوبتها در چشم

اندر قرحه بیالاید معالجات نخست تنقیه کند بفصد و اسهال و بعد از آن شیاف ابیض
می کشند و از پس آن شیاف آبار کشند صفت شیاف آبار قلیمیا و اسفیداج اندر و مس سوخته
و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا و آبار سوخته و [illegible] آبار سوخته سرب سوخته باشد از هر یکی
هشت درم مر صافی و افیون از هر یکی یک درم به آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها [illegible]
صفت [illegible] قلیمیا هشت درم مس سوخته و آبار سوخته و سرب [illegible] کوهی سوخته و مر صافی
و اقاقیا از هر یکی ده درم افیون سه درم با آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها هفت
صفت [illegible] آبار سوخته مس سوخته سرمه توتیا صمغ عربی کثیرا از هر یکی هشت درم افیون نیم درم
عدد داروها هفت است و توتیا پرورده که در علاج رمد گفته آمده است بکار دارند و انواع که مدت
دراز گردد شیاف ابیض کندری بکار دارند صفت شیاف ابیض کندری که سفیداج اندرو
هشت درم افیون و عنزروت پرورده و کثیرا از هر یکی یک درم صمغ عربی چهار درم کندر نیم
درم با آب باران بسرشند عدد داروها شش است و زرده خایه بر پشت چشم نهند و باقی علاج
از علاج قرحه قرنیه طلب کنند والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم اندر یاد کردن توثه که بر ملتحمه بر آید

توثه گوشتی باشد نرم و سرخ [illegible]
و بیشتر بر یک گوشه چشم باشد که از سوی بینی است و رگهای سرخ از گوشه چشم بر [illegible]
پیوسته باشد بر شکل ناخنه معالجات نخست تن را بفصد قیفال و اسهال پاک کنند
و چند کرت مسهل دهند تا ماده پاک شود از بهر آنکه این علت بسیار معاودت کند پس توثه
بصناره بر کنند با هستگی و [illegible] از بهر آنکه [illegible] باشد از صناره بجهد و همت اندر آن
کنند که از گوشه چشم بدان پیوسته باشد و انواع کشط کنند همچون ناخنه و [illegible]
و آب زیره و نمک خاییده در چکانند چند نوبت و زرده خایه مرغ با روغن بر پشت چشم نهند پس
باسلیقون و ماننده آن بکار دارند

باب سیزدهم اندر یاد کردن تفرق اتصال ملتحمه و معالجات آن

تفرق اتصال یا از تیغ یا از سنگ [illegible] آنرا نخست فصد باید کرد

و مسهل

و مسهل دادن تا ماده بر و نپیوندد و انواع که خون آموده باشد خون از آن پاک کند و شادنج عدسی مغسول
اندر [illegible] که کافور بر وی کنند و سخت بجنبانند و انواع که خون [illegible] باشد توتیا پرورده بر کنند و پیوسته
زرده خایه مرغ بر پشت چشم می نهند و بعد دو روز فصد کنند اگر مانعی نباشد و مسهل می دهند
تا درست شود و نگاه دارد تا رطوبتها آلوده تر نشود و علاج دبیله می کند والله اعلم بالصواب

جزو پنجم اندر شناختن بیماریهای که در طبقه قرنیه افتد و معالجات آن

و این جزو ده باب است این مقدمه معلوم باید کرد که عدد بیماریها
ده است قرحه و دبیله و بثره و ملح و سبل و غمام و تغیر لون قرنیه و تری قرنیه و خشکی
قرنیه و سرطان که بر قرنیه افتد یا بدید آید و کمنه و نتو قرنیه و تفرق اتصال که بر
طبقه قرنیه افتد این جمله ده عدد بیماری است و فهرست ابواب اینست

باب نخستین اندر یاد کردن انواع قرحه و دبیله و معالجات آن

قرحه بتازی ریشی باشد و ریشهای طبقه قرنیه هفت است و از این هفت [illegible] چهار آنست که بر ظاهر
وی بود و سه در باطن او باشد و از جمله چهار نوع که بر ظاهر باشد نخستین را بلغت یونان
اخیلوس گویند ترجمه او بتازی [illegible] و علامت وی آنست که بر ظاهر
سیاهی نقطه [illegible] نزدیک برآید چون [illegible] و نوع دوم را [illegible] گویند ترجمه وی بتازی

الغمام است یعنی ابر و این [illegible] تر بود و اسفید تر باشد و علامت وی آنست
کی بر سیاهی نقطه بر بر آید کمتر از خشتین و سفید تر از آن بود و نوع سوم بر کنار
سیاهی بر بر آید و این موضع را طبیبان اکلیل السواد گویند و بلغت یونان ارطا
گویند و بیشتر این قرحه بر سیاهی باشد و اندکی بر سپیدی باشد و علامت وی است
کی چون بر سپیدی باشد سرخ نماید و اگر بر سیاهی بود سپید نماید و همه دلیسی در
طبقه قرنیه بر این سپید نماید و هرچه بر ملتحمه بر آید سرخ نماید و نوع چهارم را
بلغت یونان بنقوما گویند یعنی شاخ کشیده و علامت وی آنست کی شاخها
دراز و سپید می نماید اما آن سه نوع دیگر از قرحه کی در باطن قرنیه باشد نخستین را
بو بودون گویند و ترجمه او [illegible] الجب یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست
کی همچون جا ورمی باشد و درون فرو رفته و لبش فراخ نبود و رنگ او صافی باشد و خشکی دشته
کمتر آرد و نوع دوم را بلغت یونان فلغمونیا گویند و ترجمه او بتازی المؤلمه است
یعنی دردناک و علامت وی آنست کی فراخ تر از آن نخستین باشد و عمق کمتر از آن
دارد و نوع سوم را بلغت یونان دمها گویند و ترجمه او بتازی الاحتراق آمد
و علامت وی آنست کی قرحه شوخ ناک باشد و خشک ریشه زیادت آرد و اگر مدت
اورا از تر گردد رطوبتها چشم از وی بیاید و اسباب این نوع رطوبتی باشد گرم و تیز
وسوزان و همه انواع قرحه با درد و ضربان و خلیدن باشد و هر قرحه کی بزرگ
و شاخ ناک بود و بسیار ریم بود از ادبیله گویند و علاج دبیله یاد کرده آمده است
و باقی علاج این موضع تامل باید کردن والله اعلم **معالجات** هر کاه کی این علامتها
کی یاد کرده آمد اثری بر بر آید در حال بباید [illegible] و رگ قیفال بگشودن و بامداد قوت
خون بر داشتن و هر هفته یا نزدیک [illegible] کی خون بیرون کردن و مطبوخ
هلیله و خیارشنبر [illegible] استفراغ کردن و شیاف ابیض

افیونی

افیونی می کشیدن و بر سا قها حجامت کردن [illegible] والیول و اگر قرحه
در گوشه چشم نزدیکتر بود کی سوی بینی است [illegible] چنان خوابانند کی آن جانب
سر از دیگر گوشه چشم فرود تر شود و آن رگ را بسوزانند و اگر بدین گوشه نزدیکتر است
سوی گوش است چنان باید خوابانند کی این گوشه بر بالین بود تا ریم همی بالا بیاید و بانگ داشتن
بیش کردن و عطسه آوردن و چیب بستن و بالین بلند داشتن زیان دارد و اگر آن کی
قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان بود از شیاف ابیض کشیدن چاره نباشد و شیر
زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سوده اندر کشیدن نافع بود و اگر طبع خشک
بود بدین حب نرم کنند **صفت آن** کثیرا و رب السوس از هر یکی جزوی سقمونیا نیم جزو شربت
نیم درم با جنس ی کی لایق [illegible] باشد بدهند و علاج [illegible] کنند و اگر بعد از آن تنقیه بقصد
و مسهل بر دفعات کرده باشند و ضربان و درد ساکن شود [illegible] علاج دست بباید داشتن
و امید علاج بر بریدن منقطع کردن و بیش از آن اشد کی با قرحه جفن در شتی بود
و جرب دارد از بهر آنکه طبقات چشم بار درشتی بر نیاید خصوصا کی قرحه بود و اگر قرحه
ریم نکند و دیر پخته شود آب حلبه با آب اکلیل الملک اندر باید چکانیدن و بعد از آن کی
ریم کرده باشد شیاف ابیض ابر روتی باید کشیدن تا قرحه را پاک کند و شیاف ابیض کی با قلیمیا
کنند هم این قوت دارد **صفت** آن صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج
ارزیز پنج درم افیون و قلیمیا سیم از هر یکی یک درم عدد داروها شش است و این کی ریم
غلیظ تر و بسیار تر بود شیاف ابیض [illegible] کنند بود کاردارد و صفت آن در
باب دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است اما اگر رطوبت ماده بکشم همی آید و مزاج گرم است
از شیاف تنها باید کشیدن بهر وجه [illegible] پاک شده باشد شیاف آبار کی در علاج
دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است [illegible] حال دیش بینیا رد و بوریا نرم و از صدف
سوخته و چند کرت مغسول کرده [illegible] و بکار دارند تا ریشها قرحه را بخیزند

[illegible] بسته بود شیاف اخولین باید کشیدن
[illegible] شافها و سومها شیاف احمر
[illegible] آن در باب علاج اثرها گفته است
[illegible] شقایق النعمان تنها و عصاره [illegible]
دقیق با عسل بر دانیده است و بسیار باشد کی نمک با شکر بر سر زبان نهند تا ذوبان
درشت کرده بس سوز بان بران بمالند چند بار چنین کنند اثر آن برود و شیاف اباد
کشیدن و صدف محرق مغسول کشیدن نافع است و سرکین خطاف کی
بپارسی پرستو خوانند و با انگبین آب نوید بیامیزند و در چشم کنند اثر و سبله ببرد **صفت**
داروی کی ابله و نشان از چشم ببرد بوده سرخ و توتیا و قلیمیا و سرطان بحری
و صدف سوخته و مازو سوخته از هر یکی در مسنگی نرم بسایند و نیم دانک مشک در آن کنند
و بکار دارند و دو داروی بکار دارند و پوست خایه مکلس کرده یک درم و یک درم [illegible]
بسایند و بیزند و بکار دارند و از جمله داروها کی در تذکره الکحالین علی عیسی رحمه الله علیه
می گوید کی درین باب آزموده ام سرکین پرستو و انگبین است کی یاد کرده آمد و داروی
روشنایی چون شیاف ابیض با ان بیامیزند و بکار دارند سودمند بود و اگر قرحه بالند
شود و بور و سوج گردد علاج بدان داروها باید کرد کی جرو قبض و قوت دهد و درد
بیفزاید والله اعلم **باب دوم اندر یاد کردن بثره کی بر قرنیه بر بر آید و علاج آن**
بثره از رطوبتی باشد تیز و سوزان کی در میان طبقها قرنیه گرد آید و طبقه قرنیه
و طبقه قرنیه چهار تو است و بعضی گویند سه تو است و بثرها چند گونه است بعضی بسبب
جایگاهش بگردد و بعضی بسبب تیزی و عفونت و سودی ماده بگردد و بعضی بسبب کمی و بیشی
ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی و غلیظی و رقیقی قوام ماده بگردد این انواع را علامتها
اما انواع علامتها بسبب جایگاه بگردد آنست کی بعضی بثرها اندر زیر پوست اندرونی باشد [illegible]
کی سطح ظاهر اوست و این سهل علاج بود و [illegible] سلامت تر بود و لون او سیاه و صافی نماید

و سبب آن

و سبب آن دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است [illegible] الرطوبه [illegible]
از دو دو طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور بینایی کی در عصب مجوف است
بحایی رود و روشن بود و سبب صافی نمودن آنست کی رطوبتی کی بثره از وی تولد کند از بس
پوست باشد و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم بود و درد و خطر
آن از این بثره میانه باشد و در سیاهی و صافی هم میانه باشد از بهر آنکه از بس دو پوست ی
ناید و دوری و نزدیکی او را نور بینایی میانه است و بعضی بثره از بس سه پوست است
بعضی را از دیدار عنبیه یعنی ثقب او باز دارنده تر است و دوم آنکه نور بینایی بر دیگر
از نور که بر وی می تابد بدین سبب سپید نماید و بدین علامتها معلوم شد است کی طبقه
قرنیه چهار تو افتاده است **اما** علامتها آنچه بسبب کمی و بیشی ماده و عفن آن بگردد
آنست کی هر کجا ماده بسیار تر و تیز تر بود آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بهر آنکه
بسیاری ماده موضع را از هم باز می کشد و بطرفها ند و تیزی ماده موضع را بگزد
و بسوزد و انجا کی ماده غلیظ و اندک بود بر خلاف این باشد لکن بسبب غلیظی ماده
دیر تر پخته شود و انجا کی ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و درد و طرفید کی از آن
کمی و بیشی ماده بود و هر نوع را کی بیند بدین اصلها قیاس باید کردن و بباید دانست
کی سبب خطرناکی این بثرها آنست کی کوهر طبقه قرنیه صلب است و ناگاه کرم
و تیز و گنده [illegible] باشد در وی اثر تواند کردن و خود را اندر میان اجزاء او جای
تواند کردن و انجا کی ماده بر [illegible] کرد این ی شکل آن موضع را بسوزد و بخورد
و سوراخ کند و اگر سوراخ کوچک باشد و از بر ابر ثقبه عنبیه دور بود امید سلامت
باشد و اگر بر ابر ثقبه عنبیه باشد هرگاه کی ثقبه باز روید بینایی بسته شود
و چشم نابینا گردد و داغ در زیر پوست دوم و سوم باشد و بزرگ بود و برابر
یا نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد از بهر آنکه پوستها دیگر آنکی بر بالای

[illegible] برخیزد و [illegible] کرد دگرد طویتها [illegible]
[illegible] و کاه باشد کی ماده سخت اندک باشد طبقه سوراخ نکند لکن
معالجات در فصد و استعمال تعجیل باید نمود [illegible]
[illegible] سنه و اسفاناخ و ساق خرفه و جناور کدو و مانند این باید [illegible]
[illegible] ابیض انبو نی و شیر زنان همی باید چکانیدن و اگر درد سخت عظیم باشد
شیاف ابیض عنزروتی [illegible] باید کشیدن و بکار داشتن و چون بوقت انتها
[illegible] شیاف ابیض کندری کشیدن و چون در اخلاط افتد شیاف احمر لین کشیدن
از بهر آنک وی تحلیل با اعتدال کند و هرکاه کی مزمن شود و تحلیل نکند داروها این
چون دوشنای و داروهاکی [illegible] سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد همی کشیدن و هرکاه
کی جزی کشاده جوز داروی سخت تر یا جزی برنده چون آهن و نی و غیر آن بطبقه
قرنیه رسد و جراحتی کند سخت تر [illegible] بوست بیرونین طبقه دا [illegible] شد و بعضی از وی
برون شود و از وی بوست دیگر برخیزد او را سلخ کویند و هرکاه کی جراحت بوست
سوم رسد حفر کویند و بهترین داروی آن شیاف آبادست و صدف سوخته و شسته
یعنی محروق مغسول در آن نافع و موافق بود کشیدن والله اعلم

باب سوم اندر یاد کردن سپیده کی بر قرنیه افتد و معالجات آن

سپیده کی در چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقه قرنیه افتد او را اثر کویند و تازی سحاب کویند بعضی سحابه کویند
و دوم در عمق قرنیه افتد او را بیاض کویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه و بثره
باشد و بسیار بود کی بسبب صداع سخت سپیده بر چشم بدید آید

معالجات

در معالجات سپیده [illegible] حاجت آید و نوبا [illegible] کی تر سند کی بسبب استعمال
داروها [illegible] حرارتی قوی [illegible] بر سبیل استظهار فصد و اسهال
صواب بود و اما علاج سپیده [illegible] باید کردن و آنک [illegible]

عصاره

عصاره شقایق النعمان تنها و عصاره فنطوریون [illegible] دلرد
و بسیار باشد کی سپیده دقیق بر زبان مالیدن بر آن برود و این چنان بود کی [illegible]
[illegible] یک زمان تا زبان درشت شود پس زبان بر سپیده بمالند [illegible]
[illegible] باید کی بر هیز کند و اگر کی غلیظ باشد داروها قوی تر باید [illegible]
[illegible] و توتیا و رو [illegible] اندرانی و کف دریا و سرطان بحری و سرمه و دوشنا
[illegible] اندر وی این داروها سودمند بود و نطرون با روغن زیت
اندر کشند و داینه باشد و بهترین آن بود کی هرکاه کی خواهند تا این نوع داروها
ندانیده کی سپیده را بر دارد بکار دارند نخست شیاف احمر بکار دارند کی وی [illegible] نافع
و بعد از شیاف احمر درور مشکین

صفت درور [illegible] سکبین سرطان بحری [illegible]
[illegible] آن را سواد السند کویند و کف دریا و سکبینج سو سمار و [illegible]
جوز کی [illegible] خوانند و اسفیداج ارزیز و توبال مس و ابکینه شامی و مروارید نا
[illegible] و عقیق سوخته و سنگ سبز کی کاد بدو تیز کنند و داد بلبل و سفال [illegible]
و توتیا هندی و بیخ مرجان و طین قیمولیا و مس سوخته و توتیا [illegible]
خایه شتر مرغ از هر یکی دو درم و در نسخه دیگر یک درم توتیا کرمانی [illegible]
[illegible] و در نسخه دیگر یک درم مرقشیثا نیم درم ملح اندرانی [illegible]
[illegible] کف ابکینه دو درم مشک دو دانک همه نرم سوده [illegible]
بکار دارند

صفت نسخه دیگر سکبینج سو سمار سه درم نطرون [illegible] درم بوره
خایه شتر مرغ کوفته و سوخته سه درم توتیا هندی دو درم و نیم مشک [illegible]

صفت

[illegible] داروها اولین [illegible] داروی [illegible] و داروی است
نسخه داروی [illegible] کی سپیده را ببرد [illegible] خطاف کی او را بوستو [illegible]
[illegible] و زنکار و کف ابکینه و قلقطار [illegible] نرم بسایند [illegible]
[illegible] صفت نسخه دیگر [illegible]

و علاج بر برد

صفت درودی نافع توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و صدف [illegible]
[illegible] یکی دانکا داست مشک نیم دانک [illegible]

صفت شافی کی سپیده [illegible]
[illegible] دریا و سکبین سو سمار و شکر حجازی از هر یکی دانکا داست همه [illegible]
[illegible] ماميران چینی نیم کوفته در [illegible] تا [illegible]
[illegible] و داروها بدان بسرشند سرشتنی [illegible] در سایه خشک کنند دیگر
[illegible] بدین آب دیگر باره بسرشند و همچنین چهار کرت بسایند و بدین
[illegible] کنند

صفت داروی کی سپیده را زایل کند تا سپید تنماید [illegible]
از هر یکی [illegible] درم قلقند نیم درم همه را با آب شقایق النعمان بسرشند و شیاف
خشک کنند دیگر [illegible] بکوبند و هم با آب شقایق بسرشند و خشک کنند
[illegible] و با آب شقایق یا با آب عنب الثعلب یا با شیر خر تازه کی هنوز کرم باشد
[illegible] و از بر آبها و عصارها کی کفته آمد هر یک جداکانه و شیر خر کی تازه
[illegible] کرم بود و عصاره بوست انار شیرین و عصاره بوست [illegible]
[illegible] و در کشیدن چشم را سیاه کند و ازرقی چشم [illegible]
[illegible] زیت بسایند و بر سر کودک کی چشم ازرق ما [illegible] جای
صاحب ذخیره [illegible] رحمه الله روحه العزیز [illegible]
و اگر حنظل تر بکیرند و میل اندر میان آن کنند و در چشم کشد
[illegible] این جای است کی اگر چشم [illegible] این علاج
[illegible] بود

صفت سرمه کی چشم را سیاه کند
[illegible] صفهانی سه درم [illegible] یک درم [illegible]

[illegible] آید و شهوت طعام [illegible]
و اگر داروی [illegible] اندر کشیدن حاجت شود و آن علت را امید زایل شدن نباشد [illegible]
[illegible] داروی قوی تر از علت باید تا علت را دفع کند و هیچ داروی قوی تر از این علت [illegible]

معالجات آن

تدبیر علاج این [illegible]
مبالغت کی جذام را و سرطان را امید زوال شدن [illegible]
علت آن بود تا جمع کند و اگر درد ساکن کند و اگر [illegible] درد [illegible]
درد نکیرد و اثری از علت بر بر نماید اما باید تا نخست تن پاک کند [illegible]
اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمده است و اینجا نیز یاد کنیم اول باید تا مل کردن تا ماده علت
خونی است یا صفرایی یا سودای یا بلغمی و علاج هر یک را [illegible] کند [illegible]
تا هوای خانه خوش باشد و اسپرغمها خوش بوی و میوهای خوش بوی [illegible]
لطیف و با کمره و تری فزای دهند و معتدل و با [illegible] هضم [illegible]
بکار دارند و آب خوش و نیم کرم بر سر ریزند و [illegible] تر کنند
[illegible] و از عرق آوردن بر هیز کند و در تری فزودن اندام [illegible]
[illegible] کند کی در تحلیل و کرم کردن [illegible] و نطولها و ضمادها بدین صفت باید ساختن

بکیرند بنفشه و نیلوفر و [illegible] کاهو و برک خرفه کی او را [illegible]
بلبهو و برک کدو و تره از هر یکی یک جزو و نیم بابونه و اکلیل الملک و شبت و اصل [illegible]
از هر یکی [illegible] و با این [illegible] مزاج دماغ و تدبیر تحلیل [illegible]
[illegible] نباید بودن و چیزها [illegible] تحلیل کند قوت [illegible]
کند [illegible] ضمادها چیزی قوی کنند چون [illegible]
[illegible] حاجت آید [illegible] ضمادها قوی بکار
[illegible] بنفشه و نیلوفر و [illegible] بابونه [illegible]
[illegible] باشد

[illegible] بارو غن گل امیخته نافع باشد
[illegible] باستفراغ [illegible] ابیمونی که سادۀ ما لیخولیا یاد کرده اند
وانار و فقر [illegible] باشد اما غذا ماهی تازه و خایۀ
مرغ نیم بریشت شود با مرغ خانگی فربه و گوشت بزغاله و کردن و با بچۀ بره و مانند این باید
و [illegible] باشد باخلی [illegible] بود [illegible] باید دادن چون آب نخود و آب
[illegible] و کشکاب [illegible] و روغن بادام و شراب بنفشه ه واگر
طبع نرم باید کردن [illegible] و معز خیار چنبر و شراب گل و شراب آلو و مانند
آن [illegible] اسفاناخ و ماش و ارزن الوسی و توتمشی و الوجه و مانند این باید
و شیر تازه خوردن اندرین علت سودمند بود صفت سرمه که درین باب نافع بود نکرد
توتیا پرورده با آب خوش و مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول کرده و نشاسته از هر یکی
درم طین مختوم و شاف مامیثا از هر یکی نیم درم مروارید دو دانگ عود دارو ها
تشش است بسایند و در چشم می کشند و [illegible] خایه مرغ و زرده و روغن گل بهم آمیخته
بر پشت چشم می نهند و شیر تازه در چکانیدن و اب کشمش تر نافع باشد والله الشافی بکرمه

باب هشتم اندر یاد کردن [illegible] و معالجات آن کجا لان [illegible] اندرین
طبقه قرنیه گویند و این علت دو گونه است ه یکی آنکه [illegible] باشد یا اندک بود و جای
خرد کبود و شکل او اندرون طبقه قرنیه همچون ناخن باشد و بعضی را مانند منبسط
باشد یا بسیار تر بود و جای بزرگ کبود و همه سیاهی را پنهان کند ه واسباب این علت
دو است ه یکی آنکه گاه باشد که قرحه پاک نشده باشد [illegible] جراحت بسته شود
یا مرضی [illegible] شود و وهم در وی بماند ه دوم آنکه بسبب صداع [illegible] آنجا
فرود آید [illegible] که از سنگی و تری بوده باشد [illegible] آنجا بماند و منجمد شود
علاج این علت و علاج [illegible] قریب یکیست

[illegible]

بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کردن پس آب حلبه در چکانیدن
تا [illegible] و شیاف ابیض اندرو [illegible] سودمند بود
و هرگاه که نجع آغاز کند شیاف کندر کشند صفت [illegible] واسبق
از هر یکی نیم درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب حلبه سرشته و شیاف
سازند عدد دارو ها چهار است و شیاف احمر این نیز سود دارد و تحلیل کند ه
داروی معسل که اندرین علت بکار آید ه بگیرند مر زعفران و صبر از هر یکی
یک اوقیه شراب سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران در شراب حل کنند
پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند
و بامداد و شبانگاه در می کشند صفت شیاف الورد درد چشم صعب
و قرحه و بثره بزرگ و مورسرج را و درد چشم کهن و بیرون خاستن چشم و کمنو را
زایل کند و ماده ها را از چشم باز دارد بگیرد برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال قلیمیا سیم
محرق مغسول بست و چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال
مر صافی چهار مثقال صمغ عربی بست و چهار مثقال افیون سه مثقال سرمه
دو دانگ زنجار دو مثقال عدد دارو ها نه است بکوبند و ببیزند و با آب باران بسرشند
و شیاف سازند و بکار دارند ه اگر بدین علاجها زایل نشود علاج طرفه کنند ه
و اگر این نیز کفایت نبود داروها که در علاج فرود آمدن آب یاد کرده آمد انشاء الله بکار
دارند ه و اگر بدین همه زایل نشود فتح کنند همچنانکه آب را کنند و ریم را بدان راه
که آلت فتح در برده باشند بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند جالینوس
رحمة الله علیه می گوید من در روزگار خویش کحالی را دیدم که خداوند این علت را پس
خوش بنشاند و سر او را بهر دو دست بگرفت و بجنبانید [illegible] و ما دیدیم
که ریم از آن موضع فرود آمد و آنجا که اندر چشم فرود آید بماند و [illegible]
که آنجا بر خاست و خدای برتر داند والله اعلم باب نهم اندر یاد کردن [illegible]

[illegible] بسیار باشد که بسبب از اسباب بادیه
طبقه قرنیه [illegible] از اجزای دیگر شده همچون بثره بماند و فرق میان نتو و بثره
آنست که نتو را اگر میل بر وی نهاده فرو نشیند و بثره با دمعه و ضربان باشد و لیکن
او سوخی با سپیدی آمیخته باشد و بسیار افتد که بثره بزرگ چند نخودی بود و بیرون
آید و ضربان باشد و درد نباشد معالجات آن طریق علاج نتو آنست که بر و ادها
ببندند تا باز نشیند و غذاها سبک فرمایند و چیزها قابض در چشم می کشند چون
شادنج عدسی مغسول و چیزها دیگر که در بابها دیگر یاد کرده آمده است خاصه در باب بثره
داروها مفرد ه و بثره بزرگ که در زیر او آب باشد سر نیش فرو برند تا آب بیرون آید پس آن
شیاف ابار بیشین زیان در کشند نافع آید ان شاء الله باب دهم اندر یاد کردن
تفرق الاتصال که در قرنیه افتد و علاج آن بسیار باشد که قرحه بگشاید
یا بسببی از اسباب بادیه اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد و صواب آن باشد
که زود بعلاج آن مشغول شود از بهر آنکه دو آفت از آن تولد کند یکی آنکه رطوبتها از
او بیرون آید دوم آنکه علت مورسرج از آن تولد کند معالجات طریق علاج آن
چیزی قابض ترکند چون توتیا با آب مورد تر کرده و چون شادنج مغسول در داروها
بر نهند و ببندند و پوست بسته دادن و ازین نوع داروها که گفته آمد برکنند و دیگ
نقال نهند و چنان باید که پاره را از جانب سر بسوی پایها کشند و غذاها سبک
می فرمایند والله الشافی بلطفه ه

جزو ششم اندر شناختن بیماریها طبقه عنبیه مثل انتشاع و ضیق و نتو و تفرق الاتصال
و نزول الماء و این جزو پنج باب است باب اول
اندر یاد کردن انتشاع حدقه باب دوم اندر یاد کردن ضیق عنبیه
باب سوم اندر یاد کردن نتو عنبیه باب چهارم اندر یاد کردن [illegible]

باب پنجم اندر یاد کردن نزول الماء باب اول اندر یاد کردن
انتشاع حدقه هرگاه که ثقبه طبقه عنبیه از اندازه طبیعی فراخ تر شود آن را به
تفسیر [illegible] گردد این سبب کحالان این علت را انتشار گویند و اسباب این علت پنج نوع است یکی
سببی باشد از اسباب بادیه چون ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداع صعب
که سبب آن ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم مزاحمت کند سوم آنکه رطوبت بیضیه بسیار
شود و بر طبقه عنبیه زحمت رساند و ثقبه را فراخ گرداند ه علامت وی آنست که کوشکی [illegible]
این قسم را سود دارد و اندر گرمای نیم روز بهتر باشد ه و بامداد و شبانگاه بتر باشد ه و گرمابه
زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی شود و رطوبت بیضیه کمتر گردد و بدان سبب رطوبتی را
که اندر کوهر طبقه عنبیه باشد نشف کند و هرگاه که طبقه عنبیه خشک شود ماده
باشد از آنکه ثقبه فراخ شود نبینی که هرگاه که پوستی را بستری سوراخ کنند چون
خشک شود لبهای سوراخ باز کشیده شود و چون لبها سوراخ باز کشیده شود بدین سبب
سوراخ فراخ شود و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچک تر شود و در حال کرسنگی
و در گرمابه نیم روز بتر باشد و ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامها تری فزاینده
سودمند بود پنجم آنکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت وی آنست که
اسباب دیگر هست از انتشاع [illegible] و ضربان و بابت و صداع باشد ه
و آن چنان باشد که در بعضی احوال اذنی کردن بافراط افتد و باشد که از بریده شدن
عصب مجوف انتشاع پدید آید یا انتشاع در عصب مجوف پدید آید و بیشتر آن انتشاع
حرکت حدقه ظاهر گردد و علامت وی آنست که [illegible] اندک اندک و بمدتی عارض
شود و حکمای اوایل آورده اند سببی دیگر انتشاع حدقه را و آن چنان است که هرگاه
که طبقه شبکیه از خلطی تیز باده کرده انتشاع حدقه ظاهر شود و علامت
وی آنست که ناگاه او بروز باز خواهد معالجات آن اگر از پس ضربه و سقطه افتد

اگر جمع [illegible] خواهد [illegible] دکل [illegible] نهند و بر پس سر حجامت کنند و بر صدغ صندل

و شیاف ماميثا طلی کردن و دوری کلاب سود کند و آب سرد سستن و نیلوفر

آب سبد تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت زایل شود آرد باقلی بشراب تر کرده بر نهند

و اگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی و آرد جو بآب بید یا آب برگ خرفه تر کنند و ضماد سازند

و بشم باده با کبیره بزرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب کهن تر کرده بر نهادن و کمون کوبیده

بچشم اندر چکانیدن و روز سوم شیر زنان اندر چکانند و باقی علاج آماس گرم و دمل

گرم کنند و اگر سبب انتشار آماس گرم باشد همین طریق علاج کنند و دنبال گوشه چشم بزنند

و بر پس گردن حجامت کنند و داروهاء منضج و محلل کشند **واگر از پس صداع صعب علاج کند**

بعلاج صداع زایل شود و از پس آنکه صداع زایل شد شیاف مرارات کشیدن و علاج فرود

آمدن آب کردن سود مند بود **صفت** شیاف مرارات زهره کلنگ زهره باز

از هر یکی برابر و با هر درمسنگی ازین زهرها دو درمسنگ فرفیون و یک درم شحم حنظل و یک درم سکبینج

همه اندر آب بادیان حل کنند و بر شند و شافها سازند این نسخه از اعراض است **صفت**

شیاف مرارات از کفایه استاد احمد فرخ رحمة الله علیه **ع** زهره کرکس زهره باز زهره کبک

زهره خروس زهره مار ماهی زهره کرک زهره خرس زهره کشاد زهره بز زهره گاو

زهره کلنگ زهره روباه زهره باشق زهره پرستو زهره نجشک زهره افعی همه حل کنند

و ساییده و بیزند و از هر یکی یک جزو بیابر بکیرند و با بادیان تر و انگبین سرشند و سافها

سازند **ع** و بعضی بزین زهرها این داروها بیفزایند **ع** مر و سکبینج و اشق و نوشادر

و نمک هندی و بلبل و دار بلبل و توتیا هندی و زعفران و حضض و دجبل از هر یکی مثل یک جزو

از مرارات مثل سش یک یک جزو از حنظل است بساید و ببیزد و ضماد با آب بادیان حل کند

و همه را جمع کند و شافها سازد و استعمالی بکند **صفت** نسخه دیگر از شاف مرارات

حضض و خار و مشاهی **بلبد** زهره کلنک زهره خراه از هر یکی دو مثقال

زعفران یک درم بلبل [illegible] و صمغ [illegible] [illegible] مثقال [illegible] و ارد انگ

اشق دو مثقال همه نرم سوده بآب بادیان [illegible] و شیاف سازند **نسخه دیگر**

زهره بز کوهی یک مثقال زهره کبک دو مثقال و نیم بطرون نیم مثقال بلبل دو مثقال

زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سبید یک مثقال بآب بادیان بسازند و با کسی مصطکی

نسخه دیگر زهره رخمه دو درمی زعفران نیم درمی بلبل سبید دو درمی خربق سپید

نیم درمی همه را بآب ترب بساید و خشک کند و دیگر باره بساید و بکار دارند **صفت**

داروی که بجای شیاف مرارات بکار دارند چون شیاف مرارات حاضر نبود این نسخه

از بدل کرده که ابن نوشته است ابتداء آب و بیاکرده شدن روشنایی را سود دارد و شستن

و بوره ارمنی و تخم ترب و بلبل سیاه از هر یکی سه درم ناخواه و نوشادر و زنکار از هر یکی

دو درمسنگ و نیم استخوان هلیله کابلی سوخته و راذیانج و بلبل سپید و کف دریا از هر یکی

چهار درمسنگ اقلیمیا زر و مرتشیا و روی سوخته و حضض از هر یکی پنج درمسنگ و شونیز

که انرا خطاف گویند و پوست درخت بید و ان بد از هر یکی ده درمسنگ مرصافی شش درم

دار فلفل و شونیز و توتیا هندی از هر یکی سه درم و نیم همه بسنت و سه دارو است

بکوبد و بآب بادیان و آب سداب و آب ترب یک هفته می سایند پس شافه کنند و اندر

سایه خشک کنند و بامداد و شبانگاه در چشم می کشند و شرط بکار داشتن این شافه

است که چون این دارو در چشم کشیده بنا شد تا دو ساعت باید **نسخه دیگر** از نسخه

نجیب سمرقندی رحمه الله علیه و این نسخه لفظا بلفظ اصطلاح اوست مرارة الكركى

و مرارة الشبوط و مرارة النسر و مرارة البازى و مرارة الحجل محففة من كل

واحد واحدة ثم يوخذ لكل عشرة دراهم منها وهى بالسوية درهم شحم الحنظل و مثله

سكبينج و مثله فرفيون فيجمع و يشف بماء الرازيانج و يكحل به والله الشافى و کوله

وانراکی سبب انتشار [illegible] رک گوشه چشم و رگ صدغ

زدن [illegible] قفا و حنت فوق

سودا [illegible] شاف مرارات کشیدن [illegible] علاج او فرود آمدن کردن سود دارد وآب شور و باردریا

کرده بر سر کردن [illegible] خاصه اگر [illegible] یا مبین ند علاجی نیکو باشد و بر قفا حجامت

کردن زیاده را نیش باز کشیدن **ع** و اگر سبب انتشار خشکی باشد گرمابه و نند بیرها تری

فزاینده کردن سود مند بود و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه

و روغن نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سود دارد **ع** و اگر سبب انتشار انساع

عصب مجوف بود دشوار علاج بود و اگر سبب انتشار خرق شبکیه بود علاج ناپذیر

بود والله اعلم بالصواب

باب دوم اندر یاد کردن ضیق و معالجات آن

تنگی ثقبه عنبیه دو گونه است یکی آنکه در آفرینش تنگ افتاده

باشد طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینایی

[illegible] باشد و دوم آنکه عارضی باشد پسندیده نیست و اسباب وی چهار نوع است

یکی سبب غلبه رطوبت عنبیه مسترخی گردد و ثقبه بدین سبب تنگ شود و تیرگی

چشم بر آن گواهی دهد و همچنین علامتهای رطوبت بر آن گواهی دهد **ع** و سبب دوم

سبب غلبه خشکی طبقه عنبیه تشنج کند و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ تر

باشد که ثقبه بجملگی بسته شود و تدبیر متقدم بر آن گواهی دهد **ع** و سوم

رطوبت بیضیه کمتر شود و مرد عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب ثقبه تنگ تر

گردد و این نوع بیرانرا و از پس بیماری گرم بسیار افتد و چشم کوچکتر شود

و علت از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر چیزی چون سایه بیند شکل و رنگ

[illegible] و تدبیر متقدم بر آن گواهی دهد **ع** و چهارم آنکه کیموس غلیظ اندر

ثقبه عنبیه گرد آید آنجا بیند و بفسرد **ع** و علامت وی آنست که طبیب تشبه [illegible] دید

علاجات آنراکی تنگی ثقبه غلبه خشکی بود علاج او تدبیرهاء تری فزاینده باشد چون

شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهاء تری دهنده [illegible] چکانیدن و آب خرفه

[illegible] کاهو [illegible] بزرقطونا [illegible] و شراب

مالیدن یک زمان کوتاه تا بادها را جذب کند و گاه گاه مجتری گرم خوردن [illegible] کردن

هم از بهر جذب ماده و گرمابه بکار داشتن و در آب [illegible] صافی نیم گرم نشستن و در میان

آب سر فرو بردن و چشم باز کردن بحت سودمند بود **ع** و اگر سبب غلبه رطوبت بود

استفراغ بادج [illegible] و حب قوقایا باید کردن و اغذیه اندر آن تجفیف و تبرید کامد

خالک دهست و شیاف زعفران کشیدن **صفت آن** اشق یک درم و نیم زعفران یک درم

نجار یک درم اخلاط زعفران چهار درم شاف کنند حنا یک درمست و در نسخه دیگر

جاوشیر یک درم آورده اند **صفت اخلاط زعفران** بکیرد زعفران و شاف ماميثا

و گل سرخ و مر و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یک جزو همه کوفته و بیخته

دارند **صفت داروی مغیل** اشق دو مثقال نجار چهار مثقال سرکین سوسمار سه مثقال **صفت**

زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال همه نرم سوده و بیخته با انگبین سرشند

نسخه دیگر معقلی بلبل اشق از هر یکی دو جزو و دهن بلسان و زعفران از هر یکی یک جزو

اشق را بآب بادیان حل کنند و دهن بلسان با وی بیامیزند و بعسل سرشند والله اعلم

باب سوم اندر یاد کردن اتساع عنبیه و معالجات آن

اتساع عنبیه چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقه

قرنیه است [illegible] از اسباب بادیه و آن نوع را نام عام موسرج

است لکن [illegible] یعنی دانایی است خاصه **اما نوع نخستین**

چنان باشد که [illegible] و بشکافد و عنبیه او از آن شکاف بر آید

و مقدار [illegible] و بدین سبب او را راس النمل

گویند و هر گاه [illegible] و رأس النمله اند نت

که تامل کنند [illegible] چشم [illegible] ازرق [illegible] و سیاهی چشم او

که [illegible] و کوچکتر باشد و شکل گردی

[illegible] گشته است [illegible] گرده است اگر

او از فساد خویش بگردیده است نشان داء النمله است بشره نیست و نیز در لون بشره
نگاه کنند اگر همی رنگ جشم نیست بشره است و اگر همه رنگست و گرد اگرد او خلطی سپید است
داء النمله است و آن سپیدی و شکافکی قرنیه است **ونوع دوم** بر اصل عنبیه
از بخشین باشد و آن را داء الذباب گویند یعنی سر مگس **ونوع سوم** بزرگتر باشد
و همچون دانه انگور باشد و بدین سبب این نوع را عنبیه گویند **ونوع چهارم** درد ناک
و بلندتر باشد و چون کهن باشد و قرنیه بر روی او بدرید همچون میخی باشد که او را [illegible]
کرده و هموار کنند و جنس این را [illegible] و بدین سبب مسمار گویند و بعضی کحالان [illegible]
را [illegible] گویند

معالجات

پیش از آنکه [illegible] شکافکی قرنیه غلیظ شود جشم را بوسته بر فادها بسته باید داشت و سخت باید بست
از بهر آنکه هرگاه که [illegible] شکاف او غلیظ شود و علاج نپذیرد [illegible]
و شادنج عدسی مغسول [illegible] دور کردن و اگر شادنج را اندر آب برگ زیتون یا اندر عصاره
عصا الراعی [illegible] حل کنند و بکار دارند بهتر باشد و توتیا با آب برگ زیتون یا [illegible] مورد
تر پرورده سخت سودمند باشد **ونوع چهارم** را رفاده نرم سازند باز از جشم
و بر پشت رفاده تخته سرب [illegible] بر شکل جشم وزن تخته [illegible] و بند
و شیاف [illegible] بکار دارند **صفت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مفید است
صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

داروها شش است و همه علاجها را که اندر باب علاج قرحه [illegible] یاد کرده
آمده است علاج این است و آنچه کهن شده باشد [illegible] و بسیار بودن [illegible]
کهن گاه گاه خون بکشاید [illegible] و کل [illegible] علاج کنند و [illegible] خواهند
[illegible] کنند [illegible] و کشند [illegible] کرد [illegible]
و اندکی بکشند و آن [illegible] که بیرون آمده باشد [illegible] با شادنج [illegible]
مغسول [illegible] بر جراحت [illegible] بر بست جشم [illegible] والله اعلم

باب چهارم اندر یاد کردن تفرق الاتصال عنبیه و معالجات

تفرق الاتصال که اندر طبقه عنبیه پدید آید و عیان اندر [illegible]
[illegible] بود و از جرم طبقه بیرون گردد [illegible] باشد و از جرم طبقه [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] باشد [illegible] اندر پنهان [illegible] بود
[illegible] آفت بزرگ [illegible] یکی آنکه رطوبت بیضیه
بیضیه بیرون آید و چهار آفت [illegible]
کجا [illegible] میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود و عنبیه [illegible] جلیدیه سود [illegible]
[illegible] جلیدیه است [illegible] آفت دوم آنکه [illegible]
[illegible] است و [illegible] نشود و زود از [illegible]
عنبیه [illegible] شود آفت سوم آنکه [illegible] جلیدیه سخت [illegible]
[illegible] غالب [illegible] او باطل شد آفت چهارم آنکه [illegible]
زوال رطوبت بیضیه [illegible] رطوبت جلیدیه زود [illegible]
شود اما اسباب تفرق الاتصال [illegible] یکی آنکه خلطی [illegible] طبقه را [illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] اجزاء طبقه را از هم در کشد [illegible] سوم
آنکه سببی از اسباب بادی [illegible] طریق علاج [illegible]
[illegible] جشم [illegible]
[illegible]

باب [illegible] معالجات آن

[illegible] جشم بیماریست از جمله بیماریها [illegible] و ماده آن رطوبتی غلیظ است و موضع آن
[illegible] طبقه [illegible] و میانه طبقه عنبیه است و هرگاه که چنین رطوبتی در این موضع گرد آید
ثقبه عنبیه که منفذ شعاع [illegible] است [illegible] بوند و منفذ [illegible]
که رطوبت جلیدیه [illegible] بسته شود و میان جلیدیه و [illegible] حجاب گردد تا بدان
سبب روشنایی باطل گردد **جالینوس گوید رحمة الله علیه** سبب این علت
غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بدین آن نمی خواهد که [illegible] غلیظ [illegible]
و سبب [illegible] بشود و لکن بدین آن میخواهد که از رطوبتی [illegible] و غلیظ
مدد یابد و آن رطوبت [illegible] از ثقبه عنبیه بیرون تواند و بر روی
طبقه عنبیه اندر [illegible] گرد آید [illegible] و حال این رطوبت اندر این موضع [illegible]
بیرون نیست اگر مزاج سرد باشد [illegible] و اگر حرارت ضعیف باشد ایستاده باشد [illegible]
شود [illegible] سبب بسته شدن منفذ و باطل شدن بینایی باشد اما سبب [illegible]
رطوبت اندر این موضع دو است یکی آنکه رطوبت خود سرد و غلیظ بود و دوم
آنکه از موضع خویش بیرون شده باشد و بظاهر [illegible] و از حرارت باطن دور
گشته و سبب تکرج بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است چنانکه می بینیم
که چیزها [illegible] می شوند و اسباب این علت شش است یکی کردن بسیار
دوم زخمی یا سقطه سوم سرمای سخت [illegible] مزاج چنانکه [illegible] اندر
[illegible] چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه [illegible]
که بیماری دراز کشیده باشند پنجم صداع [illegible] ششم طعامهای غلیظ که
از وی کیموس غلیظ تولد کند و این علت را [illegible] جشم [illegible]
جشم سیاه [illegible] رطوبت [illegible] و دلیل بر آنکه این رطوبت میان طبقه قرنیه و عنبیه است
[illegible] آنکه [illegible] اندر جشم [illegible]
و آن عنبیه [illegible]

که [illegible] بیضه سیلان کردی و بیرون آمدی و چون [illegible]
این صنعت [illegible] که [illegible] است [illegible] عنبیه [illegible]
[illegible] و جهت آسان [illegible]
[illegible] عنبیه [illegible] رسد جای [illegible]
[illegible] شود و از [illegible] است چون [illegible] **سوال** اگر گوید
[illegible] عنبیه و [illegible] است [illegible] اندر خمل عنبیه کمتر توان کردن یعنی پنهان
توان کردن **جواب** گوییم [illegible] اندر میان دو طبقه حاصل شود [illegible]
[illegible] و آن [illegible] فراخ گردد و [illegible] اندر شود و خمل عنبیه [illegible]
[illegible] و جای کند و چون [illegible] بیرون آرد [illegible] ماند و پنهان شود [illegible]
سلامت باز آید و بعضی طبیبان گفته اند آب اندر خمل عنبیه پنهان نمی شود لکن [illegible]
[illegible] پنهان شود [illegible] نزدیک محققان این درست نیست و گروهی دیگر
گفته اند [illegible] آب است که رطوبت بیضیه غلیظ گردد و این هم درست نیست از بهر آنکه
[illegible] یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او و اگر از وی بعضی غلیظ گردد این
جزو را [illegible] توان کرد و اگر [illegible] شود و پنهان گردد
و چون [illegible] اجزا [illegible] باشد [illegible] معاودت [illegible]
اندر خمل عنبیه پنهان [illegible] معاودت نکند [illegible] بیضیه [illegible]
[illegible] غلیظ گردد همگی او [illegible]
[illegible] و علاج [illegible] **اما استاد احمد**
اما این [illegible] است و دلیلها که گفته اند
فرخ رحمة الله علیه اندر کتاب [illegible] طبقه عنبیه و طبقه عنکبوتیه
باشد یا میان قرنیه و عنبیه [illegible] عنبیه و عنکبوتیه باشد [illegible]
باطل [illegible]

وانده باز قرنیه وعنبیه بود اگر سخت سوده وفسوده ... باشد چون ...
علت [illegible] باو ونه بقرح واین ... مجوف باشد هرگاه کی آن چشم دیگر برهم نهد ال...
فراخ شود و در چشم ... ظاهر باشد واگر بود اندک باشد این را آب سیاه گویند **استاد**
احمد وبعضی از استادان دیگر می گویند اندر سخن متقدمان می اید یعنی این جوی گویند
میان قرنیه وعنبیه باشد یا میان عنکبوتیه وعنبیه یا اندر عصب مجوف نگی نیستکی او این بجی
[illegible] کی برین سخن رسید از سخن متقدمان ودلیلها کی الکحه اند اینجا حکایت کردم
بعضی [illegible] احمدی گویند از بجی **اما** این جملگی استاد احمدی گوید اندر سخن متقدمان است کی
[illegible] قرح بیرون و نا بدین سخن آنست کی بیمار را بفرمایند تا آن چشم را کی قرح خواهد کرد
با نگیرد و چشم دیگر فراز کند وجفنها را برهم فشارد نیک وطبیب اندر چشم او نگاه کند اگر ثقبه ای راخ
بود فراخ [illegible] آب قرح بیرون است واگر فراخ تر نشود بباید دانست کی سر او در عصب مجوف است
چون این معنی در سخن متقدمان یافته می شود بدان می مانند کی مقصود ازین چه بیشتر قوم گفته اند
کی موضع او جز میان قرنیه وعنبیه نیست آنست کی آنچ قرح بدو بود از آنها آنست کی بون
وقوام آن خوب باشد و در میان این دو طبقه باشد ممکن نیست کی قرح [illegible]
نیست کی سمت در میان عنبیه وعنکبوتیه توان کرد با عصب مجوف [illegible]
وطبیب حاذق را از شناختن او در ... مجاده نیست وباید دانست کی این [illegible]
وبیشی واندر قوام ولون مختلف باشد بعضی بیشتر وبعضی کمتر بود وبعضی غلیظ تر بود
وبعضی رقیق تر وبعضی صافی تر وبعضی تیره تر **اما** اختلاف از اندر کمی وبیشی آنست کی
بعضی با بسیار بود وهمه ثقبه را بپوشاند وببندد وبینایی را باطل کند **و** وبعضی با اندک
باشد چنانک یک نیمه را بیشتر از ثقبه یا کمتر ببندد وباقی گشاده ماند وهرچ برابر آن
جانب باشد از دیدنها کی بسته است نتواند دیدن وهرچ برابر آن جانب باشد کی
گشاده بود تواند دیدن وبسیار باشد کی اندر ... اندر ... از ثقبه گاه باشد وگرد اگرد
او گشاده وخالی باشد [illegible] ... ببیند **اما**
اختلاف اندر قوام [illegible]

وسیاه چشم را افتد **علاج** انرا کی خون غلبه دارد
رگ قیفال ورگ گوشه چشم زدن سود دارد واستفراغ
کردن بایارج فیقرا وتدبیر لطیف کردن وعادت شام خوردن
بگردانیدن وپیش از طعام شراب زوفا گرزوفا خشک یا سداب
اب خشک هردو کوفته سفوف کردن واز پس هضم طعام
اندکی شراب انگوری کهن خوردن سود دارد وجگر بز را بکارد
بیازنند وبر آتش افکنند وان تری کی از وی تراود بر می دارند ودار
بلبل سوده ونمک هندی سوده با وی بیامیزند وبچشم اندر کشند
واگر دار بلبل بر کباب این جگر برافکنند تا تری کی ازان اندر چیند
بتر از دار بلبل را خشک کند وبکوبند واندر کشند روا باشد
وسرمه روشنایی وشیاف مرارات کشیدن سود دارد
وروغن بلسان بگیرند وباندکی افیون قوت او بشکنند واندر
کشند وعسل وآب بادیان بیامیزند واندر کشند وبک
ساعت نیک چشم برهم نهاده دارند ودار بلبل وقنبیل
راستا راست بکوبند وبو بیزند با آب کی از جگر بز تراییده وبچشم
اندر کشند وکباب جگر بز وقلیه آن خوردن وچشم بخار ان
داشتن سود دارد **واسباب** روزکوری ضد اسباب
شبکوری است واز بهر انک ... شب بقیاس با هوای روز
تر ست لطافت ...

زیادت کند بدین سبب چون روز آید چشم خیره شود وبصر
ضعیف گردد واین علت بیشتر مردمان ازرق چشم وانشهل را
افتد **علاج او** تدبیر هاء تری فزای باید کرد
وشیر زنان اندر بینی چکانیدن وروغن بنفش بر سر
نهادن واز طعامها تیز وشور وترش پرهیز کردن وبسیار
باشد که مردم پیوسته اندر روشنایی وصحرا باشد
ودر زمستان که برف آید نظر او پیوسته بر برف باشد بدین
سبب بصر او ضعیف شود واز دور نتواند دیدن وانچ از نزدیک
بیند باستقصا تواند دیدن وهرچ نگاه کند سپیدی بر لون
ان بیند **علاج** جامه ازرق پوشیدن ومقنع سیاه
پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته بر ان افتد

باب ... پنجم

اندر علاج چشمی که سرما زده باشد

گاه گندم اندر آب بپزند واز آب نیم گرم بچشم اندر
چکانند وعسل وعصاره سپر اندر چکانیدن سود دارد
وسنگ اسیا گرم کردن وشراب انگوری بروی ریختن
وچشم بخار از داشتن وداروهای تحلیل کننده چون زوفا
وبابونه واکلیل الملک اندر آب پختن وسر بخار آن داشتن

ششم

اندر ...

١٢٩

نظرف بوره ارمنی ... بپارسی بوره گویند خبث الحدید ریم آهن

عفص	زاج سفید را	زاج سرخ را	زاج سبز را
مازوی ...	قلقدیس خوانند وشوخار گویند	سوری خوانند	قلقنت وقلقند خوانند

زاج زرد
قلقطار وزاج شتر دندان خوانند   مثلث آب انگور بود که بجوشانند

ولکن وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد ودو دانگ بماند بعد ازان فرو گیرند
واستعمال کنند   دم الاخوین خون سیاوشان گویند و بعربی یا قاطر الدم خوانند

شیر مرغ   سنگ تراب الهالکت   عروق الصفر   عروق
شیر زق   بعربی سم الفار است

زعفران وعروق الصباغین بزر گویند وآن دو نوع است کوچک وبزرگ
وبزرگ وی را زرده چوبه گویند بپارسی وبعربی ... گویند ونوع کوچک
وی ماميران است وطبیعت زرده چوبه گرم وخشک است وعصاره وی
روشنایی چشم بیفزاید وسفیدی ببرد واگر در چشم کشند قوت باصره بدهد
وبدل وی نیم وزن وی مامیران بود وگویند هم وزن وی ... بود

کشتن فولاد و آهن و مس چنان بود که بمطرقه
تنک سازند و بر سر آتش سرخ میکنند و در بول گاو می افکنند
چندانکه سحق قبول کند انگاه سحق کرده بکار دارند

دوائی که بیاض را قلع کند صفت آن کف دریا و پوست تخم
مرغ از هر یک پنج درم نبات و انزروت و سفیداب قلعی
از هر یک چهار درم نوشادر درمی همه را کوفته و بیخته صلایه
کنند تا همه همچو غبار شود بکار دارند

سنگ الکوشره سنگ [illegible] است و طبیعت وی معتدل است
و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی
هم زیادت کند و هر روز ده درم با آب نیم گرم ربود
و دشواری نفس سودمند بود [illegible] روز متواتر بخورند

تنقیه لاجورد چنان بود که نرم سائیده آنرا با آب صلایه
کنند تا نیکو نرم شود انگاه آنرا خشک کرده بروغن بسندروس
سرشند و همچنین سازند انگاه آنرا آهسته آهسته در آب گرم
میمالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و بدیگر کاسه
میریزند که در روغن رنگ لاجورد نماند جز چرکهای آن
جز [illegible] دیگر [illegible] نیست دست باز میدارند و آن آب را
[illegible] کنند و لاجوردها را خشک کرده بکار دارند
و از آن جمله آنچه از سر آب [illegible] گیرند نیکوتر بود
تنقیه دهنه فرنگ آنچه مغشوش نبود هم بدستور لاجورد [illegible]
و آنچه از جمله مغشوش بود نیکو صلایه کرده و سر آب آن گرفته
کافی بود جهت استعمال و بر این قیاس بود در سایر رنگها

طریق سوختن اسرب این نوع بهتر است از همه انواع
اسرب را در تابه آهنین کنند و بر سر آتش نهند و بسوزانند تا بگونه
زرنیخ شود و ابوریحان گوید این نوع بهتر است و طبیعت آن
سرد بود در درجه دوم و منفعت [illegible] وی آنست که چون [illegible] کنند
[illegible] ریشهای چشم کنند و سودمند بود جهت ریشهای مفاصل
و ذکر و خصیه چون بر آن موضع بپاشند و همچنین بواسیر و سرطان
و ریشهای زشت و بدل آن اثمد است و انگاه که آبار سنگ
سوخته شود آبار را از خاکستر و انگشت جدا کنند و چند نوبت
بشویند و بکار دارند

بسد اصل المرجان است
و سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن مرجان سرخ است
و باریک بسیار [illegible] آنرا [illegible] گویند و باید که سوخته مستعمل
کنند و صفت سوختن او آنست که در کوزه کواری نو کنند
و بگل حکمت گیرند و در تنور نهند یک شب و بامداد بیرون آورند
و بعد از سوختن بشویند [illegible] آسیاب کنند

حجر المغناطیس بپارسی سنگ آهن ربا گویند و چون بسوزند
مانند شادنج بود در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه بود
که [illegible] مایل [illegible] بود رماد السرطانات صاحب منهاج
گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند یک شب
و در تنوری که آتش تیز بود نهند و بعد از آن بیرون آرند و صاحب
جامع گوید که سوختن وی چنان بود که دیگ مسین سرخ بر سر آتش
نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر شود و استعمال کنند
طریق سوختن کفک دریا چون خواهند که بسوزانند در دیگ گل تا پخته بنهند
و سر آن بگیرند و در تنور آتش نهند چون پخته شود بیرون آرند و اگر
خواهند که غسل کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند

زبد الاطفال آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند و خشک و سحق کنند
با همچندان ورق مامیثا و همچندان نبات و در چشم کنند سفیده
که در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبد الاطفال آن بود

که در چشم بهن خواه قدیم وخواه جدید ببرد

ابن زهر در خواص آورده است که هر زنی که حیض
وی زیاده رود و باز نه ایستد بستانند جنطیانای رومی
و بکوبند و با حنا بسرشند و بر دست بندند حیض باز ایستد
و این مجرب است و بکرات آزموده و امتحان شده

دهانج سنگی سبز است و بفارسی دهانه گویند و آن
دو نوع است کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی شیرین
بود و ترش و شیرین وی چنان امتحان کنند که وی را
بسایند و بر روی آیینه کنند و رها کنند تا خشک شود اگر آیینه
زنگ برآرد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن
سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود
و سودمند بود جهت سفیدی که در چشم افتد با مروارید

فولادی

ناسفته و توتیای هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بحریر
مانند سرمه در چشم کنند و وی از جمله سموم است و اگر بر موضع
گزیدگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند ع ع

قشر البیض مسح گویند سرد بود در دوم و خشک و حکه و جرب
چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کنند و کحل کنند
و اگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در
چشم بود زایل کند و قوت چشم بدهد و کشف اشک کند
و منع ماده آن کند و قرحه و بثره که در چشم باشد زایل کند
و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس
وی چون با آب گشنیز کحل کنند و در بینی چکانند
قطع رعاف کند ع ع

قلیمیا اقلیمیا گویند و آن انواع است فضی و ذهبی و نحاسی
و معدنی و عملی بود و عملی از نقره و زر و مس و مرقشیشا کنند
و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آرند و آنرا در آب تابند
و بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن
معتدل است در حرارت و برودت و خشک است در سیوم
و آنچه عملی بود از درد زر و نقره و ثقل آنست و اولی آنست
که آنرا در کوزه گوارس نو کنند و سر آن بگل حکمت و در
تنور نهند و اقلیمیای نقره سردتر از اقلیمیای زر بود
و در وی تجفیف و جلای با اعتدال بود و فعل وی همچنین
در ابدان معتدل کند نه در گوشتهای صلب و جرب و در ریشهای
تر که در بدن و چشم بود ذرور کردن سودمند بود و چون
در مرهمها استعمال کنند گوشت برویاند در جراحت و اقلیمیای
زر لطیفتر از اقلیمیای نقره است و نافع بود جهت
ابتدای نزول آب و سفیدی و ریش چشم را زایل کند

وجراحتها را پاک کند از چرک و گوشت زیادت بخورد و قوت
چشم بدهد و مجفف بغرالدغ بود و بدل اقلیمیای زر و نقره
مرداسنگ سفید بود و صفت غسل وی آنست که با آب
سحق کنند و آب از وی میریزند تا از زمانی که بر سر آب
هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارد استعمال کنند ع

زجاج بفارسی آبگینه گویند و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است در دوم موی برویاند چون با روغن زنبق طلا کنند
و در وی قبض و لطافت بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنائی
بیفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق
کرده باشند که وی و شانه برپراند و چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق
مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت
سوختن وی آن بود که در کوره آهنگران نهند و بدمند
تا نزدیک گداختن پس بیرون آرند و در آب اندازند بعد از آن

و منعطف کنند و بعد از سوختن وی چنان بود که سحق کنند

سحق کنند و بر روی صفحه از آهن کنند که سر آن گشوده بود
و آتش فحم در شیب وی کنند مقدار سه ساعت و دایم
تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند

سوختن خرچنگ چنان بود که خرچنگ زنده چندانکه خواهند
اندر دیگ مسین سفید ناکرده کنند و سر آنرا محکم سازند
و آتش میکنند چندانکه از حرارت دیگ خرچنگ سوخته
گردد و اگر دیگ مسین نباشد در ظرف آهنین نیز توان کرد
و اگر آن هم نیابند در کوزهٔ نپخته که ضخیم بود از گل
سرخ پر کنند و سر آن را محکم کرده در کورهٔ خلاص العقدار
آتش دهند که دانند سوخته شد و هنوز تکلیس نیافته بردارند

سوختن صدف چنان بود که آنرا بر سر انگشت
تافته نهند و با آهنگ باد بر آن میدمند تا از وضع خود

بگردد و آثار سوختگی قریب بمکلس شدن در آن پدید آید
و سحق نیکو قبول کنند آنگاه بردارند و خشک کرده بکار دارند

شبح نوعی از حلزونست بپارسی گلک خوانند و بشیرازی قصبک
گویند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سنبطرد بزرگ
و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران
شیراز آنرا توتیای اکر خوانند و آن ودع است و بهترین شبح تازه
سفید املس بود و چون بسوزند در داروهای چشم مستعمل کنند
و صفت سوختن وی چنان بود که شبح را در گل گیرند گلی که بر کین
در روی سرشته باشند و در تنوری که با آتش تافته باشند بنهند
تا بسوزد و علامت سوختگی وی آن بود که سفید گشته بود
و اگر سوخته نشده بود دیگر در گل گیرند و در آتش برند یا در کوزه گوارد
کنند و در گل گیرند و در آتش برند تا تمام سوخته شود و سفید گردد
بعد از آن با آب سحق کنند و بشویند و سحق کنند دیگر بار و مستعمل کنند

ودع نوعی از حلزونست و بپارسی گجنک خوانند و بزرگ وی
سفید مهره و کوچک بود و بشیرازی گوش ماهی خوانند و آن نوعی
از حلزونست و حلزون شبح بود و وی مجوف پهن و پیچیده بود
و در قوت مانند صدف بود و بخاصیت مانند شبح

طریق سوختن کف دریا در دیگی گل ناپخته نهند و سر وی
بگیرند و در تنور در میان آتش نهند پس چون بپخته گردد
برون آرند و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل
کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند

شیر ذق و شیر زج صاحب جامع گوید بترکی [illegible]
خفاش است و گویند بول او و صاحب منهاج گوید شیر اوست
و مؤلف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر

ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردم بافواه گویند شیر ذق است
و طبیعت وی گرم بود و خشک و بغایت گرم و تیز بود منفعت
وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم
بود چون در چشم کشند زایل کنند

داروی غبار حکیم سلمانی

غوک چکیده، سنگ بصری، گل کاسنی، به داروی جشمیجه
نیم مثقال، نیم مثقال، نیم مثقال، ده نیم مثقال، نیم مثقال، نیم مثقال، نیم مثقال
تخم شربتی، گرد نیکو، انزروت، تخم مرورش
نیم مثقال، نیم مثقال، ۲ مثقال و نیم، ۲ مثقال و نیم
کتیرای ساق، کتیرای آلوی سیاه، صمغ عربی، کتیرا، گل ختمی سفید
۲ مثقال و نیم، ۲ مثقال و نیم، ۲ مثقال و نیم، ۲ مثقال و نیم، یک مثقال
مجموع کوفته و بیخته بکار دارند

بابت دیگر غبار داروی لعاب

تخم شربتی تخم بنکو بهدانه تخم مرورش گل ختمی سفید

هیچ مثقال هیچ مثقال هیچ مثقال نیم مثقال و نیم یک مثقال

این اجزاها با سفیده تخم مرغ خیسانیده بگذارند که در

سایه خشک شود بعدازان مغز چشمیجه نبات انزروت

کل کاشی کتیرای سیاق کتیرای آلوی سیاه داخل کرده بکوبند

و بیزند نگاه دارند دیگر جهت چشمی که با درشت داشته باشد

این اجزای مذکور داخل آب قثاء الحمار کرده در سایه

خشک نمایند و بعدازان اجزای آخر داخل کرده کوفته

و بیخته نگاه دارند و آب قثاء الحمار عوض سفیده تخم مرغ است

بابت دیگر غبار دارو جر سفوطرنیت نبات کتیرای سیاق

کوفته بیخته نگاه دارند

نسخه شیاف دامو خانی

کتیرا یک روز آب بخوره و یک روز آب گرم تر بر روی آن بریخته

تا چهل روز که پرورده شود بعدازان صاف نمود توتیای قصبه

سه دفعه در آتش اندازند و تاب انداخته بعدازان در کیسه کرباس

کرده و چشمیجه در کیسه کرده در سرگین خر بجوش نشاند و یک شب

بگذارند در میان سرگین خر بعدازان در آرند و چشمیجه را از کیسه

خالی نمایند و کرباس بمالند تا مغز شود

چشمیجه مغز و چهار مثقال ماميران و بیست مثقال نبات سفید

کوفته و بیخته داخل کتیرای پرورده کرده و ده مثقال

روغن بادام و یک فنجان روغن دنبه میش سیاه دنبه سفید

و روغنها وقتی داخل کنند که اجزاها در آفتاب قوام گرفته باشد

بعدازان روغن بریزند و یکدو روز بگذارند آنقدر که حب توان

کرد بعدازان شیاف بسازند جهت چشمی که خارش و جرب

وجعی که از عرق و گرما رمض کند نافعست

داروی جهت غبار و جرب ماميران چینی توتیای کرمانی مغسول

هشت مثقال

بلیله کابلی زنجبیل دار فلفل زردچوبه نمک هندی

هیچ مثقال پنج مثقال نیم مثقال

همه کوفته و بیخته در میان ظرف چینی یا کاشی کرده هفت مرتبه

آب غوره بریزند آنقدر که در بالای اجزای مذکور برگردد بعدازان

در آفتاب بگذارند که خشک شود بعدازان که خشک صلایه نموده نگاه دارند

یورق ارمنی اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهنه شده باشد

داروی نافع جهت خصیهای کلنگ نمکسود کنند و خشک

کنند و بیامیزند با هم خیدان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات

اجزا هر یک کوفته بیخته در چشم کشند سفیدی را که در چشم بود

که بسبب آبله یا ناخنه باشد زایل کند البته البته باذن الله تعالی

هو

آمله چینی دو درم نیمکوفته کنند و در آب شیرین بخیسانند

ده ساعت بعدازان صاف کنند سه نوبت و در چشم

چکانند سفیدی که در چشم بود سود دهد و این مجربست

بدل اشادنج نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن

توتیا و شیبوره گویند بدل وی حجر مقناطیس است چنین گویند

مانند شادنج بود روسختج را گفت گویند و آن نحاس محرق است

بسیاری مس سوخته گویند لیکن روی سوخته گویند و چشم را جلا دهد

طریق سوختن زرنیخ دیگ نو سفالی است بنهند و بر سر آتش نهند و در آن

زرنیخ کنند و دائم تحریک میکنند تا آنزمان که لون آن تغیر کند و بریان شود

بعدازان فرو گیرند و سرد کنند و سحق کنند بوقت حاجت استعمال نمایند

حب کافور زعفران نشاسته صمغ عربی تخم خیارا تخم کدو

تخم مقلل

بهدانه

گل ارمنی کتیرا

توتیا در باب چشم خاصیتی عظیم دارد اما باید که در آتش بسوزانند
وسپید سازند که به زردی زند در رنگها و مرهمها و داروها بکار دارند ۞

شنجرف در داروهای چشم استعمال کنند بقوت ترا زشادنج نبود و آب بسیار
باید کرد مثل شادنج و بکار دارند ۞

این نسخه از طب مظفر بن محمد الحسینی شفائی است
اغبر لولوئی جرب وسبل وشرناق وضعف بصر را نافعست صفته
آن توتیای کرمانی شسته وصدف محرق مغسول از هر یک ده درم
مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده استعمال نمایند ۞

اکحل که قرحه وموسرج را نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز
هشت درم اقلیمیای نقره وصمغ عربی از هر یک چهار درم روی سوخته
یکدرم ونشاسته وافیون از هر یک ۲ درم صلایه کرده در چشم اندازند ۞

ذروری که از جهت درد چشم اطفال نافعست صفته آن انزروت مربی
وحشمیزج از هر یک ده درم مامیران دم الاخوین از هر یک ۲ درم کوفته
بیخته بکار دارند ۞ ذروری که دارفلفل ۲ دانگ هلیله زرد وحضض
ومرمکی از هر یک ۲ درم زبد البحر یکدرم مامیران ۲ دانگ صبر سقوطری
یک دانگ ونیم کوفته وبیخته بچشم اندازند که نافعست ۞

ذرور سبل بونیای مغسول ۲ مثقال مامیران ۲ درم زبد البحر وحضض مکی
صبر سقوطری دارفلفل پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم انزروت
مربی چهار مثقال صمغ عربی یک مثقال کوفته بیخته بچشم اندازند ۞

ذروری که بیاض برد وغبار ساذج هندی شش درم
مس سوخته سرمه اصفهانی توتیای مس سوخته از هر یک سه درم
شادنج مغسول مرتک صاف از هر یک یکدرم صدف سوخته
مامیران چینی از هر یک ۲ درم صلایه کرده بچشم اندازند ۞

ذرور کافوری نافعست از جهت حرارت چشم و رمد صفت آن
صدف سوخته مروارید ناسفته از هر یک ۲ درم نشاسته یکدرم کافور دانگی
صلایه کرده بچشم اندازند ۞

ذرور ابتدائی [illegible] که مادی جرب وسبل و دمعه را نافعست
مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی مغسول صدف سوخته توتیای مس
مغسول سرمه اصفهانی مغسول از هر یک ۲ درم کوفته بیخته بچشم اندازند

ذرور انزروت قرحه را پاک سازد صفته آن نشاسته سه درم
انزروت پرورده واسفیداج رصاص از هر یک ۲ درم کوفته
ذرور سازند ۞ ذروری دیگر که دمعه وجرب وضعف بصر را
نافع بود و پیرانرا موافق بود صفته آن توتیای مغسول ۲ درم
پوست هلیله زرد وصبر و دارفلفل وزردچوبه از هر یک پنجدرم
فلفل ۲ درم کوفته بیخته بچشم اندازند ۞ ذروری که نافعست
از جهت درد چشم کهنه وسرخی وآب رفتن از چشم صفت آن
توتیای مغسول سفیداب ارزیز ونشاسته مساوی کوفته
وبیخته ذرور سازند ۞

ذرور ظفره بین ناخنه شیاف مامیثا ساذج هندی حماما از هر یک دانگی ونیم
سرمه اصفهانی فلفل زنگار از هر یک یکدرم کوفته بیخته بچشم اندازند ۞

ذروری که نافعست از جهت جرب وسبل وظفره واکله وجفن
اقلیمیای سیم صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران فلفل شنگرف
از هر یک ۲ درم افیون یکدرم ونیم صلایه کرده بچشم اندازند ۞

شیاف اصفر جهت ابتدای نزول آب وتاریکی چشم نافعست
انزروت مربی (صمغ عربی) شیاف مامیثا از هر یک هشت درم بوره ارمنی
فلفل سفید از هر یک چهار درم زرنیخ زرد ۲ درم زعفران یکدرم ونیم
کوفته بیخته شیاف سازند ۞ شیاف اصفر نوعی دیگر جهت نزول آب
هلیله زرد توتیای هندی از هر یک پنجدرم فلفل سفید صمغ عربی
از هر یک سه درم زعفران یکدرم با آب رازیانه شیاف سازند ۞

شیافی که نافعست جرب وغلظت جفن وسبل کهنه را که با آن حرارت
وحمرت نبود وبیاض وتاریکی چشم را زایل کند صفت آن افیون
اقلیمیای سیم از هر یک یکدرم سفیداب ارزیز صمغ عربی
زنگار اشق از هر یک ۲ درم با آبی که اشق در آن حل کرده باشند شیاف سازد ۞

شیافی که نافعست ابتدای رمد را و درد ساکن کند و خواب آورد صفت آن
شیاف مامیثا هفت درم زعفران افیون حضض صمغ عربی از هر یک
ه درم کثیرا و انزروت از هر یک چهار درم جندبیدستر یکدرم کوفته
بیخته شیاف سازند تم
شیافی که نافعست قرحه حاره جدیده را
و چشم خشک سازد و گوشت برویاند صفت آن سفیداب ارزیز
ده درم کندر انزروت از هر یک یکدرم افیون نیم درم کافور
ه دانگ کوفته بیخته شیاف سازند تم

شیاف ~~اخضر~~ اسود نسخه دیگر
رمد و حرقه عین و دمعه و سبل را که با حرارت بود نافع است
آملج ماسیطلا سفیداب ارزیز صمغ عربی افیون از هر یک چهار درم
مس سوخته سنبل الطیب نشاسته از هر یک یکدرم و نیم اقاقیا بیست و
چهار درم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب شیاف سازند تم

شیاف غرب جر کندر انزروت دم الاخوین سرمه شب یمانی
از هر یک یکدرم زنگار دانگی و نیم بگلاب شیاف سازند و سوراخ را
از چرک پاک کنند و در آنجا چکانند تم

شیاف دیگر قرحه و بثور را نافع است صفت آن اشق انزروت
از هر یک پنجدرم کندر ده درم زعفران ه درم به لعاب حلبه شیاف سازند تم

شیاف قلقند از برای ظفره نافعست روی سوخته پنجدرم زنگار ه درم
نوشادر قلقند بوره ارمنی از هر یک یکدرم زرنیخ سرخ نیمدرم با سرکه
بسرشند و یک هفته بگذارند بعد از آن شیاف سازند در محل احتیاج بکار دارند تم

شیافی که قایم مقام مرارات صفت آن زهره بز کوهی در ظرف
مسین خشک کنند ده درم شحم حنظل نیمدرم سکبینج ه درم فرفیون
و نوشادر از هر یک یکدرم و سکبینج را با آب سداب یا آب رازیانه
حل کنند و داروها کوفته و بیخته با آن بسرشند و شیاف سازند تم

شیاف علائی جهت حکه و جرب و سلاق و ظلمت و سبل و ظفره و خشونت
اجفان را نافعست صفت آن توتیای مغسول شش درم مامیران چینی
شیاف مامیثا از هر یک پنجدرم دارفلفل زنجبیل زبد البحر حضض هندی

شادنج عدسی مغسول
پوست هلیله زرد ساذج هندی از هر یک سه درم زعفران ه درم
کثیرا صمغ عربی از هر یک ه مثقال با آب غوره پرورده شیاف سازند تم

شیاف حلتیت خیالات و ابتدای آب را نافع بود صفت آن
حلتیت حریق سفید از هر یک ده درم سکبینج نه درم بعسل بسرشند و شیاف سازند

شیافی که جرب و سبل و شحم زاید را نافع بود صفت آن ساذج هندی شش درم
صمغ عربی پنجدرم زنگار سه درم مس سوخته قلقطار سوخته از هر یک ه درم
افیون مرمکی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم با آب سداب شیاف سازند

شیافی که بثره و قرحه را سود دهد و نشان قرحه ببرد صفت آن
شاخ گوزن سوخته نشاسته سرب سوخته از هر یک چهار درم
توتیای مس سوخته ه درم صمغ عربی سه درم افیون یکدرم شیاف سازند
و در چشم کنند نافع است باذن الله تعالی تم

ضمادی که آماس چشم بنشاند و درد ساکن کند صفت آن
آرد جو ده درم آرد باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ یک بیضه

با آب گشنیز و آب کاسنی ممزوج ساخته ضماد کنند تم طلائی که چون
بر پیشانی و پشت چشم مالند در ابتدای رمد نافع است صفت آن
شیاف مامیثا حضض گل سرخ صندل سرخ فوفل زعفران
مساوی با آب گشنیز تر یا آب کاسنی طلا کنند تم

کحل زعفران حکه جفن و تاریکی چشم و دمعه و سیلان را نافعست صفت آن
زعفران سنبل از هر یک ه درم دار فلفل یکدرم فلفل سفید کافور از هر یک دانگی و نیم
نوشادر نیم درم مازو سه درم کوفته بیخته در چشم کنند تم کحل دمعه

توتیای مغسول ه درم اسپید هلیله زرد صبر از هر یک چهار درم فلفل نیم درم
دار فلفل یکدرم کوفته بیخته بمیل در چشم کنند کحل الجواهر بصر را قوت
دهد و تیز گرداند صفت آن سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنجدرم
اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیم درم ساذج هندی
ه درم صلایه کرده در چشم کنند تم کحل الجواهر نوعی دیگر

سرمه اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده درم مارقشیشا مرجان
[illegible] سرخ دهنه فرنگ عقیق سرخ سوخته ورق طلا و نقره مامیران چینی

فلفل سفید دار فلفل الملحمای طلا و نقره روی سوخته از هر یک چهار درم
سرطان بحری سوخته مروارید ناسفته ساذج هندی از هر یک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد شسته زعفران توتیا سوخته از هر یک یکدرم
حلاوه عفله اکتحال نمایند تم تم

کحل که صحت چشم را نگاه دارد صفت آن
توتیای مغسول ده درم شیاف مامیثا سه درم جر سقوطری حضض مکی
از هر یک یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته با آب غوره یا آب سماق
پرورده در سایه خشک کنند و صبح و شام در چشم کشند تم تم

داروی سفید چشم جر کف دریا انزروت نبات کرد تا بید باروغ
چهار مثقال ۵ مثقال ۵ مثقال ۵ مثقال ۵ مثقال

جهت درد چشم بسیار نافع است دو ملک ۶ یا در اول ...
بکار آید انزروت با شیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی
و نبات سفیداب برابر کوفته و

هو السمیع البصیر

صفت سرمه ذو الکتابه که نافع است از برای محافظت روشنی چشم
خاصه کسانی که نویسنده باشند یا نقش کنند یا کارهای باریک کنند روشنی چشم
افزاید و قوت چشم افزاید بگیرند شیاف مامیثا یعنی عصاره مامیثا تخم گل سرخ
یکدرم یکدرم یکدرم
هلیله زرد عصاره غوره سرمه به آب باران پرورده کافور سنبل الطیب
نیم درم یکدرم یکدرم دانگی دو دانگ
جمله داروها هفت است و دواها جدا جدا بکوبند و از حریر بیزند و بچشم
کنند که نافع است باذن الله تعالی و

حبی که جهت ضعف دل
و درد چشم نافع است که حضرت سعادت دستگاه میرزا احمد فرموده بود
جر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی شحم حنظل سقمونیا مشوب
مثقال مثقال مثقال نیم مثقال نیم
اجزا کوفته حب سازند خوراک یک مثقال با آب نیم گرم بنوشند مجموع
چهار مثقال است ۵ روز فاصله بدهند و هر ۵ روز یک مثقال بخورند
که نافع است

و این دواها حب ساخته در زیر چشم دود کنند کندر میعه سائله
مثقال مثقال
مرمکی قسط سندروس اجزا کوفته حبها ساخته بوقت حاجت
مثقال مثقال مثقال
یکدانه در آتش انداخته سر بدود آن بدارند تم

بسم الله الرحمن الرحیم
از خزانه سلیمان بن داود علیهما السلام منتقل شد بخزانه اکبر پادشاه عجم بعد از آن
منتقل شد بخزانه امیر المؤمنین علیه السلام و نوشت آنحضرت این نسخه را بخط ...
از مردمان و این نسخه ایست که تازه ... این یافت بخط ...
توتیای هندی بوزن یک درهم سرمه اصفهانی بوزن دو درهم ملح اندرانی ربع مثقال
زعفران نصف قیراط کافور یک حبه هلیله کابلی پنج حبه طریق عملش آنست که
ادویه را گرفته هلیله را در آب گذارد تا آنکه آب او را بپوشاند و یک شب در آب
گذارد بعد از آن ... آب را صاف کند و ادویه مذکوره را در آن آب ریزد
تا آنکه تربیت یابد و بجوشانند بر آتش آب مذکور را تا آنکه ربع آب باقی ماند

بعد از آن صاف کنند آن آب را با پارچه و خشک کنند آنرا و سحق بلیغ نماید بعد از
خشک شدن و استعمال نماید در چشم که صاحب غرب و ظلمت و آزار باشد که بمرآینه
نور و بهار آن مثل زمان جوانی خواهد شد و هر چند که آن چشم صد ساله باشد که باریکی
میکرده باشد بدانکه غرب اماسی کوچکیست در گوشه چشم از جانب بینی که اگر
انگشت بر موضعش فشارند ریم بیرون آید تم تم تم

[illegible] شنبلیله [illegible] پنج مثقال
[illegible] مثقال [illegible] سیاه [illegible] ناقع
[illegible] بالنگو [illegible] مثقال [illegible]

هو الله
مسنون دندان
جهت گوشت آوردن بجرب از نافع
و برطرف کردن خون از دندان نافع
کند دم الاخوین البرشا صندل سرخ الدر کدام
چهار مثقال شب یمانی یکمثقال گلنار فارسی
عود هندی سوخته سعد کوفی سماق از هر دو مثقال
همه را کوفته سنون نماید مجرب فرموده که اگر
خون نیاید شب
یمانی داخل کند

یکمثقال یکمثقال یکمثقال [illegible]
[illegible] زعفران اجزا را کوفته [illegible]

اصبابت
هو
قنطوریون کبیر
قنطوریون صغیر لیطون بعض طو معرون گویند
[illegible] قنطوریون صغیر [illegible] طو لیطون بعض طلبیقون
دقیق گویند و نبعو یونانی طو دقیق بعو و بعض بردمان سرخ بعو
ومعنی آن قنطوریون صغیر بعو بعو و گل او
[illegible] قنطوریون بکعب شیع اشیع ماند و نیخ و
گویند و تفسیر آن بعو بعدار بکعب بورق مستطر [illegible] بنات
وساق وی باریک بعو و ورق وی قنطوریون باریک بعو و منفعت
که بقرنزب مانک بعو ندارد وطعم و ورق و زهر بعو را
کوچک بعو و بیخ منفعت قضبان و ورق سودمند بعو و دماغ
تلخ بعو و منفعت وی در [illegible] سبب آن بلغم بعو سود بعو و اعصاب
وی بسیار بعو وقع قولنج که ورزا نافع بعو و نافع بعو
و بچه مرده بیرون آورد و گزاز را الفابت [illegible] نافع
پاک گرداند تنقیه پاک و مصروع را نفوت بعو و مره صفرا
و مسهل آب زرد حلم بعو و مسهل بعو و درد مفاصل و عرق
که با بلغم مخاطی آمیخته بعو براند و درد دندان و پادان
آلت و درد قولنج حقنه باشند نافع بعو
حقنه کنند
ومقدار

آفتاب بعض
او شعاب بعو نیز [illegible]
ومقدار شربت از او [illegible] وی از حرارت زاید و بر صدر
و در حقنه بجدم و عصاره وی از حرارت بکاهد و بر رانده
سود مند بعض جهت درد و بسته که بکار است که بکاهد و از این
باز خوردن شراب صرف و جبن بعدار آن سرگند آن سهل نامند و طلا کنند
و بیشانی و زلف سر ضماد کنند ایک بعدار آن عصاره سفید و از این بطی
بمالند و موی سر ند و بعضی شویند بمالند شخشن و آب بعض و برنی
و جبن آب و عسل اندکی جلی کنند و در مو بدان تر کنند و طلا کنند
عصاره با آب بمالند برو سنگ که بکار دیدن دختر جلی تهن
کنند آب رفتن از چشم باز دارد و آب نیز و درد بار چشم در
بر پلک چشم درد و ورم آن و پیک و مجموع درد و [illegible] [illegible] در
که در چشم بعو زاید کنند [illegible] و مجموع را نافع
چشم بعو و ریش که در طبقه قرنیه بعو و سرخ ران زاید کنند
و آب با [illegible] خرب با سوسن تملید از دندان و در و ضربان بعو
در سرکه و [illegible] جلا شد و آنرا از حرارت گل سرخ
بروغن

استعمال کنند و نافع بود
جهت ریش که در بن گوش بود و در گوش حک کنند و نافع بود
و اگر کرم در ریش کوش حک کنند و در گوش ورم عصب رابع بود
آب ورق شفتالو حک کنند زایل کند و ورم کند نافع بود و ورعاف
بجموع علتهای که در گوش بود زایل احداث کند اضافه کنند و در بینی
کلیداز اند و مجموع ریشهای که در بینی زاج سعد بروی ورم از ان روانه
زایل کند چون با سرکه حل کنند و فندرس که در دهان بود و ریم کنند
حک نند البته رعاف را به بندد و ریش که در دهان کهنه تا بنض حل
بود و بوی دهان کنند زمانی در دهان نگاه دارند شفا یابد و کسیا
و بدان مضمضه کنند زمانی در دهان نگاه دارند شفا یابد و جهت ملازه و ورم
سه بوی دهان گنده شده بسبب لکلاب حل کنند و بدان مضمضه
کنند و زمانی دیر در دهان نگاه دارند شفا یابد مجموع را نافعست
لوزتین و تشقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع زنبور
وچون با شراب بر سنگ بر نحل کنند و بر موضع گزندگی و گزندگی
و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و
مجموع جانوران زهر دار را نافع بود
وجه یکدرم از وی

در بیت درم

نسخه از خلاصة التجارب دهن مشمش از مخترعات مصنف

اجزا و ترکیب آن بگیرند خراطین یکمن علف یکمن نبات انجره
نیم کوفته جمله را در ده من آب بپزند چندانکه همه نرم گردد
و مهرا شود و آب بثلث آید پس آنرا بپالایند و پیاز نرگس
نیم کوفته ده سیر و تخم انجره هشت سیر تخم خروع نیم کوفته پنج سیر
کبریت یک سیر زفت سه سیر شیر خرنجین در افکنند و چندان
بجوشانند که آب تا یکمن آید آنرا صاف بپالایند و سه سیر
روغن بلادر پخته با هفت سیر روغن کنجد آمیخته روغن
اندران ریزند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن
بماند از این بر هر عضو که مالند و مدا و مت نمایند در موضع
گرم فربه کند و اگر بر تمام اعضا مالند همچنین نافع بود
و بادها و ورمهای بد را تحلیل دهد و مجربست

و علف بپارسی اسپست خوانند و بعضی ترکی فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گردد
قت و علف گویند

در بیت درم آنچه
باد آورد و بنخ خشک در وی باشد فقط بعینه
چون شده بیخ جل کنند و بیان شرون و سبزا بعد بدل وی
و صاحب منهاج گوید افراط صمغ عربی و گویند و گویند
مسهل خون بود و مصلح وی عسل بود لبنی بود
و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی سورنجان و بوزن آن گشنیز ورق
ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن گشنیز خا بعد
بدل آن بوزن آن پرسیاوشان

نسخه حب کافور مغز تخم کدو مغز خیار گل ارمنی مغول
طباشیر رسته صمغ عربی از هر یک یکمثقال کافور جو دو دانگ
زعفران یک جو کوفته و بیخته با بهدانه حب سازند

ایضا خلاصة التجارب

داروی آبله فرنگ از مخترعات حکمای فرنگ مجربات الشان
جهت همین مرض اجزا و ترکیب آن بگیرند زیبق و مصطکی
و تربد از هر یکی سی درم و کندر و مرداسنگ و توتیا
و اسفیداج ارزیز و صمغ آلو از هر یک هشت درم زاج سفید
و پوست نارنج و شوره بما و صمغ سرد از هر یکی ده درم
حنا پنجاه درم و زیبق را بحنا خاک کنند و اجزای دیگر
جمله را کوفته و بیخته با آن خلط کنند و بروغن گل و روغن
پیه خوک و روغن زیت و روغن دنبه سرشند و بقوام
آورند قوام قیروطی چنانکه زیبق زنده نشود و نگاه دارند

نسخه دیگر از مجربات اهل عراق و خراسان و آذربایجان
بگیرند اجزا و ترکیب آن بگیرند سیماب چهل درم مصطکی سی درم
کندر بیست درم مرداسنگ ده درم حنا پنجاه درم صمغ سرد
پنجاه درم صمغ عربی پانزده درم جمله را بهمان دستور در روغنهای

مذکور است بسند و نگاه دارند و روغن مغز زردآلوی تلخ
بجای روغن دنبه [illegible] و روغن گل فرمودم انفع بود
بمرات و گاه بود که بجهت مالیدن ریشهای خبیث آن
زنگار نیز اضافه و توتیای هندی هم بعضی اضافه کنند
و نافع بود

اوزان درهم شش دانگ بود که اهل اندلس گویند شش حبه
بود و حبه دو جو متوسط بود مثقال یک درم و ربع درمی بود
قیراط نصف دانگ بود خمس درهم دانگ و حبه و ثلث [illegible]
جوی بود تقریبا ربع درهم دانگ و نصف بود
درخمی قریب بمثقال بود [illegible] دولت و پنجاه و هفت درم
و سبع درمی بود که مجموع چهل سیر هرات میشود سیر
شش درم و دو دانگ بود [illegible] چهار مثقال بود و دو دانگ گویند
که یک سیر شش درهم و سه سبع [illegible] بود رطل بغدادی بیست سیر بود
و ملعقه از عسل و دانگ [illegible] از اشربه چهار مثقال بود و از دارو
یک مثقال تا یک درم [illegible]

هو

جهت دردسر از خلاصة التجارب که مجرب و آزموده است
نقل میکنند که شخصی صداع صعب و مزمن داشت و بسیار
اطبا علاج کردند مفید نبود حکیمی هندی فرمود که ضفدع
را گرفتند و بجوالدوز شکم او را سوراخ بسیار
کردند و بر میان سر او تراشیده بستند چنانکه
شکم او بر میان سر او بود و گذاشتند تا [illegible] ضفدع
ورم کرد آنرا برداشتند و دیگری بستند و همچنین پنج عدد
بستند صحت یافت و چند جای دیگر آزمودیم و نافع بود [illegible]

و دیدم شخصی را که او را بسیار صداع شدی و اگر یک روز [illegible]
تنگ شدی باز پیدا کردی و چند سال چنین بود یکی فرمود که
در حمام رود و زرده تخم مرغ را بر روی کیسه حمام اندر حمام و سوراخ
گوش بر آن نهاده خواب کند و همچنان بدارد چندان که گوش
او تمام جذب بکند و بعد از آن بر جانب دیگر خوابید و زرده دیگر

در گوش دیگر جذب کند بعد از آن صحت یافت و در درد
شقیقه نیز از جانب درد تجربه کردیم و نافع بود [illegible]

تتمه اوزان سکرجه که اهل [illegible] گویند شش سیر و در بعضی [illegible] بود
اوقیه بوزن زر هفت مثقال [illegible] بود و بوزن سیم ده درم سنگ
و سبع درم سنگ بود بندقه درخمی بود [illegible] سیر بود
باقلا مصریه چهل و هشت جو است باقلا یونانیه بیست و
چهار جو است ترمسه [illegible] قیراط است جوزه مطلقه
نه درخمیست و نزد بعضی چهار مثقال است او بولو (?)
سه قیراط است کیله ششصد درم و کسری بود قفیض
بیست و پنجمن بزرگ است یکنوات [illegible] دانگ است
خرنوبه [illegible] سه یک قیراط است

گشنیز و مثل او شکر و خشخاش و عشر آن بیخ ابیض و نصف
او بادام که هر روز از مجموع آن یک وقعه استعمال نمایند

هو

نزله بند
[illegible] کوفته بیخته تا ب[illegible]
افیون تخم کاهو زعفران صمغ عربی [illegible]
قدری دو مثقال یک مثقال یک مثقال سه مثقال
ضماد نموده در روی کاغذ بمالند به پیشانی و شقیقه بچسبانند که باذن الله [illegible] نافعست

خوراک عشوه نیم خوراک بدین دستور هر روز پنج مثقال را بمقدار
چوب رینه رینه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه
هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بجوشانند تا سه یک بماند
صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم
گرم کرده بنوشند تا دوازده روز

حب ذهب

صداع ودوار چشم را ... نافع بود صفت آن ... صبر سقوطری ... مصطکی ... کل سرخ ... زعفران از ... هلیله زرد ... [illegible]

حب الذهب ... درم ... مثقال ... [illegible]

نسخه دیگر حب الذهب ... ده مثقال

حب سازند ... زعفران ده مثقال ... افیون ده مثقال ... ده مثقال

... خواهی که زبان شخص را به بندی سوسن در کاغذ و در خمیر گیر ... انجیر مالیده تا بخورد و اگر مرد باشد بخمیر کرده و بگو بار ... همچنانکه زبان خر ... زبان فلان بن فلان را ببند

دطلا خون خرگوش گرم و تازه او جهت کلف و بهق و جوشش و خشکی که در سر بهم رسد و چون چو فت اورا پاک نکرده در ظرف بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی که بسیار مفید است و به او جهت شقاق و منع ریختن مو

آب مورد جهت ریختن مو بسیار مفید است و آب برگ مورد ... یکهفته خیسانیده در رو غن کنجد یا السویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و جهت طلا ... شاخ و برگ او جهت دراز کردن و ... داشتن مو نافع

... بالکل کنند ... [illegible]

... و دایم ... دماغ ... [illegible]

... خفقان که از بلغم ... [illegible]

حب ذهب صداع و دوار چشم ... نافع بود صفت آن صبر سقوطری ده درم هلیله زرد ... زعفران از ... بیست درم ... مصطکی ... کل سرخ ... هر یک سه درم ... [illegible]